اسطورهٔ زندگی زردشت

ژاله آموزگار - احمد تفضلی



اسطورهٔ زندگی زردشت

ژاله آموزگار   احمد تفضلی

کتابسرای بابل

تهران، ۱۳۷۰



بابل. خیابان مدرس. خیابان باخویش
کتابسرای بابل. تلفن ۸۸۳۰۶

اسطورهٔ زندگی زردشت

ژاله آموزگار احمد تفضلی

حروفچینی : چاپ شقایق

لیتوگرافی : بهار

چاپ : بهمن

تعداد : ۲۵۰۰ نسخه

چاپ اول : پائیز ۱۳۷۰

فهرست مطالب

پیشگفتار

زندگی راستین پیامبران را همیشه هاله‌ای از اسطوره فرا می گیرد ، هرچند که درخلال اسطوره‌هاحقیقتهای‌فراوانی نهفته‌اند.افسانه‌ها به‌تدریج برگرد زندگینامهٔ واقعی‌حلقه می‌زنند و کم‌کم زندگی اساطیری را می‌سازند. این شکل گیری‌ممکن است در همان دوران زندگی پیامبر یا در سالهایی نه‌چندان دور از زمان او یا در سده‌های بعدتر انجام‌گرفته باشد. زندگینامهٔ زردشت نیز چنین مراحلی راگذرانده است.

گرچه در اوستای موجود جای جای اشاره‌های پراکنده‌ای به نام وخانواده و برخی حوادث زندگی زردشت می‌شود، ولی زندگینامهٔ او به‌طور منظم‌وپیوسته عرضه نمی گردد. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که شرح زندگی زردشت در سه نَسْك (= بخش) از ۲۱ نسك اوستا به نامهای سْپَنْد، چهرداد و وِشتاسْپ ساسْتْ آمده‌بوده‌است. اصل متن‌اوستایی وترجمهٔ پهلوی‌این بخشهااکنون‌در دست‌نیست، اما خلاصهٔ مطالب آنها درکتاب هشتم دینکرد نقل شده است. خلاصهٔ سْپَنْد نسك که

فصل چهاردهم این کتاب را تشکیل می‌دهد[1]، دلالت بر این دارد که در این بخش ضمن شرح سرگذشت «دین»، زندگینامهٔ زردشت نیز به‌تفصیل آمده بوده است. خلاصهٔ چهرداد نسك فصل سیزدهم از کتاب هشتم دینکرد را تشکیل می‌دهد[2] و بخشی از آن دربارهٔ زردشت بوده است. خلاصهٔ وِشْتاسْپْ ساسْتْ (به معنی تعلیم گشتاسب) فصل یازدهم را دربر می‌گیرد[3] و دربارهٔ گشتاسب و گرویدن او به زردشت و حوادث پس از آن بوده است. شرحی که در متنهای پهلوی موجود در بارهٔ زندگی اساطیری زررشت آمده، برپایهٔ ترجمهٔ پهلوی این نسکها بوده است. از این‌رو، ما شالودهٔ کار را برمتنهای پهلوی نهادیم و درضمن ازمنظومهٔ فارسی زراتشت نامه و روایات عربی که دراین زمینه از اهمیتی برخوردارند، غافل نبوده‌ایم. در متنهای پهلوی نیز هدف ما بخشهایی بوده‌اند که زندگی اساطیری زردشت را دربر داشته‌اند. بنابراین از مطالب مربوط به حوادث پیش و پس از او و همچنین از شرح آراء و عقاید وی در این متنها چشم پوشیدیم.

متنهای مورد استفادهٔ ما در این پژوهش، بخش گسترده‌ای از کتاب هفتم دینکرد، چند بندی از کتاب پنجم دینکرد، بخش کوتاهی از کتاب نهم دینکرد، فصلهایی ازگزیده‌های زادسْپَرَم، و دوفصل از روایات پهلوی بوده است. افزون بر این، بخشهایی از وِجَرکَردینی[4] را نیز به‌فارسی برگرداندیم. گرچه این اثر را که از زبان میدیوُماه عموزادهٔ زردشت نقل شده‌است، متنی برساخته درسده‌های اخیر می‌دانند، ولی هدف ما از آوردن آن، ارزش نهادن به سنتهای شفاهی زردشتیان است که در این کتاب آمده است. منظومهٔ فارسی زراتشت نامه را نیز خلاصه کردیم و به نثر فارسی در آوردیم و کوشیدیم که این چکیده دربردارندهٔ نکته‌های اصلی داستان باشد. ترجمهٔ

۱) چاپ مدن (Madan)، ص ۶۹۰.

۲) مدن، ص ۶۸۸.

۳) مدن، ص ۶۸۷.

۴) دربارهٔ کتابهایی که نامشان در این پیشگفتار می‌آید، نك به بخش معرفی منابع.

بخشی از کتاب عربی ملل ونحل شهرستانی را نیز که دربر دارندهٔ شرح جالب توجهی از اسطورهٔ زندگی زردشت است، براین مجموعه افزودیم. در دیگر کتابهای فارسی زردشتی مانند صد در نثر و صد در بندهش[1] ، زراتشت نامهٔ[2] منثور و سرودههای سرایندگان زردشتی و در آثار پیروان فرقهٔ آذرکیوان مانند شارستان چهارچمن[3] و دبستان المذاهب[4] ومانند آنها نیز روایاتی اساطیری از زندگی زردشت هست . ما از نقل این بخشها نیز بهاین دلیل صرف‌نظر کردیم که در آثار متقدم فقط اشارات کوتاهی هست و در آثار متأخر که اصالت کمتری دارند مطلب جدیدی برآنچه ما نقل کردیم، افزوده نمی‌شود.

متنهای پهلویی که در این کتاب آورده‌ایم، به‌ویژه دینکرد، ازمتنهای دشوار و پیچیده پهلوی هستند وغالباً متن ویراستهٔ علمیی از آنها در دست نیست. از این‌رو، نخست لازم دیدیم به‌تصحیح انتقادی آنها بپردازیم، ولی از آنجا که بیشتر، خوانندگان غیرمتخصص مورد نظر ما بوده‌اند ، از ذکر جزئیات و دقایق تصحیح خودداری کردیم.

۱) این دو رساله که غالباً نامشان باهم می‌آید، هرکدام رسالهٔ مستقلی هستند درصد باب و شامل دستورها و تشریفات و آیین‌های دینی ، آداب تطهیر و داستانهای دینی. مطالب صد در بندهش مفصلتر است و جنبهٔ اساطیری آن غنی‌تر می‌باشد. نویسنده و تاریخ دقیق نگارش آنها معلوم نیست ، ولی قطعاً پیش از سال ۹۰۰ هجری تألیف شده‌اند. دابار(Dhabhar) این دو رساله را در ۱۹۰۹ در بمبئی منتشر کرده است.

۲) روایتی از زراتشت نامهٔ منظوم است به نثر با ابیاتی که در بین آنها نقل شده‌است. وِسْت اطلاع از وجود نسخه‌ای از آن را در اکسفرد می‌دهد. نك به ژاله آموزگار، «ادبیات زردشتی به‌زبان فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۷، شمارهٔ ۷۲، ۱۳۴۸، ص ۱۹۹.

۳) تألیف فرزانه بهرام بن فرهاد اسفندیار پارسی ، متوفی در ۱۰۳۴ ه. ق. نك به فتح‌الله مجتبایی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، زیر آذرکیوان، ص۲۵۲.

۴) احتمالاً تألیف میر ذوالفقار اردستانی متخلص به‌موبد که در قرن یازدهم ه.ق. می‌زیسته است. نك به مأخذ قبل.

بیشتر این متنها پیش از این به زبانهای اروپایی ترجمه شده‌اند و بعضی از آنها نیز به فارسی درآمده‌اند. به همهٔ این ترجمه‌ها تا آنجا که توانسته‌ایم، رجوع کرده‌ایم، ترجمهٔ ما از متنها در نکات بسیاری با ترجمه‌های پیشین تفاوت دارد. گاهگاهی به این تفاوتها اشاره رفته است. خوانندهٔ متخصص خود از مقایسهٔ برگردان ما با ترجمه‌های دیگر به اختلافات پی می‌برد.

در ترجمهٔ متنها به فارسی زمان درازی صرف کرده‌ایم و کوشیده‌ایم که ضمن وفاداری به متن، مطالب را به گونه‌ای نقل کنیم که برای خوانندگان علاقه‌مندی که با زبانهای کهن ایران ناآشنایند، سنگین و دور از ذهن نباشد.

برای استفادهٔ بیشتر پژوهندگانی که خواهان چکیده‌ای از مطالب مندرج در همهٔ این متنها هستند، بی‌آنکه بخواهند باریزه‌کاریهای متنهای پهلوی سروکار داشته باشند، مطالب این متنها را با یکدیگر تطبیق و تلفیق کردیم و از بازسازی آنها بخشی جداگانه به زبانی ساده‌تر به نام «چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت» فراهم آوردیم.

دریغمان آمد که پیش از نقل اسطوره‌های زندگی زردشت، از شخصیت تاریخی، زمان واقعی، جایگاه زندگی او و بحثهایی که در این زمینه شده است سخنی به میان نیاوریم. برای فراهم آوردن مطالب این بخش، از گاهان اوستا که از زبان خود زردشت است و از تاریخهایی که در کتابهای پهلوی و فارسی و یونانی و عربی آمده است و همچنین از تازه‌ترین پژوهشهای ایرانشناسان در این باره یاری گرفته‌ایم و مجموعه‌ای فراهم آوردیم که هم شرح نظریهٔ سنتی در مورد زمان زردشت و انتقاداتی را که بر آن شده است دربر دارد و هم حاوی آخرین نظریه‌هایی است که زمان زردشت را به دورانی بس کهن‌تر از تاریخ پیشین می‌برند. در بارهٔ جایگاه و زیستگاه زردشت نیز نظریه‌های گوناگونی عرضه شده است که به مهمترین آنها اشاره کرده‌ایم.

شادمانیم که با هم‌آهنگی و همکاری صمیمانه، بار دیگر این فرصت‌را یافتیم که گامی دیگر در راه معرفی فرهنگ پربار این سرزمین برداریم و با روایت اسطورهٔ زندگانی زردشت و آنچه به‌بهانه و در حاشیهٔ آن آورده‌ایم پاسخگوی جزئی از مجهولاتی باشیم که در این زمینه بر اندیشهٔ پژوهندگان می‌گذرد.

شخصیت تاریخی زردشت

برای پژوهش دربارهٔ شخصیت تاریخی زردشت باید به موضوع زمان و زیستگاه وحوادث‌زندگی اوپرداخت . دراین‌باره پژوهندگان فرهنگ‌ایران باستان همداستان نیستند. در زیر چکیده‌ای از نظرهای گوناگون را می‌آوریم.

زمان زردشت

دورترین زمانی‌که برای زردشت قائل شده‌اند، سدهٔ هجدهم پیش از میلاد و نزدیکترین آن سدهٔ ششم پیش از میلاد است . برای تعیین این تاریخ دو روش عمده را به‌کارگرفته‌اند. در روش اول به ارقام و اعدادی‌استناد می‌کنند که‌دربارهٔ زندگی زردشت درکتابهای‌پهلوی وعربی یا در منابع‌یونانی آمده است. در روش دوم براساس معیارهای زبانی و قرائن تاریخی نتیجه‌گیری می‌شود. پیروان روش نخستین‌بیشتردانشمندانی‌هستند که تاریخی‌راکه درکتابهای پهلوی وعربی‌آمده‌است صحیح‌وقابل‌اعتماد می‌دانند و محاسبات‌را برآن‌اساس می‌نهند. این تاریخگذاری، معروف به «تاریخ سنّتی» است.

تاریخ سنتی

درکتاب بُنْدَهِشْن[1] آمده است‌که : «چون هزارهٔ سلطهٔ بزغاله (جدی)[2] فرا

۱) فصل ۳۶، بند ۸ به‌بعد.

۲) دوازده هزار سال عمر جهان را به روایتی به ۱۲ دورهٔ هزار ساله تقسیم کرده و هر هزاره‌را به نام یکی از بروج دوازده‌گانه نامیده‌اند.

رسید، زردشت از سوی آفریدگار اورمزد به پیامبری آمد و گشتاسب پس از پذیرفتن دین ۹۰ سال فرمانروایی کرد. مجموع سالهای فرمانروایی او ۱۲۰ سال بود. بهمن پسر اسفندیار ۱۱۲ سال، همای دختر بهمن ۳۰سال، دارا پسر چهرآزاد ۱۲ سال و دارا پسر دارا ۱۴ سال.» با جمع بستن این ارقام عدد ۲۵۸ سال‌به‌دست می‌آیدکه زمان فاصل میان زردشت وکشته شدن دارا به دست اسکندر است. از سوی‌دیگر، بیرونی[1] می‌نویسد که از ظهور زردشت تا اول تاریخ اسکندر ۲۵۸سال فاصله بوده است. مسعودی نیز فاصلهٔ زمانی از زردشت تا اسکندر را ۲۵۸ سال ذکر می‌کند[2]. اما از روایات گوناگون‌دقیقاًمعلوم‌نیست که‌منظور از «زمان‌زردشت» تاریخ زایش اوست یا تاریخ وحی از سوی اورمزد در سی‌سالگی او، یا تاریخی که درچهل‌سالگی دین خودرا آشکارا ابلاغ کرد، یا زمانی که درچهل و دوسالگی گشتاسب دین اورا پذیرفت. همچنین روشن نیست که منظور از «تا زمان‌اسکندر» چیست. آیا مقصود زمان فتح ایران به‌دست اسکندر است یا مرگ او، یا اصولاً مراد تاریخ‌اسکندر یا تاریخ سلوکی‌است. هنینگ[3] بر آن است که«تازمان‌اسکندر» به معنی سال مرگ داریوش‌سوم‌آخرین پادشاه هخامنشی است که درسال۳۳۰ق.م. اتفاق افتاد، اما در مورد مبدء تاریخ یقین ندارد. بنابراین، به‌نظر وی تاریخ تولد او یا سال ۶۱۸ یا ۶۲۸ یا ۶۳۰ پیش از میلاد بوده است و چون زردشت بنا به روایتهای مذکور درکتابهای پهلوی ۷۷ سال عمر کرده است، سال وفات او را در ۵۴۱ یا ۵۵۱ یا ۵۵۳ ق.م. می‌داند.

هرتسفلد[4] معتقد بود که مبدء این تاریخ، زمان تولد زردشت است که‌هزاره

۱) آثارالباقیه، به‌کوشش زاخو، لایپزیك، ۱۹۲۳، ص ۱۴، س ۸.

۲) مروج‌الذهب، به‌کوشش پلا (Pellat)، ج ۲، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۴۱۵ بند۱۴۳۴.

۳) هنینگ (Henning)، زردشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمهٔ کامران فانی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۷۴.

4) Herzfeld, 'The Traditional Date of Zoroaster' in J. D. C. Pavry (ed.), *Oriental Studies in Honour of C.E.P. Pavry*, London, 1933, 132–6.

باآن آغاز می‌شود. همین نظر مورد قبول شهبازی‌است[1]. به‌نظر این دانشمندایرانی منظور از «تا زمان اسکندر» ، تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی یا تاریخ منجمان بابل است[2]. به‌این حساب تاریخ تولد زردشت ۲۵۸ سال پیش از تاریخ سلوکی یعنی سال ۵۶۹ ق.م. و تاریخ به‌پیامبری رسیدن‌او ۲۲۸سال پیش از تاریخ‌سلوکی و تاریخ مرگ او ۱۸۱ سال پیش از تاریخ سلوکی یعنی ۴۹۲ ق.م. است[3]. اما شهبازی برخلاف هنینگ و هرتسفلد و دیگران برآن است که تاریخ ۲۵۸ سال ، فاصلهٔ واقعی میان زردشت واسکندر نیست. به‌نظر او در واقع این رقم مبین‌فاصلهٔ زمانی دو حادثهٔ مهم تاریخی است که بعداً میان پادشاهان ایران از گشتاسب تا دارای سوم تقسیم شده است. وی برآن‌است که تاریخ ۲۲۸ سال پیش ازاسکندر (یعنی سال به پیامبری رسیدن زردشت) را دانشمندان زردشتی از بابلیان شنیده بودند و این تاریخ مبین فاصلهٔ زمانی میان فتح بابل به دست کورش در سال ۵۳۹ ق.م. و تاریخ فتح این شهر به‌دست سلوکوس در۳۱۱ ق.م.است که مبدء تاریخ سلوکی به‌شمار می‌رود[4]. رواج تاریخ سلوکی در اوایل دورهٔ ساسانی موجب‌شد که زردشتیان معتقد شوند که آغاز هزارهٔ زردشت‌با آغاز تقویم سلوکی یکی‌بوده است و پیروزی بزرگ ایرانیان یعنی فتح بابل را به دست کورش همان ظهور زردشت بدانند و درنتیجه تولداورا ۲۵۸سال‌پیش ازاسکندر(یعنی‌تاریخ اسکندری یا تاریخ سلوکی) به‌شمار آورند[5].

نیولی[6] این نظر شهبازی را نمی‌پذیرد و برای توجیه‌تاریخ سنتی به روایت

1) Shahbazi, 'The Traditional Date of Zoroaster Explained', *BSOAS* 40 (1977), 27.

۲) همو، همانجا، ص ۲۸ و ۲۹.

۳) همو، همانجا، ص ۳۲ تا ۳۴.

۴) یعنی ۲۲۸ = ۳۱۱−۵۳۹.

۵) یعنی ۲۵۸ = ۳۰ + ۲۲۸.

6) G. Gnoli, *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980, p. 169.

دیگری که در «ارداویراف‌نامه»[1] آمده استناد می‌کند. از این روایت و نیز از گفتهٔ مسعودی[2] برمی‌آید که میان زردشت و اسکندر ۳۰۰ سال فاصله بوده است. به‌نظر نیولی[3] رقم ۲۵۸ از کاهش ۴۲ از عدد ۳۰۰ به دست آمده است، زیرا زردشت بر حسب روایتهای دینی در سن ۴۲ سالگی گشتاسب را به دین خوانده است. به نظر این دانشمند در روایتی که اصل آن از بابل بوده است، استیلای ۳۰۰ ساله‌ای برای پادشاهان قدیم ایران قائل شده بودند و رقم ۲۵۸ به گونه‌ای خیال‌پردازانه میان شاهان از گشتاسب تا دارا تقسیم شده است.

پژوهندگان تاریخ سنتی زردشت را به سبب ویژگی افسانه‌ای آن به‌عنوان تاریخ حقیقی نمی‌پذیرند.

روایات یونانی

تاریخ‌گذاری دیگری که با محاسبهٔ ارقام و اعداد به دست می‌آید، مبتنی بر منابع یونانی است. خانتوس[4] لیدیایی که معاصر اردشیر اول هخامنشی است، نقل می‌کند که زردشت ۶۰۰ سال‌پیش از فتح یونان به‌دست خشایارشا می‌زیسته‌است. اما در نسخه‌های دیگر به‌جای عدد ۶۰۰، رقم ۶۰۰۰ آمده است، و این‌عدد مطابق روایات دیگر یونانی است که بر طبق آن زردشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون می‌زیسته است. ارسطو و ادوخوس[5] نیز زردشت را ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون (متوفی ۳۴۷ ق.م.) دانسته‌اند و هرمودورس[6] زمان او را ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ

۱) به‌کوشش هوگ و وست (Haug-West)، لندن، ۱۸۷۲، فصل ۱، بندهای ۲و۳.
۲) التنبیه والاشراف، به‌کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴، ص ۹۸، س ۳.
۳) نیولی، همان مأخذ، ص ۱۷۰.

4) Xantus

5) Eudoxus

6) Hermodoros

یونان و تروی ذکر کرده است.[1] بعضی دانشمندان در روایت خانتوس عدد ۶۰۰ را درست می‌دانند و بعضی ۶۰۰۰ را که مطابق با دیگر روایات یونانی است. شهبازی بر آن است که عدد ۶۰۰ درست است و به‌نظر او زردشت در ۱۰۸۰ق.م. می‌زیسته است (۱۰۸۰=۴۸۰+۶۰۰)[2]. نیولی با انتقاد از نظریهٔ شهبازی، رقم ۶۰۰۰ را درست می‌داند براین اساس که در میان دانشمندان و نویسندگان یونان این تمایل وجود داشته است که افلاطون را از طریق دو دورهٔ سه‌هزارساله به‌زردشت پیوند دهند[3]. به‌نظر این دانشمند، این تاریخ هرچه باشد ارزش تاریخی ندارد. از سوی دیگر هومباخ[4] نظر شهبازی را در انتخاب رقم ۶۰۰ مرجح می‌داند، اما او نیز معتقد است که این عدد سرراست تاریخ واقعی نیست. به‌نظر او در ایران قدیم آن گونه که از فصل دوم وندیداد درمورد فرمانروایی جمشید برمی‌آید، به‌دوره‌های ۳۰۰ ساله قائل بوده‌اند و ۶۰۰ سال در واقع دو دورهٔ ۳۰۰ ساله است.

روایت بیرونی

شهبازی برای تعیین زندگی زردشت از طریق محاسبه به‌همین‌روش، تاریخ دیگری را پیشنهاد کرده است. بیرونی آورده است که خوارزمیان چون خواستند تقویمی برای خود اتخاذ کنند، آمدن سیاوش پسر کیکاووس را به‌خوارزم مبدء قرار دادند و این در ۸۸۸ پیش از اسکندر بود[5]. به‌نظر شهبازی منظور از اسکندر تاریخ

۱) در مورد روایات یونانی نك به‌کتاب جکسن:

A.V.W. Jackson, *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1919, 226 ff.

و نیز محمد معین، مزدیسنا و ادب پارسی، ج۱، تهران، ۱۳۳۸، ص ۸۴ به‌بعد.

۲) همان مأخذ، ص ۳۴ و بعد.

۳) همان مأخذ، ص ۱۶۴.

4) H. Humbach, 'A Western Approach to Zarathushtra', *JCOI*, 51 (1984), 6–7.

۵) آثار الباقیه، به‌کوشش زاخو، ص ۳۵.

اسکندری (تاریخ سلوکی) است. بنابراین، مبدء این تاریخ حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌شود. میان سیاوش و زردشت چهار نسل فاصله بوده است و اگر هر نسلی را ۴۰ سال به‌شمار آوریم، باید از این رقم ۱۲۰ سال کم کنیم تا رقم ۱۰۸۰ را به دست بیاوریم[۱] به‌نظر شهبازی این تاریخ که با تاریخی که خانتوس ذکر کرده مطابقت دارد، برای زمان زردشت از همه مناسب‌تر است[۲]. نیولی روایت بیرونی را روایتی افسانه‌ای به شمار می‌آورد و این نظریه را که زردشت در ۱۰۸۰ ق.م. می‌زیسته است، همانند تاریخ سنتی فاقد اعتبار تاریخی می‌داند[۳].

نظریهٔ دیگری که آن هم مبتنی برارقام و اعداد است، نظر کلیماست[۴]. وی حدس می‌زند که مانی خودرا جانشین زردشت وبه منزلهٔ هوشیدر (نخستین منجی زردشتی) می‌دانسته است که بایستی هزارسال پس از زردشت ظهور کرده باشد. چون زردشت در سی‌سالگی از اورمزد وحی دریافت کرده است، بنابراین مانی بایستی ۹۳۰ سال پس از زردشت بوده باشد. وی تاریخ تولد زردشت را ۷۸۴ و تاریخ درگذشت او را ۷۰۷ ق.م. می‌داند. این تاریخ نیز قطعیت ندارد، زیرا مسلم نیست که مانی خودرا همان هوشیدر دانسته باشد[۵].

امروزه بیشتر پژوهندگان بر آن‌اند که دستیابی به زمان‌دقیق زردشت‌ازطریق محاسبهٔ تقویمی فعلاً ناممکن است.

۱) یعنی ۱۰۸۰ = ۱۲۰−۱۲۰۰.

۲) همان مأخذ، ص ۳۴.

۳) همان مأخذ، ص ۱۶۲.

4) O. Klima, 'The Date of Zoroaster', *Arch. Or.*, 1959, 556 sq.

۵) نك به دوشن گیمن

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962, p. 136, n. 5.

زمان زردشت بنابر قرائن زبانی و تاریخی

روش دیگر توسل به‌قرائن و شواهد زبانی و تاریخی است. بارتولومه[1] زمان زردشت را حدود ۹۰۰ ق.م. و مایر[2] و وزندونك[3] و شدر[4] زمان‌اورا اواخر هزارهٔ دوم و اوائل هزارهٔ اول پیش از میلاد می‌دانستند. بارو[5] براساس مطالعهٔ یشتهای قدیمی و خصوصاً فروردین یشت استدلال می‌کند که اطلاعاتی که دریشتها آمده است همه متعلق به شرق ایران است و هیچگونه اثری ازحوادث غرب‌ایران و بین‌النهرین در آنها نیست. بنابراین، این آثار همه متقدمتر از مهاجرتهای‌ایرانی از شرق به غرب است و چون نامهای قبایل ایرانی مانند پارس و ماد در اسناد آشوری متأخرتر از نیمهٔ دوم قرن نهم ق.م. نیست، بنابراین مهاجرت آنان نمی‌تواند متأخرتر از ۹۰۰ ق. م. باشد. در فروردین یشت غالباً از چهار نسل‌پی‌درپی خانواده‌های پیرو زردشت‌سخن رفته‌است. بنابراین باید زمان‌زردشت را دست‌کم ۱۵۰ سال متقدمتر از این تاریخ دانست. در نتیجه بارو حدود ۱۱۰۰ ق. م. را متأخرترین تاریخ برای زمان زردشت پیشنهاد می‌کند[6].

بویس نیز پس از رد تاریخ سنتی و روایات یونانی می‌نویسد که فقط از روی اوستا می‌توان زمان زردشت را حدس زد. به‌نظر او گاهان از نظر زبانی قابل مقایسه با **ریگ‌ودا**ست که آغاز تدوین آن ظاهراً در حدود ۱۷۰۰ ق. م. بوده است. تصویری که از جهان درگفته‌های زردشت می‌بینیم و تصویرپردازیهای[7] او

1) Bartholomae

2) Meyer

3) Wesendonk

4) Schaeder

5) T. Burrow, 'The Proto-Indoaryans', *JRAS*, 1973, 123-140.

۶) درمورد نظریات مختلف نك به نیولی، همان مأخذ، ص ۱۵۹ بدبعد ومراجع مذکور درآن.

7) Imagery

مقتبس از سنت قدیمی شبانی‌قوم اوست. بنابراین می‌توان احتمال داد که وی‌زمانی میان ۱۴۰۰ و ۱۰۰۰ ق.م. می‌زیسته است و این زمانی است که قوم او در شمال آسیای مرکزی می‌زیستند پیش از آنکه به‌سوی جنوب روانه شوند و در خوارزم مستقر گردند[۱]. همین نویسنده بر آن است که زردشت متعلق به قومی بوده است که در استپهای جنوبی‌روسیه در دوره‌ای که مصادف با دورهٔ‌ایرانی «مفرغ» بود، می‌زیسته‌اند. این دوره از ۱۷۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م. ادامه داشت. به نظر این دانشمند قبیلهٔ زردشت به فرهنگ «دوران سنگ»پای‌بند بوده‌اند زیرا در سرودهای‌زردشت مشخصات دوران «مفرغ» دیده نمی‌شود. از مشخصات این دوره تقسیم جامعه به سه‌گروه شبانان، روحانیان و جنگجویان است. بویس جامعهٔ زردشت را جامعه‌ای دوطبقه‌ای می‌داند:«جنگجویان ـ روستائیان»و«روحانیان». وی برآن‌است که زمان زردشت بایستی پیش از مهاجرتهای بزرگ قبایل ایرانی به‌سوی جنوب که‌رهبری آنان را گروههای جنگجوی مسلح برعهده داشتند، یعنی پیش از ۱۲۰۰ ق.م. بوده باشد[۲]. وی در استدراکات کتاب دیگر خود زمانی میان ۱۴۰۰ و ۱۲۰۰پیش از میلاد را پیشنهاد می‌کند[۳]:

نیولی زمان او را در اواخر هزارهٔ دوم وآغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد می‌داند[۴] و هومباخ حدود ۱۰۰۰ ق.م. را محتمل می‌شمارد[۵]. از مجموع نظریات‌می‌توان حدس زد که زردشت میان ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است.

1) M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, I, Leiden ,1975, p. 190 ff.

2) M. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, II, Leiden, 1982, p.1 ff.

3) M. Boyce, *Zoroastrians*, London, 1979, p. 18, and Additions and Corrections.

۴) همان مأخذ، ص ۱۷۵ و ۲۲۷.

۵) هومباخ، همان مأخذ، ص ۱۵.

درمورد زادگاه اصلی زردشت نیز اختلاف‌نظر وجود دارد. درمنابع‌پهلوی و به دنبال آنها در کتابهای عربی و فارسی «ایرانویج» یعنی سرزمین اصلیی را که اقوام ایرانی از آنجا برخاسته‌اند و بنا به روایات دینی زردشتی، در آنجا دین به زردشت ابلاغ‌شده است، با آذربایجان‌یکی‌شمرده‌اند[1]. این یکسان شماری‌احتمالا از زمانی پیدا شده است که دین زردشتی به غرب ایران و درجامعهٔ مغان راه یافت و سپس در دورهٔ ساسانی از اهمیت خاصی برخوردار شد به گونه‌ای که همه مکانهای شرقی را با مکانهایی در غرب ایران مطابقت دادند. امروزه دانشمندان انتساب زردشت را به‌آذربایجان به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان‌کتاب اوستا در مقایسه با سایرزبانهای ایرانی، زبانی‌است متعلق به شرق ایران و دراین‌کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشند، دیده نمی‌شود.

از مدتها پیش دانشمندان ایران شناس ایرانویج را همان خوارزم به شمار آورده‌اند و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند. امروزه بیشتر ایران‌شناسان‌طرفدار این نظریه‌اند. البته در هیچ متنی تصریح نشده است که ایرانویج همان خوارزم است. مارکوارت نخستین‌کسی بود که این نظریه را مطرح کرد و دو دلیل برای اثبات نظریهٔ خود ارائه نمود: یکی اینکه موسی خورنی نویسندهٔ ارمنی قرن پنجم میلادی از ناحیهٔ «تور» در خوارزم نام می‌برد که به‌نظر مارکوارت با کلمهٔ تویریّه[2] (تورانی) اوستایی‌یکی‌است و دیگر اینکه توصیفی که از ایرانویج در منابع‌پهلوی شده است با توصیف نویسندگان دوران اسلامی از خوارزم‌هماهنگ است[3]. پس

۱) درمورد این روایات نک به محمد معین، مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱، تهران ۱۳۳۸، ص ۷۹ تا ۸۲، و نیز بخشهای بعدی کتاب کنونی.

2) Tūirya.

3) J. Marquart, *Ērānšahr*, Berlin, 1901, p. 155.

از مارکوارت‌نویسندگان دیگر مانند بیلی[1] و بنونیست و هنینگ در تأیید این نظریه مطالب دیگری عرضه داشتند. بنونیست[2] ازمقایسهٔ ۱۶ سرزمینی که نامشان درفصل اول وندیداد آمده است با هفت سرزمینی که در یشت دهم بند ۱۴ از آنها یاد شده ، به این نتیجه رسیده است که ایرانویج در فهرست وندیداد همان خوارزم مذکور در یشت دهم است.

هنینگ[3] این نظریه را گسترش داد و بر آن بود که «خوارزم بزرگ» تنها شامل ناحیهٔ معروف‌خوارزم نبوده، بلکه نواحی‌گسترده‌تری تا مرو وهرات را نیز در برمی‌گرفته است.

مارکوارت[4] همچنین از توصیف هرودوت از رودخانهٔ اکس[5] چنین نتیجه گرفته است که این رودخانه همان تجن و شعبهٔ آن هری‌رود است.

نیولی این نظریه را رد می‌کند و خود نظریهٔ دیگری را مطرح می‌سازد. او بر آن است که زادگاه زردشت در ناحیه‌ای میان هندوکش و هامون هیرمند بوده است. به نظر وی شمالی‌ترین ناحیه‌ای که حیطهٔ فعالیت زردشت بوده است بلخ و هرات و جنوبی‌ترین ناحیه زرنگ و رخج می‌باشد. بخش عمده‌ای از سیستان در این حیطه قرار می‌گرفت. تکیهٔ نویسنده در اثبات نظریهٔ خویش، توجه به فهرست نامهای جغرافیایی در اوستا و توصیف نویسندگان یونانی از نواحی شرقی ایران و نیز توجه به اهمیت سیستان در سنتهای دینی زردشتی است[6].

1) H. W. Bailey

2) E. Benveniste, «L' Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens», *BSOS*, VII, 1933-35, 265-274.

۳) هنینگ، زرتشت، (ترجمهٔ فارسی) ص ۷۵ و بعد.

4) J. Markwart, *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938, pp. 7–8.

5) Akes.

۶) نیولی، همان مأخذ به‌ویژه ص ۲۲۷.

نظریهٔ سومی که‌اخیراً مطرح شده از آنِ هومباخ[1] است. وی با تکیه بر نظر مارکوارت در مورد یکی انگاری اکس با تجن و قبول این نظر هنینگ که زادگاه زردشت درنواحی‌رودخانهٔ تجن‌بوده‌است[2] بر آن است که‌درهٔ رودخانهٔ کشف رودکه شعبهٔ غربی تجن است، احتمالاً ایرانویج به شمار می‌رفته‌است[3]، این‌محل در ناحیه‌ای بوده است که فعلاً درآنجا ده مزدوران درحدود ۱۰۰ کیلومتری‌شرق مشهد و در نیمه‌راه سرخس قرار دارد[4].

زندگانی زردشت بنابر گاهان ومتنهای قدیم اوستایی

آگاهیهای تاریخی و واقعی دربارهٔ زندگی زردشت بسیاراندك است. آنچه در اوستا و درمنابع پهلوی و فارسی‌آمده است بیشترجنبهٔ اساطیری دارد، گرچه دراین مطالب نیز حقایقی می‌توان یافت.

آنچه به‌یقین در مورد زندگی‌زردشت، از متون اوستایی برمی آید، این‌است که خاندان او سْپیتَمه یا سپیتامه[5] (در پهلوی سپیتمان) نام داشته است. نام پدرش پوروشَسْپَه[6] (درپهلوی پوروشَسْپ) و نام مادرش دوغْذووا[7] (در پهلوی دوغدو) و نام پدر بزرگش هیچَتسپه[8] (در پهلوی هیچَتَسْپ) بوده است.

زردشت از کودکی تعلیمات روحانی دیده است، زیرا درگاهان (یسن ۳۳، بند۱) خودرا «زوتَر»[9] (پهلوی زوت)نامیده است و آن اصطلاحی است که‌درمورد

۱) هومباخ، همان مأخذ، ص ۲۴ و ۲۵.
۲) همان مأخذ، ص ۲۸.
۳) همان مأخذ، ص ۲۵ و۲۸.
۴) همان مأخذ، ص ۲۹. هومباخ نام مزدوران را مشتق از مَزدا (اهورامزدا) می‌داند و می‌نویسد که مزدوران برگردنه‌ای قرار داردکه درهٔ کشف رود را از دشت‌ترکمنستان جدا می‌سازد و از این‌رو، مرز سنتی میان ایران و توران را تشکیل می‌دهد.

5) Spitāma 6) Pourušaspa 7) Dughdhōvā
8) Haečataspa 9) Zaotar

دینْ‌مردی که دارای شرایط کامل روحانیت است به‌کار می‌رود. همچنین‌در اوستای متأخر (یشت ۱۳ بند۹۴) در مورد او کلمهٔ آثْرَوَن[1] به کار رفته که به معنی مطلق روحانی و دینْ‌مرد است. درگاهان (یسن ۴۳) اشاره به دریافت وحی او از سوی اورمزد شده است، اما تفصیل آن در کتابهای پهلوی آمده است.

نخستین کسی که به او ایمان آوردمیذیوماه[2] (پهلوی میدیوماه) بود که‌نامش در فروردین یشت (یشت ۱۳ بند ۹۵) ذکر شده است. این شخص در منابع‌بعدی پسرعموی زردشت به شمار آمده است. زردشت در تبلیغ دین خود بادشواریهایی روبرو بوده است. در سرودهای خویش (یسن ۴۶، بند ۲) از فقر و کمی تعداد حامیانش سخن می‌گوید و از بدکاری کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها که ظاهراً پیشگویان و روحانیان هم وطن او بودند، گله وشکایت دارد و از بعضی دشمنان خود مانند بِنْدْوَه[3] و گْرِهْمَه[4] (یسن ۴۹ بند ۱ و ۲) نام می‌برد. سرانجام بر آن می‌شود که از زادگاه خود دور شود و به‌سرزمین مجاور برود. در این سرزمین که‌فرمانروای آن گشتاسب‌است، سرانجام با موفقیت روبرو می‌گردد. از یشت نهم، بند ۲۶ چنین برمی‌آید که پیش از همه هوتَوْسا[5] (پهلوی هوتوس) همسر گشتاسب به دین او گرویده و احتمالاً به توصیهٔ او شاه نیز پیرو زردشت شده است.

زردشت برحسب سنت سه بار ازدواج کرده است. نام زن‌نخست و دوم او معلوم نیست. زن نخست او پسری به‌نام ایسَتْواسْتْرَه[6]و سه دختر به‌ترتیب‌به‌نامهای فْرِینی[7] و ثْریتی[8] و پوروچیستا[9] به‌دنیاآورد (یشت ۱۳ بند۱۳۹)· زردشت درگاهان

1) Āthravan
2) Maidhyōimāh
3) Bēndva
4) Grēhma
5) Hutaosā
6) Isatvāstra یشت ۱۳، بند ۹۸.
7) Freni
8) Thriti
9) Pouručistā

(یسن ۵۳ بند ۳) از ازدواج این‌دختر سوم خود یاد می‌کند. برحسب سنت‌این‌دختر به ازدواج جاماسْپَه[1] (پهلوی جاماسپ) درآمد.

از زن دوم که نام او نیز ذکر نشده است دو پسر به نامهای اورْوَتَتْ‌نَرَه[2] و هوَرْچیثْرَه[3] (یشت ۱۲، بند ۹۸) به‌دنیا آمده است. زن سوم او هووی[4] نام داشته است از خاندان هووگْوَه[5]، و ظاهراً زردشت ازاو فرزندی نداشته‌است. بنا به‌سنت فْرَشوشْتْرَه[6] (درپهلوی فْرَشوشْتَر) پدر هووی بوده است.

باگروش گشتاسب به دین‌زردشت،مخالفتهای حکمرانان همجواربرانگیخته می‌شود. نام برخی از این فرمانروایان مخالف زردشت در آبان یشت (یشت ۵، بند ۱۰۹) آمده است که از میان آنان ارجاسب تورانی از همه نامورتر است. در نبرد با ارجاسب، زَیْری‌وَیْری[7](در پهلوی زریر) برادر گشتاسب حامی او بوده و بر هومَیَکَه[8] دیوپرست غلبه کرده است (یشت ۵،بند ۱۱۳). وهمچنین بَسْت‌وَیْری[9] (درپهلوی بستور) (یشت ۱۳، بند ۱۰۳) وجاماسب (یشت ۵ ، بند ۶۸ و ۶۹) نیز یاوران‌او بوده‌اند. اماقهرمان اصلی سْپَنْتوذاتَه[10](درپهلوی‌سْپَندیاد،فارسی اسفندیار) (یشت ۱۳، بند ۱۰۳) است.

برحسب سنت، زردشت در سن ۷۷ سالگی کشته شد و قاتل او براذَریش‌نام دارد[11].

1) Jāmāspa
2) Urvataṯ-nara
3) Havre-čithra
4) **Hvōvī**
5) Hvōgva
6) Frašaoštra
7) Zairi-vairi.
8) Humayaka
9) Bastavairi
10) Spento-dhāta

۱۱) نك به‌جکسن، فصل ۱۰، ص ۱۲۴ تا ۱۳۲.

معرفی منابع

دینکرد[1]

به معنی کتاب اعمال، در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. این کتاب که نوعی دانشنامهٔ دین زردشتی است ، در قرن سوم هجری / نهم میلادی بر پایهٔ نوشته‌های گوناگون ، در زمینه‌های مختلف دین زردشتی تدوین نهایی یافته است. نام دو تن ازتدوین‌کنندگان کتاب در دست است : آذر فرنبغ پسر فرخزاد و آذرباد پسر ایمید (= امید).

کتاب سوم مشتمل بر اصول عقاید زردشتی با دیدی کلامی و فلسفی است. کتاب چهارم مطالبی شبیه مطالب کتاب‌سوم‌دارد و درآن‌شرح آفرینش امشاسپندان نیزآمده است. کتاب پنجم شامل دو بخش است.در بخش‌اول پرسشهاوپاسخهایی دربارهٔ پیام‌آوران پیش ازظهور زردشت و آفرینش و خانواده و مباحثه‌های دینی او مطرح گردیده و دربخش دوم پرسشها و پاسخهایی دربارهٔ اصول عقاید واعمال وعقاید دینی آورده شده است. کتاب ششم مجموعهٔ اندرزهاست. کتاب‌هفتم‌شرح احوال کسانی است که پیش از زردشت الهام ایزدی به آنان رسیده است. پس از

1) درمورد مشخصات نویسندگان ومترجمان و عنوانهای کتابهای نامبرده در این بخش رك به کتابنامهٔ پایان این کتاب.

آن شرح زندگی زردشت می‌آید و سپس حوادث پس از زردشت و فرزندان او (اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس) تا پایان جهان نقل می‌گردد.

اساس این کتاب چنان که درپیشگفتار آمد، برپایهٔ سه نَسْك گمشدهٔ اوستا، سْپَنْد نَسْك، چهرداد نَسْك و وِشْتاسْپْ ساسْتْ است. کتاب هشتم خلاصه‌ای است از شرح مطالب اوستای موجود در دورهٔ ساسانی و کتاب نهم شامل سه نَسْك از نسکهای اوستای دورهٔ ساسانی است.

متن کامل پهلوی این کتاب یك بار در نوزده جلد با ترجمهٔ انگلیسی توسط سنجانا[1] چاپ شده‌است. مدن[2] نیزمتن کامل دینکرد را در دوجلد منتشر کرده‌است. نسخهٔ کامل این کتاب که در کتابخانهٔ ملافیروز بمبئی نگاهداری می‌شود ونسخهٔ B نامیده می‌شود نیز توسط درسدن[3] به‌صورت عکسی منتشر شده است. بخشهایی از آن نیز در نسخه‌های سلطنتی کپنهاك موجود است که نسخهٔ K نامیده می‌شود. این بخشها نیز به‌صورت‌عکسی منتشر شده است.

وست[4] بخشی از کتاب پنجم دینکرد راکه شامل شرح‌زندگانی زردشت‌است ونیز کتاب هفتم و کتاب نهم را به انگلیسی ترجمه کرده است.

موله[5] نیز همان بخش از دینکرد پنجم‌و همهٔ دینکرد هفتم را در کتاب «افسانهٔ زندگی زردشت» آوانویسی و به فرانسه ترجمه کرده است. همین نویسنده بخشهای مربوط به زندگی زردشت را از دینکرد نهم درکتاب دیگر خود به‌نام «آیین،‌اسطوره و کیهان شناسی در ایران باستان» آوانویسی‌وترجمه کرده است. مؤلفان کتاب کنونی (ژاله‌آموزگار ـ احمد تفضلی) متن ویراستهٔ دینکرد پنجم را با آوانویسی و ترجمهٔ فارسی و فرانسه و واژه‌نامه آمادهٔ چاپ کرده‌اند.

نیبرگ[6] بخشهایی از کتاب دینکرد هفتم را در جلد اول کتاب راهنمای پهلوی

1) Sanjana 2) Madan 3) Dresden
4) West 5) Molé
6) Nyberg

آورده است و در جلد دوم این کتاب در بارهٔ واژه‌های آن توضیح داده است. مؤلفان نیز امیدوارند که متن ویراسته شدهٔ دینکرد هفتم را با آوانویسی و ترجمه و واژه‌نامه در دسترس علاقمندان قرار دهند.

گزیده‌های زادسْپَرَم. این کتاب مجموعه‌ای است که آنرا زادسْپَرَم پسر جُوان‌جَم یا گُشْن‌جَم‌درقرن‌سوم هجری/نهم‌میلادی تألیف کرده‌است و دارای‌چهار بخش‌در سی‌وپنج‌فصل‌است. موضوع بخش‌دوم کتاب که‌شامل بخشهای۴تا۲۸است مربوط به دین می‌باشد و زندگینامهٔ زردشت ضمن مطالب مربوط به دین نقل شده است وباآنچه در دینکرد هفتم آمده‌است،درکلیات مطابقت دارد. یکی ازنسخه‌های خطی کتاب که در کتابخانهٔ سلطنتی کپنهاگ است، به‌صورت عکسی‌چاپ‌شده‌است. وِست نیز آن را به‌انگلیسی‌ترجمه کرده است. انکلساریا[1] متن پهلوی کتاب را براساس سه نسخه مقابله و همراه با ترجمهٔ انگلیسی چاپ کرده است. موله[2] بخشهای‌مربوط به‌زندگی زردشت‌را درکتاب آیین، اسطوره وگیهان‌شناسی در ایران باستان، به فرانسه ترجمه کرده است. مهرداد بهار نیز این بخشها را در کتاب اساطیر ایران و پژوهشی دراساطیر ایران به فارسی برگردانده‌است. همهٔ کتاب‌گزیده‌های زادسپرم را محمدتقی راشد محصل به فارسی ترجمه کرده است.

روایات پهلوی کتابی است که گردآورندهٔ آن معلوم نیست و احتمالاً متعلق به‌قرن چهارم‌هجری/ دهم میلادی می‌باشد. این کتاب شامل مطالب‌گوناگون آیینی واساطیری مربوط به دین زردشتی است و ۶۵ فصل دارد. برای گردآوری مطالب آن از کتابهای اوستا و دیگر کتابهای پهلوی استفاده شده است. فصل ۴۷و ۴۸ آن مربوط به‌داستان زردشت و گشتاسب است.

1) Anklesaria 2) Molé

متن کامل را دابار[1] تصحیح انتقادی و چاپ کرده است. فصلهای مربوط به زندگی زردشت را موله در کتاب افسانهٔ زندگی زردشت آوانویسی و به‌فرانسه ترجمه کرده است. همه کتاب را مهشید میرفخرایی به فارسی برگردانده است.

وِجَرْ کَرْد دینی. این کتاب متنی برساخته در قرن نوزدهم میلادی است و نسخه‌ای از آن‌را پشوتن سنجانا چاپ کرده ولی منتشر نشده و تنها تعدادی از نسخه‌های چاپی آن‌در دسترس است که‌تنها منبع برای شناخت این نوشته‌به‌شمار می‌رود. تاریخ تألیف‌ومؤلف‌آن ناشناخته‌هستند. زندگی‌زردشت دراین کتاب‌از زبان میدیوماه پسر عمو وشاگرداو نقل‌می‌شود ومعجزات‌زندگی‌پیامبررا دربردارد. سبك نگارش‌پهلوی این کتاب نشان دهندهٔ متأخر بودن متن است، زیرا واژه‌های دساتیری در آن دیده می‌شود و در بسیاری از موارد ساختمان دستوری آن مانند زبان فارسی است.

زراتشت نامه. این کتاب رابه عنوان اثری از زردشت بهرام پژدو، شاعرقرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی می‌دانسته‌اند. وِسْت و رزنبرگ[2] نیز این موضوع را تأیید کرده‌اند ولی رمپیس[3] با دلایلی به‌این نتیجه می‌رسد که این کتاب اثری از سالهای پیش از ۳۴۷ یزدگردی است و احتمالاً بین سالهای ۹۷۰تا ۹۷۸ میلادی نوشته شده است و سرایندهٔ آن شخصی به نام کیکاووس پسر کیخسرو ، پسر دارا است و عنوان اصلی کتاب مولود زردشت بوده وزردشت بهرام‌فقط آن‌رارونویسی کرده است. به‌هرحال زبان فارسی این اثر به‌صورت کنونی‌نمی‌تواند متعلق به‌قرن چهارم هجری باشد.

رزنبرگ این کتاب را درسال۱۹۰۴ با ترجمهٔ فرانسه‌و شرح احوال‌زردشت

1) Dhabhar
2) Rosenberg
3) Rempis

بهرام پژدو، به عنوان سرایندهٔ آن منتشر کرده و نسخهٔ چاپی محمد دبیرسیاقی در سال ۱۳۴۸ هـ. ش. براین اساس است.

ملل و نحل.این کتاب اثر ابوالفتح محمدبن عبدالکریم‌بن احمدشهرستانی متوفی درسال ۵۴۸/۹ هـ. ق. است. این کتاب از معروفترین نوشته‌ها در بارهٔفرقه‌های مختلف است و درآن علاوه بر فرقه‌های اسلامی از دینها و فرقه‌های پیش از اسلام‌مانند زردشتی، زروانی، مانوی، مزدکی و غیره نیز مطالب جالب توجه و مهمی آمده است. کتاب بارها چاپ شده ولی چاپ انتقادی آن از محمد بدران است که ناقص مانده است.

کتاب ملل و نحل را در قرن نهم هجری افضل‌الدین صدر ترکهٔ اصفهانی به فارسی درآورده است.

چکیده‌ای از زندگانی اساطیری زردشت

زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر اصلی تشکیل شده است: فَرّه، فرَوَهْر و جوهر تن. فره یا خُرّه همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن نور است. همراهی آن با مردمان موجب نیکبختی وجدایی آن از آنان سبب بدبختی است. فرَوَهْر[1] روح پاسبان آدمی است، پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند ودر صورتی که بازماندگان برای او قربانی کنند وهدیه تقدیم دارند، خشنود می‌گردد و از خانواده حمایت می‌کند. جوهر تن صورت مادی یا جسم آدمی است.آفرینش هرکدام از این عناصر تشکیل‌دهندهٔ زردشت به‌گونه‌ای اساطیری توصیف شده است.

فره زردشت از ازل جزئی از اورمزد بوده و در پیش او قرار داشته است تا بعدها در هنگام مقدر باعناصر دیگر ترکیب شود.[2] فروهر او درپایان سه‌هزارهٔ اول از دوران دوازده هزار سالهٔ جهان[3] همراه با دیگر آفریدگان «مینویی» آفریده

۱) در ایران باستان *fravarti* (اوستا *fravaši*) در اصل در مورد ارواح درگذشتهٔ «قهرمانان» به‌کار می‌رفته است و بعدها در مورد مؤمنان تعمیم یافته است.

۲) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲ به‌بعد، گزیده‌های زادسپرم، فصل پنجم.

۳) عمرجهان در سنتهای زردشتی ۱۲ هزار سال است. در سه هزارسال نخست، اورمزد ←

شد. به‌روایت دینکرد،[1] امشاسپندان زردشت را به‌صورت «مینویی» آفریدند وفروهر او را که دارای دهـان و زبان سخنگو و دارای‌سری‌گرد بود، درمیان او نهـادند. اورمزد جوهر تن او را نیز در عالم «مینو» آفرید تا آن را بعداً از طریق باد و ابر و باران به گیاهان منتقل کند و سپس از طریق شیر گاوانی که در میان آن گیـاهان چراکرده‌اند، وارد تن پدر و مادرش شود.[2]

عناصر زردشت در این‌صورت «مینویی» یا مثالی همچنان باقی می‌مانند تا زمانی که او باید به‌صورت انسان واقعی به جهان آید. بدین منظـور باید این سه عنصر باهم ترکیب شوند. فره او از پیش اورمزد به روشنیِ بی‌پایان[3] و از آنجا به‌خورشید و از خورشید به ماه و ازماه به‌ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانهٔ زوییش، مادرِ مادرِ زردشت وزن فراهیم‌رُوان می‌سوخت ، پیوست . و این در لحظه‌ای بود که زوییش[4]، دوغدو مادر زردشت را به دنیا می‌آورد.داخل‌شدن فره‌در وجود دوغدو درخشندگی خاصی بدو بخشید ، به‌گونه‌ای که در خانه‌ای که او زاده شد، مانند آن بود که آتش به‌خودی خود می‌سوخت. این نور همچنـان با دوغـدو تا زمان زایش زردشت همراه بود. اهـل ده زوییش از آن آتشی که

→ آفریدگان را به صورت «مینویی»(نامرئی،نامحسوس، غیرمادی) می‌آفریند. درپایان این دوره اهریمن قصد تجاوز به‌قلمرو اورمزد را می‌کند. اما باز پس رانده می‌شود و به مدت سه هزارسال بیهوش وبی‌فعالیت می‌ماند. اورمزد در این سه‌هزار سال که سه هزارسال‌دوم از دوران جهان‌است، موجودات‌را به‌صورت«گیتی»(مرئی‌ومحسوس و مادی) می‌آفریند. درپایان این دوران اهریمن حمله می‌کند و دوران آمیزش نیکی و بدی، یعنی جهان کنونی آغاز می‌گردد و شش هزار سال دوام می‌یابد. زردشت در میانهٔ این دوران یعنی در آغاز چهارمین سه‌هزاره ظهور می‌کند.

۱) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۱۵ به بعد.

۲) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۳۶ به بعد.

۳) روشنی بی‌پایان بالاترین جایگاه بهشت است.

4) Zoiš

بـدون هیمه می‌سوخت و همه‌جا را روشن می‌کـرد، در شگفت شدند و به نـزد پیشگوی ده رفتند. دیوان نیز برای دشمنی با آن فره سه آفت را که‌عبارت‌بودند از زمستان و بیماری و دشمنان ستمگر برآن دختر فرو فرستادند و در اندیشهٔ‌اهل‌ده افکندند که‌این‌دختر‌جادوگر است و اهل‌ده‌را به‌دشمنی‌او برانگیختند و توصیه کردند تاازآن ده بیرون شود. اصرار پدر در مخالفت با این نسبت جادوگری مؤثر نیفتاد و کَوی‌ها و کَرَپ‌ها[1] براثر تحریك دیوان به اعتقاد خود در بیـرون کردن دختر از آن ده پابرجا بودند. سرانجام فراهیم‌رُوان،[2] به القـای ایزدان، به دوغـدو دستور داد که از ده بیرون شود و به نـزد پَتیریتَرَسب،[3] پدر دودمـان رود. وی در همان دهی می‌زیست که در آن خانـدان سپیتمـان، یعنی خاندان پدری زردشت اقـامت داشتند. این‌ده راگ‌یاراغ[4]نام داشته است و دردورهٔ ساسانی‌جای آن را درنزدیکی دریاچهٔ چیچست (اورمیه) در آذربایجان دانسته‌اند.

برای انتقال فروهر او از عالم «مینو» به این جهان، امشاسپندان ساقه‌ای از گیاه مقدس هـوم ساختند به بالای مردی و فروهر زردشت را به درون آن بردند. سپس آن را از آن روشنی بی‌پایان برداشتند و بر کوه اساطیری اَسْنَوَنْد[5] که جای آن در منابع ما آذربایجان ذکر شده است، نهادند. سیصدوسی‌سال مانده به پایان سه‌هزارهٔ سوم جهان، دو تن از امشاسپندان،بهمن و اردیبهشت، به شکل موجودات

۱) کَوی‌ها و کَرَپ‌ها، روحانیون وفرمانروایان ناحیه بودند که بعدها پس از تولد و به پیامبری رسیدن زردشت، با عقاید نو او به مخالفت برخاستند.

۲) فراهیم‌روان (Frāhim Ruwān) شوهر زوییش و پدر مادر زردشت.

۳) پتیریترسب درپهلوی پتیریترسپ (Patiritarasp) نام پدر پدر زردشت.

۴) این روستا ظاهرا در اصل در شرق ایران بوده و ارتباطی با شهر ری نداشته است.

۵) جای این‌کوه و دیگر جایهای ذکرشده در اسطورهٔ زندگانی زردشت، در شرق ایران قرار داشته است. اما بعدها که دین زردشتی به غرب ایران رسید،کوشش روحـانیان بر این بود که این جاها را با مکانهای شناخته شده در آذربایجان منطبق‌کنند. از این رو،کوه اسنوند را با سبلان یکی شمرده‌اند.

این‌جهانی‌درآمدند و به‌جایی که دو مرغ برای جفت‌گیری نشسته‌بودندو هفت‌سال پیش از آن، مارها بچه‌های آنان را خورده بودند، رسیدند. به دل مرغان انداختند که به دنبال هوم روانه شوند. مرغان دو سر آن هوم را گرفتند و آن را درآشیانهٔ خویش نهادند. تقدس‌هوم و بودن فروهر زردشت در میـان آن سبب شدکه مارها نتوانند از درخت بالا روند و به بچه مرغان دست یابنـد. ساقهٔ هوم با آن درخت پیوند خورد وهمیشه تازه وسرسبز دربالای آن درخت در حال رویش بود.

دوغدو با پوروشَسْب، پسر پتیریترسب پیوندزناشویی بست. این دو به‌یك خاندان‌که همان خاندان سپیتمان باشد تعلق داشتند. درواقع این ازدواج، پیوندی «درون خاندانی» بود. آنگاه بهمن و اردیبهشت با هـم به نزد پوروشسب آمدند و در دل او انداختندکه آن ساقهٔ هوم را با خـود ببرد. پوروشسب به سوی رود اساطیری دایْتی[1] که شاخهٔ هوم در کنار آن رسته بود، رفت. درخت چنان بلند بود که‌گمان برد، برای دست‌یابی به هوم، باید آن را بِبُرد. اما معجـزه به یاری او شتافت. هوم از بالای درخت تا به میـان آن فرود آمد. پوروشسب که آیین پرستش را به جای آورده بود، هوم را برید وآن را به نزد همسر خود دوغدو برد و بدو سپرد تا هنگام‌کاربرد آن فرا رسد.

اما جوهر تن او را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به‌سوی ابر به حرکت درآورد و به‌صورت آب، قطره‌قطره، بر زمین فرو فرستاد. در پی آن، انواع گوناگون گیاهان از زمین روییدند، پوروشسب شش گاو سفید زرد گوش را به سوی آن‌گیـاهان روانه کرد. دوگـاوی که هنوز نزاییده بودند، به‌گـونه‌ای معجزه‌آمیزشیردار شدند. بدین گونه‌جوهرتن زردشت که‌درآن‌گیاهان‌بودبا شیرآن گاوان آمیخته‌گشت. دوغدو به‌خواست پوروشسب دیگ‌چهارگوشی را بر گرفت و شیر گاوان را در آن دوشید و آن را به ستـون بزرگی درآویخت. جوهر تن

۱) دایْتی‌یا دایتی رودخانه‌ای اساطیری درشرق ایران است‌که بعدها آن را با رودخانه‌ای در آذربایجان، احتمالاً سفیدرود، یکی دانسته‌اند.

زردشت در آن شیر بود. در این هنگام، دیوان که خطر را احساس کرده بودند، گرد هم آمدند و سردستهٔ دیوان به آنان خبر داد که زردشت به وجود می‌آید و پرسید که کدامیك از آنان می‌پذیرد که زردشت را که هنوز به‌صورت انسان واقعی درنیامده است، نابود کند. دیوی به نام چِشْمَگ که مسبب زلزله و گردباد است پذیرفت که اورا از میان بردارد. شهر وده را ویران کرد، درختان را درهم‌شکست، اما ایزدان نگذاشتند که ستون بزرگی را که دیگ در آن بود، بشکند.

پوروشسب ساقهٔ هومی را که فروهر زردشت در آن بود و آن را بریده و به دوغدو سپرده بود، بازگرفت. آن را کوبید و با آن شیر گاو که جوهر تن زردشت در آن بود آمیخت و بدین گونه فروهر و جوهر تن زردشت باهم یکی شدند. پوروشسب و دوغدو این شیر آمیخته به هوم را نوشیدند. دراینجا بود که فره که در تن دوغدو بود، با فروهر و گوهر تن زردشت یکجا به‌هم پیوستند، و از هم‌آغوشی آنان که علی‌رغم مخالفت دیوان انجام گرفت، نطفهٔ زردشت در زهدان‌مادر بسته شد. دیوان که از این کار ناخشنودبودند، بر آن شدند که او را در شکم مادر نابود کنند. دوغدو را به‌تب تند و درد آزار دهنده‌ای‌دچار کردند. دوغدوخواست پیش پزشکان جادوگر[1] ده برود، اما ایزدان اورا از این‌کار بازداشتند و بدوتوصیه کردندتا دست برشویدوهیزم برگیردو روغن‌گاووبوی خوش برآتش‌بنهد و روغن را برشکم بمالد و برآن بوی خوش بسوزاند و در بستر بیارمدتا او وفرزندش‌از بیماری رهایی یابند. دوغدو چنین کرد.

خبر تولد زردشت ازپیش اعلام شده بود. گاو یکتاآفریده[2] در برابر حملهٔ اهریمن بانگ برآورده بود که زردشت سپیتمان خواهد آمد وانتقام اورا خواهد

۱) در گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، سردستهٔ جادوگران «سْتَرَگ» نامیده شده است.

۲) پیشْ‌نمونهٔ حیوانات مفیدکه در آغاز خلقت همزمان باگیومرت، نمونهٔ نخستین بشر آفریده شد و همهٔ حیوانات مفید از نطفهٔ او به وجود آمدند.

گرفت. جم وفریدون و برخی مردم فرزانه نیز آمدن زردشت را پیشگویی کرده بودند و حتی گاو معجزه‌گر دوران کاووس نیز از آمدن زردشت خبر داده بود.[1] حال هنگام آن فرا رسیده بود.

سه روز به تولد زردشت مانده، خانهٔ پوروشسب را نور فراگرفته بود واز همهٔ خانه نور می‌تافت. بزرگان ده گمان بردند که ده آتش گرفته است. به هراس افتادند و گریز اختیار کردند، اما در بازگشت دریافتند که به‌هیچ‌جای ده آتش نیفتاده است ، بلکه در خانهٔ پوروشسب مرد شکوهمندی زاده شده و این روشنی از فره اوست. در لحظهٔ تولد او نیروهای زندگی‌بخش و مرگ‌آور به ستیز برخاستند . در این زمان اَرْدْویسوُر[2] سر و شانهٔ او، اَشی‌خوب[3] بر و پشت او و مینوی رادی[4] سینه و رودگان او و ایزد دین پهلو و فرّه کیانی سینهٔ وی را لمس می‌کردند[5] به روایتی تولد او در روز خرداد (روز ششم) ماه فروردین بوده است[6]. به‌هنگام تولدخندید.[7] در گزیده‌های زادسپرم علت‌خندهٔزردشت‌چنین توجیه شده‌است[8] که در هنگام تولد او اهریمن، سپاهی‌از دیوان‌را برای‌نابودیش فرستاد و ایزدان به‌کمک فره که چون آتشی درخشان بود ، به مقابلهٔ دیوان پرداختند. اهریمن که خود را درحال شکست دید، دیو اَکوُمَن (= اندیشهٔ بد) را گسیل کرد، و اورمزد به مقابلهٔ

۱) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بندهای ۶۱ تا ۶۷.
۲) ایزد اَرْدویسوُر یا ناهید، ایزد بانوی آبها.
۳) اَهْرِیشْوَنْگ = اشی‌خوب، ایزد بانوی برکت و ثروت.
۴) بخشندگی.
۵) دینکرد، نهم، فصل بیست وچهار (وَرْشْتْ مانْسَر نَسْک، فصل اول، بند ۳ به بعد).
۶) وِچِرْکَرد دینی، بند ۶. بسیاری ازحوادث مهم در این روز اتفاق افتاده یا خواهدافتاد. نك به رسالهٔ پهلوی ماه فروردین روز خرداد.
۷) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند۲؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۱۵، زراتشت نامه، ب ۱۸۷، جیهانی به روایت شهرستانی، ملل ونحل، ص۵۸۸.
۸) گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۸ به بعد.

او بهمن (= اندیشهٔ نیك)را فرستاد. بهمن در اندیشهٔ زردشت درآمد و با آن در آمیخت. چون بهمن «مینویی» شادی‌آفرین است ، زردشت، هنگام تولد خندید.

چون به جهان چشم می‌گشود ، هفت جهی[۱] یا هفت جادوگر[۲] پیرامون او گرد آمده بودند که از تولد معجزه‌آمیز او ترسیدند. در این هنگام پوروشسب به دیدن جادوگری به‌نام دُورَسْرَوْ که نامی‌ترین جادوگران آن‌ده بود رفت واورا برای دیدن زردشت و تولد معجزه‌آمیز فرزند خویش به خانه آورد. آن جادوگر از دیدن زردشت، رنجه شد و خواست تا سر نرم اورا بادست‌بفشارد و اورابکشد. براثر معجزهٔ ایزدان، دست آن نابکار بر جای خشك شد.[۳] به روایت زادسپرم این شخص یکی از کَرَپان[۴] و یکی از پنج برادری بود که دشمن زردشت بودند.[۵]

دُورَسْرَو کَرَپ‌ذهن پدر راآشفته کرد و اورا از تولد معجزه‌آمیز وغیرعادی زردشت ترسانید و او را برانگیخت که به تباهی فرزند رضایت دهد.[۶] دُورَسْرَو به پدرگفت که برای نابودی‌کودك هیزم فراوانی گرد آورند و آتش روشن کنند و اورا درآن آتش بسوزانند. به‌دستور او چنین‌کردند، اما به روایت دینکرد[۷] آتش درهیزم نگرفت، و به روایت زادسپرم[۸] و زراتشت‌نامه[۹] آتش اورا نسوزانید.دوغدو مادر زردشت شتافت و فرزند را برگرفت و به جای امنی برد.

۱) جهی زن بدکار جادوگر، دینکرد، هفتم، فصل۳، بند ۲.
۲) گزیده‌های زادسپرم، فصل هشتم، بند ۱۶، زراتشت‌نامه، ب ۱۸۳.
۳) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۴ به‌بعد. در زراتشت‌نامه، ب ۲۰۱ به‌بعد، وی‌دوراسرون نام دارد و شاه‌جادوگران است.
۴) گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم.
۵) گزیده‌های زادسپرم، فصل نهم.
۶) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند۷ به بعد. گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۵.
۷) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۹ و ۱۰.
۸) گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۸.
۹) زراتشت‌نامه، بیت ۲۲۵ به بعد.

بار دیگر به تحریك و توصیهٔ دُورَسْرَو، کودك را بر گذر گلهٔ گاوان نهادند تا اورا لگدمال کنند و از میان بردارند. اما گاو بزرگ شاخداری که در پیش‌همهٔ گاوان حرکت می کرد، چون کودك را دید، دربرابر او ایستاد ونگذاشت که گاوان از روی او بگذرند. مادر اورا بر گرفت و به‌جای امنی برد.[۱]

بار سوم باز به تحریك و توصیهٔ دُورَسْرَو کودك را برگذر گلهٔ اسبانی که به آبشخور می‌رفتند، نهادند و اسبان را بر اوتازانیدند. اما اسب ستبرْسُم زردگوشی که پیشرو اسبان بود، از او پاسبانی کرد و به زردشت آسیبی نرسید.[۲]

بار چهارم اورا به لانهٔ ماده‌گرگی که بچه‌های او کشته شده بودند، نهادندتا گرگ سررسد و بچه های خود را کشته یابد و به کین‌خواهی، زردشت را بدرد. اما به‌خواست ایزدان، معجزه‌ای‌روی داد. پوزهٔ گرگ خشك شد.[۳] سروش وبهمن میش‌بزرگی آوردند تا کودك را سراسر شب شیر دهد وبدین گونه آسیبی بدونرسید. بامداد روز بعد مادر اورا زنده یافت و او را بر گرفت و گفت که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد.[۴]

دُورَسْرَو که از توطئه‌های خود سودی برنگرفته بود، با جادوگران دیگر به آن ده آمدوهمه‌درکار او فرو نگریستند، بَرادَرُوریش کَرَپ که از داناترین‌جادوگران بود، خود درکار او فرو ماند و به پوروشسب و دیگران گفت که این کودك دارای برتریهای فراوان است و پیشگویی کرد که بهمن امشاسپند به این جهان می آید و اورا به همْسخنی اورمزد می‌برد و دین او به هفت کشور می‌رسد و دیوان در زیرِ

۱) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۱۱ و۱۲؛ گزیده‌های زادسپرم ، فصل دهم ، بند ۶؛ زراتشت نامه، بیت ۲۳۸ به بعد.
۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بندهای ۱۳ و ۱۴؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۷.
۳) به روایت گزیده‌های زادسپرم، گرك در بیست و چهار قدمی برجای خشك شد.
۴) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۱۵ به بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل ۹؛ زراتشت نامه، بیت ۲۸۲ به بعد.

زمین پنهان می‌شوند و سپس از کشتن او اظهار ناتوانی کرد[1].

زردشت هفت ساله بود که دُورَسْرَو کَرَپ و بَرادَرُوریش کَرَپ برای دیدن زردشت به ده پوروشسب رفتند. در راه زردشت را دیدند که در کوی با کودکان سرگرم بازی بود. بر آن شدند که اندیشهٔ او را تباه کنند و ترس به‌دل او بیفکنند. کودکان دیگر را هراسان کردند، اما در دل زردشت راهی نیافتند.[2]

پدر و مادر زردشت که در فرزند خود حالات و رفتاری جدا از کودکان دیگر می‌دیدند، بر آن شدند که به چاره‌جویی بپردازند. پدر زردشت به نزد بَرادَر-وُریش کَرَپ[3] رفت و از او خواست که فرزند بیمارش را شفا بخشد. آن جادوگر جامی برگرفت و در آن ادرار کرد و خواست که زردشت آن را بنوشد بدان نیت که با این کار، زردشت طبیعت آن کَرَپ‌ها را بیابد. اما زردشت از این کار سر باز زد و جام را واژگون کرد.

سپس دُورَسْرَو کَرَپ و بَرادَرُوریش کَرَپ به خانهٔ پوروشسب برای اجرای مراسم دینی وارد شدند. پوروشسب دلوی از شیر اسب آماده کرد و از دُورَسْرَو که روحانی نام‌آوری بود خواست تا بر شیر دعا بخواند، زردشت به مخالفت

۱) دینکرد، هفتم، فصل سوم بند ۲۰ به‌بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۷ به‌بعد؛ زراتشت‌نامه بیت ۳۳۰ به‌بعد. بعد از این‌داستان در زراتشت‌نامه، بیت ۳۵۱ به‌بعد، افسانه‌ای آمده است که در منابع دیگر وجود ندارد. بر طبق آن شخصی به نام بُرزین کروس به خانهٔ پوروشسب آمد و از او خواست که زردشت را به‌وی بسپارد تا او را چون‌فرزند شایسته‌ای بپرورد. پوروشسب فرزند را تا هفت‌سالگی بدو سپرد و او زردشت را پرورش داد. پلینی نیز اشاره‌ای به مربی زردشت دارد. نك به‌جکسن، زرتشت، ص ۲۹ و تعلیقات، شمارهٔ ۵، بند۵.

۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۳۲ و ۳۳. با تغییراتی در جزئیات:زراتشت‌نامه بیت ۳۶۰ به بعد.

۳) در متن گزیده‌های زادسپرم ، فصل یازده، بند ۴ به بعد، «یکی از پنج برادر کَرَپ» آمده است.

برخاست و ادعا کرد که خواندن دعا بر عهدهٔ اوست. چون این مجادله ادامه یافت، زردشت با پا دلـو شیر را وارونه کـرد.[1] دُورَسْرَو از این گستـاخی و از این که نتوانسته بود سهمی را که خاص روحانی اجراء کننده مراسم دینی است به دست آورد، به خشم آمد و به زردشت گفت که: «بر تو چشم بد اندازم». زردشت همین پاسخ را به دُورَسْرَو داد. آن روحانی جادوگر سه بار بر اثر دعایی که زردشت خواند، بیهوش فرو افتاد و سرانجام برخاست و درخواست کرد که اسب او را به گـردونه ببندند، سپس از آن ده خارج شد. در راه که می رفت دردی او را گرفت، پهلویش شکست و پاهایش از ران بگسست و آنگاه برجای فرو مرد، و بعد فرزندان او و فرزندان فرزندانش مردند و بدین طریق نسل او منقطع شد[2].

از پانزده سالگی تا سی سالگـی، دوران کمـال اندیشه و فضـل و پارسایی زردشت است. به روایت زادسپرم او دو برادر بزرگتر و دو برادر کوچکتر از خود داشت و خود فرزند میانی از پنـج پسر پـوروشسب بود[3]. هنگـامی که زردشت پانزده ساله شد که بنابر سنن زردشتی سن بلوغ و تمیز است، فرزنـدان پوروشسب از پدر سهم خواستند، او به راهنمایی بهمن امشاسپند، از میان جامه ها، کُستی را برگزید و بر کمر بست.[4]

در این فاصلهٔ زمانی، اشارهٔ کوتاهی به همسر گزینی او شده است.[5]

۱) گزیده های زادسپرم، فصل یازده و دوازده. این بخش در دینکرد هفتم نیـامده است. در زراتشت نامه بیت ۳۷۱ به بعد آمده است که زردشت بیمار شد و برادروش برای درمان او معجونی فراهم آورد.

۲) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۳۴ به بعد؛ گزیده های زادسپرم، فصل دوازده. همین مطلب با تغییراتی در جزئیات در زراتشت نامه، بیت ۳۸۷ به بعد آمده است.

۳) گزیده های زادسپرم، فصل نه بند ۳ به بعد.

۴) گزیده های زادسپرم، فصل سیزده.

۵) گزیده های زادسپرم، فصل هیجده، ضمناً در گزیده های زادسپرم فصل بیست و پنج، بند ۱۰ از دو دختر او به نامهای فرین و سریت سخن به میان می آید. در متنهای مـورد استفادهٔ ما راجع به خانوادهٔ خود زردشت صحبت چندانی نمی شود.

معجزهٔ دیگری در این روزگاران از او ظاهر شد، و آن هنگامی بود که می‌خواست به همراه مردان و زنان، پیر و جوان و کودکان از رودخانه‌ای پرآب و ستبر بگذرد. گذشتن از آب برای آنان دشوار بود، اما زردشت بامعجزه توانست آنان را همچو پلی از رودخانه عبور دهد[1].

در سی‌سالگی زردشت در جشن «بهارْ بُود» یا جشن بهاری که زمان آن چهل‌وپنج‌روز بعد ازپایان‌اسفندماه بود شرکت جست. این جشن اولین گاهنبار از گاهنبارهای ششگانه است. در راه حرکت به سوی جشن‌زار به خواب رفت ودر خواب دید که مردم جهان سازوبرگ جشن را به‌سوی شمال نگاه داشته بودند، و مردم روی به شمال آورده‌اند و در پیش همه میدیوماه پسر آراسْتای برادر پوروشسب بود. اینان به‌نزد زردشت می‌آمدند و زردشت آن را نشانهٔ این‌دانست که میدیوماه نخستین کسی خواهد بود که به وی بگرود.[2]

پس از برگزاری مراسم دینی «بهاربود» برای به‌جای آوردن نیایش به‌کنار رودخانهٔ دائیتی رفت تا برای تهیهٔ شیرهٔ گیاه هوم، از آنجا آب بردارد. چندبار در آب داخل شد. چون چهارمین بار از آب بیرون آمد، مردی را دید که از طرف جنوب به سوی او می‌آمد و او بهمن‌امشاسپند بود، قامتی داشت به اندازهٔ سه‌مرد که قد هریك به اندازهٔ یك نیزه باشد. بهمن شاخهٔ سفیدی در دست داشت که نماد دین بود. در اینجا میان بهمن و زردشت گفتگوهایی انجام‌گرفت. آنگاه هر دو با هم، بهمن‌پیش و زردشت پس، به سوی اورمزدو انجمن امشاسپندان روانه شدند[3]. در طول ده‌سال، یعنی تا چهل‌سالگی، زردشت هفت‌بار با اورمزد و

۱) گزیده‌های زادسپرم، فصل چهارده، زراتشت‌نامه، بیت ۴۴۱ به بعد.

۲) گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست، زراتشت‌نامه، بیت ۴۵۵ به‌بعد.

۳) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند۵۱ به‌بعد؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست و یك؛ زراتشت‌نامه ب ۴۸۳ به‌بعد.

امشاسپندان گفتگو داشت. نمونه‌ای از پرسش و پاسخهای زردشت با اورمـزد و امشاسپندان وفرمانهایی که ازآنان دریافت داشته است، در کتابهای گزیده‌های زادسپرم[۱] دینکرد[۲]، زراتشت‌نامه[۳] و در روایت جیهانی[۴] آمده است.

پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر او آشکار کرد، زردشت متحمل چند نوع آزمایش‌دینی (=وَر) شد: از آتش گذشت، روی گداخته بر سینهٔ او ریختند و شکم او دریده شد، اما آسیبی ندید[۵].

دو سال پس از نخستین همْسخنی، اورمزد بدو فرمان داد که پیـامبری دین مَزدیَسنی و رسالت خـود را اعـلام دارد. امـا روحـانیـان و جادو‌ـپزشکان و فرمانروایان ناحیه به دشمنی با او برخاستند و برای نابـودی او به تـکاپو افتادند. زردشت یکی از تورانیان به‌نام اوُروایْتادِنْگ[۶] را به‌دین خواند و از سوی اورمزد بدو وعده‌داد که در صورت پذیرش دین، قدرت او افزون شودو درغیراین‌صورت شایستهٔ مرگ خـواهد شد. با این همه، اونپذیرفت و به عقـوبت گـرفتارآمد[۷]. زردشت از یکی دیگر از فرمانروایان محلی که وَیـْدْویشْت[۸] نـام داشت و دشمن ایزدان بود، درخواست کمك کرد. وَیْدْویشْت درخواست او را رد کرد و به‌عقوبت آن بیش از سه شب زنده نماند. در هوا معلق شد و مردمان به نظـاره ایستـادند.

۱) گزیده‌های زادسپرم، فصل بیست ودو و بیست وسه.

۲) دینکرد، هفتم، فصل‌چهارم، بند ۲ به بعد.

۳) زراتشت‌نامه، ب ۵۲۴ به‌بعد.

۴) به روایت شهرستانی،ملل و نحل، ص ۶۰۱ به‌بعد.

۵) دینکرد، هفتم، فصل‌پنجم، بند ۴ به بعد. گزیده‌های زادسپرم، فصل‌بیست ودو، بند ۱۰ به بعد زراتشت‌نامه، ب ۵۶۷ به بعد.

6) Urwāitādeng

۷) دینکرد، هفتم فصل چهارم، بند ۶ به‌بعد.

8) Waedwoišt

پرندگان گوشت او را خوردند و استخوانهایش بر زمین افتاد.[1]

اهریمن که از پیشرفت‌کار زردشت نگران بود، دیوان را در جایگاه خویش در شمال گرد آورد و به آنان فرمان داد که برای نابودی زردشت بتازند. دو دیو بزرگ بر او حمله‌ور شدند. زردشت دعای معروف آهُونَوَر را خواند و دیوان بهت‌زده به‌جای خویش بازگشتند و به اهریمن اعتراض کردند که: «تو دستوری می‌دهی که امکان انجام‌دادنش نیست». واز ترس اثر دعای آهُونَوَر که همچون سنگی به بزرگی خانه‌ای بود همه به زیرزمین گریختند و دیگر بر زمین آشکار نشدند.[2]

اهریمن دست از توطئه نکشید. ماده دیوی را به‌صورت زنی زیبا برای اغوای زردشت فرستاد. اورمزد پیش از آن دراین‌باره به زردشت هشدار داده بود. ماده دیو خود را سْپَندارمَد، ایزبانوی زیبای زمین معرفی کرد. زردشت که زیبایی سپندارمد را به‌کمال دیده بود، دانست که فریبی درکار است. می‌دانست که دیوان از جلو زیبا و از پس زشت‌اند. از این‌رو، از آن ماده دیو خواست که روی‌برگرداند. چون روی‌برگردانید، دید که جانوران موذی و خزندگان از تن او آویزان بودند. زردشت بار دیگر دعای اَهُونَوَر خواند و ماده دیو از نظر ناپدید شد.[3]

دراین‌زمان که زردشت چهل‌ساله بود، برای تبلیغ دین به‌دربار گشتاسب روانه

۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۲۱ به‌بعد؛ جیهانی به‌روایت شهرستانی درملل ونحل، ص ۶۰۷. در روایت اخیر اُوروایتادِنْگ و وَیْدویشْت هردو بدین سرنوشت گرفتار آمدند.

۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۳۶ به‌بعد. این روایت در اوستا، یشت ۱۷ بند ۲۰، وندیداد ۱۹، بند ۴ آمده است.

۳) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۵۷ به بعد، زراتشت‌نامه، ب ۷۲۶ به بعد. این کتاب درگاه گشتاسب را در بلخ ذکر کرده است.

شد و او را به دین اورمزد خواند. ورود زردشت به دربار گشتاسب با توصیفی خاص آمده است: سحرگاهان زردشت سقف کاخ گشتاسپ را شکافت و داخل شد با خود سه چیز داشت: ۲۱ نَسْك اوستا، آتش بُرزین مهر و شاخهٔ سروی. آتش را در دست گشتاسب و جاماسب و اسفندیار نهاد ولی آتش آنها را نسوزاند. سرو را در زمین کاشت و فوراً برگهایش رویید و از میان برگها نوشته‌ای آشکار شد خطاب به گشتاسب که دین را بپذیرد[1]. درباریان و جادو-پزشکان به مخالفت با عقاید او برخاستند[2]. با اینکه گشتاسب بر آن بود که عقاید زردشت را خود بشنود اما درباریان که از نفوذ کلام زردشت در گشتاسب بیم داشتند دست به توطئه‌ای زدند. به‌روایتی[3] استخوان مرده در انبان او نهادند تا تهمت جادوگری و پیروی از آیینی غیرمعمول براو زنند. به‌روایتی‌دیگر[4] برای زردشت مناظره‌ای با حکیمان تدارك دیدند و چون زردشت از مناظره پیروز به درآمد و پیامبری خود را اعلام داشت و آن را بر شاه عرضه کرد و شاه هواخواه اوشد، دشمنان نهانی در خانهٔ زردشت داخل شدند و اجزاء مردهٔ انسان و حیوان را در خانه و در لابه‌لای بستر او جای دادند و برای دیدن آنچه توطئه کرده بودند، گشتاسب را به خانهٔ پیامبر بردند تا او را در نزد گشتاسب رسوا کنند. شاه فریب بدخواهان را خورد و زردشت را به زندان افکند.

گشتاسب را اسب‌سیاهی بود شید نام. ناگهان دست وپای او فلج شد. گویی که در شکمش فرو رفته بودند. پزشکان دربار، در درمان او فرو ماندند. در زندان خبر به زردشت رسید و او به شاه اطلاع داد که اگر او را از زندان آزاد سازند می‌تواند اسب را بهبود بخشد و برای این کار چهار شرط گذاشت: گشتاسب دین او

۱) وِجَرکَرد دینی، بند ۱۷.

۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۶۶ به‌بعد.

۳) روایات پهلوی، پرسش ۴۷ بند ۵ به بعد.

۴) زراتشت‌نامه، ب ۷۴۱ به‌بعد.

را بپذیرد، اسفندیار حامی دین باشد، هوتوس همسر گشتاسب و مادر اسفندیار به دین بگرود و توطئه‌گران رسوا و مجازات شوند. گشتاسب شرایط را پذیرفت و زردشت با نیایش به درگاه اورمزد اسب را شفا داد[1].

پس از آن زردشت در مناظرات پیوسته پیروز می‌شد، از جمله مباحثهٔ او بود با فرزانگان بابلی که در بعضی از روایات بدان اشاره شده است[2].

برای اینکه ایمان گشتاسب در دین استوار شود و به تبلیغ آن بپردازد، اورمزد بهمن و اردیبهشت و آتش[3] را به صورت موجوداتی مادی به خانه گشتاسب فرستاد. گشتاسب نخست گمان برد که آنان سواران ارجاست‌اند که به خانهٔ او فرود آمده‌اند اما هنگامی که لب به سخن گشودند، دانست که فرستادگان اورمزداند. ایزدِ آتش به گشتاسب گفت اگر پرستش اورمزد و ایزدان را بپذیری و دست از پرستش دیوان برداری، فرمانروایی طولانی و زندگی دراز و ثروت و پسری همچون پَشوتن[4] خواهی یافت. اگر نپذیری به کرکسها فرمان دهیم که گوشت ترا بخورند و استخوانهایت برزمین افتد[5]. گشتاسب با این‌همه، از توس ارجاسب در پذیرفتن دین تردید داشت. اورمزد ایزد نَریوسَنگ را به نزد

۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۰؛ زراتشت‌نامه، ب ۹۴۲ به بعد. روایت جیهانی، ملل و نحل، ص ۵۹۱.

۲) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴؛ دینکرد، پنجم، فصل ۲، بند ۹.

۳) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴؛ دینکرد، پنجم، فصل دوم، بند ۹. درگزیده‌های زادسپرم، فصل بیست‌وچهار، از این آتش به نام آتش بُرزین مهر نام برده شده است و در زراتشت‌نامه ب ۱۱۲۹ به بعد از چهارسوار سبزپوش به نامهای بهمن و اردیبهشت، آذر خُراد و آذر گُشنسب یاد شده است. صفت «سبزپوش» احتمالا تحت تأثیر سنتهای اسلامی است.

۴) پشوتن از جاودانان زردشتی است و در پایان جهان به‌کمک سوشیانس می‌آید.

۵) دینکرد، هفتم، فصل‌چهارم، بند ۸۲؛ روایات پهلوی، پرسش ۴۷، بند ۱۳ به بعد.

اردیبهشت امشاسپند فرستاد ، تااردیبهشت‌به نزدگشتاسب آید و معجونی را بدو بنوشاند تا آینده بر او روشن شود. گشتاسب درعالم‌خلسه وشهود پیروزی خویش را بر ارجاسب بدید . چون از این حال بیرون آمد ، زن خویش هوتوس را خواند و از او خواست که زردشت را به دربار فرا خواند تا زردشت تعالیم دینی را به او بیاموزد[1]. زراتشت نامه روایتی را در این میان به مناسبتی می‌گنجاند. به این ترتیب که گشتاسب پس از اقرار به دین از زردشت چهار چیز آرزو کرد، نخست اینکه بداند در آن جهان جای او کجاست؟ دوم اینکه رویین‌تن شود، سوم اینکه در جهان از همه چیز آگاه باشد و چهارم اینکه عمر جاودانه داشته باشد. زردشت بدو گفت که داشتن همهٔ اینها برای او به تنهایی میسر نیست. این چهار آرزو را باید برای چهار نفر درخواست کرد . گشتاسب آگاهی از موقعیت خود در جهان مینوی را برای خویش درخواست کرد؛ زردشت «درونی»[2] آماده ساخت و در آن می و بوی[3] و شیر و انار نهاد. چون گشتاسب می را نوشید بیهوش شد و سه روز به خواب رفت. روانش به مینو رفت و جایگاه خویش را دید. و چون از خواب برخاست به‌هوتوس‌گفت زردشت را فرا خواند تا به او تعلیمات دینی دهد. «بوی» به جاماسب رسید و بر اثر آن همهٔ دانشها بر او آشکار شد. پشوتن شیر نوشید و بیمرگ و جاودانه شد. دانه‌ای انار به اسفندیار رسید و رویین‌تن شد[4].

۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۴ به‌بعد؛ روایات پهلوی،پرسش ۴۷ بند ۱۵ به‌بعد.

۲) درون یکی از آیینهای دینی است که در طی‌آن برنان وگوشت و شیر... دعا خوانده می‌شود.

۳) بوی در پهلوی و روایات زردشتی به‌دو معنی است: یکی به معنی عطر و بوی خوش و دیگری به معنی «دریافت». در اینجا ایهامی به‌کار رفته است. در وِجَرکَرددینی، بند ۱۸، به جای بوی،گل آمده است.

۴) زراتشت نامه، بیت ۱۱۶۲ به بعد.

دیو خشم خبر گرویدن گشتاسب را به دین زردشت به ارجاسب رسانید و بدو خبر داد که پس از آن دیگر بر ایرانیان چیره نخواهد شد. ارجاسب برآشفت و می نوشید و در عالم مستی خیونان را بر ایرانیان برانگیخت[1]. شرح ستیز ارجاسب با گشتاسب در روایات مورد استفادهٔ ما نیامده است اما در رسالهٔ پهلوی یادگار زریران ودر شاهنامهٔ فردوسی گزارش آن‌را می‌توان دید.

زردشت در ۷۷ سالگی درگذشت. وفات او در روزخور (یعنی روز یازدهم) ماه دی بود[2]. روایات ما در بارهٔ چگونگی مرگ او خاموش‌اند. در منابع دیگر آمده است که‌وی را توربِرادرَوُش (یا بَرادَرُوریش) به قتل رسانید.

۱) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۸۷ به بعد.

۲) دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۱؛ گزیده‌های زادسپرم ، فصل بیست و پنج، بند ۵.

بخش نخست

۱

دینکرد هفتم

۱

*نیایش برزردشت سپیتمان[۱] که فَرَوَهْر[۲] او مقدس است.

۴۴ اکنون دربارهٔ وَرْج[۳] وفرّه و معجزهٔ سپیتمان‌زردشت که‌فروهرش‌ستوده باد، پیامبر دین مَزدیَسنی[۴]، برترینِ آفریدگان، و اینکه چگونه در جهان ظهور کرد، نوشته می‌شود. در اینجا ده‌باب بنابر آگاهی از اوستا، دین برحق اورمزد، بیان‌گردیده است[۵]: ۴۵ دربارهٔ آنچه پیش‌اززایش‌آن فرّه‌مند از مادر ۴۶ ودربارهٔ آنچه از هنگام زایش آن ورجاوند[۶] تا به‌هنگام همْسخنی او با اورمزد رخ داد؛ ۴۷ و در بارهٔ آنچه از زمان همْسخنی او (با اورمزد) تا هنگامی که در جهان به پیامبریش‌ایمان آوردند[۷]، و کی گشتاسب بلندپایه دین او را پذیرفت؛ ۴۸ و دربارهٔ

*ـ مطابق‌چاپ مدن ص۶۰۰ تا ۶۴۶. شماره‌گذاریها براساس‌ترجمهٔ وِست و موله‌است.

۱) نام خانوادگی زردشت.

۲) نك به‌قبل ص ۳۷.

۳) نیروی معجزه‌آمیز.

۴) دین مزداپرستی، دین زردشتی.

۵) تحت اللفظی: به پیدایی‌آمد.

۶) دارندهٔ نیروی معجزه‌آمیز.

۷) تحت اللفظی: پیامبریش در جهان مورد اعتقاد قرار گرفت.

آنچه پس از آن رخ داد، تاهنگامی‌که‌**روان پاکش به‌جهان**برین بالا رفت **۴۹** و آنچه سپس در فرمانروایـی رامْ شاه[۱] کی‌گشتاسب (روی داد) **۵۰** و آنچه از آن پس تا فرمانروایی ایرانیان (روی داد)، **۵۱** و آنچه پس از آن تا پایان هزارهٔ زردشت تا رسیدن اوشیدر[۲] **۵۲** و آنچـه پس از آن تـا پایان هـزاره اوشیدر و رسیدن اوشیدرماه[۲] **۵۳** وآنچه پس از آن تا پایان هزاره اوشیدرماه و رسیدن سوشیانس[۲] و آنچه در هنگام رسیدن پیروزگرِ سودمند (= سوشیانس) وفَرَشْگَردِ[۳] شگفت و تنِ پسین[۴] روی دهد. خلاصه‌ای جداگانه از هر کدام.

***

۱) رام‌شاه لقب گشتاسب است به‌معنی شاهی که آرامش می‌بخشد.

۲) اوشیدر یا هوشیدر و اوشیدرماه یا هوشیدرماه وسوشیانس‌یاسوشانس سه‌موعود زردشتی هستند. اوشیدر، هزارسال پس‌از زردشت یعنی در هزارهٔ یازدهم و اوشیدر ماه، هزار سال‌پس‌از اوشیدر، در هزارهٔ دوازدهم وسوشیانس‌درپایان همین هزاره یعنی‌درآخر جهان ظهور می‌کنند.

۳) کامل‌سازی جهان به صورتی‌که درآغاز آفرینش، پیش‌ازحملهٔ‌اهریمن، بوده است.

۴) تنی که در پایان جهان، موجودات باآن‌برانگیخته می‌شوند وهمیشه در آن می‌مانند.

۲

۱ دربارهٔ معجزاتی که پیش از زاده‌شدن آن فرخ‌ترینِ زادگان از مادر، ظاهر گشت.

۲ این نیز پیداست[1] که: آفریدگار فره زردشت را از طریق مادرِ مادر[2] به زردشت منتقل کرد. چون از اورمزد فرمان رسید و آن فره از «مینو»[3] به «گیتی»[4] و به سوی مادرِ مادر زردشت آمد، ۳ معجزهٔ بزرگی بربسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین[5] گوید که: چون اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، آن فره‌برای

۱) تحت‌اللفظی: یکی (این) پیداست. این عبارت یا عبارتهای «این نیز پیداست که»، «یکی‌این‌که» و مانند آنها، بداین مفهوم است که آنچه نقل شده، ازکتاب اوستا یا ترجمه وتفسیر (زَنْد) اوستا است.

۲) متن مادِپِشْت. نیبرگ، راهنمای پهلوی، دوم ص۱۳۰، آن‌را به‌معنی «مادربزرگ‌مادری، مادرِ مادر» گرفته و موله، افسانهٔ زردشت، ص۱۵، آن را «زهدان» معنی کرده است.

۳) مینو: عالم نامحسوس و نامرئی.

۴) گیتی: عالم محسوس و مرئی.

۵) دراین‌گونه موارد فاعل فعل اورمزد است ومنظور از دین،کتاب اوستا و روایات دینی است.

آفرینش زردشت، از پیش اورمزد به روشنیِ بی‌پایان[1] فرود آمد و از روشنیِ بی‌پایان به‌خورشید و از خورشید به‌ماه و از ماه به‌ستارگان و از ستارگان به‌آتش که درخانهٔ زوییش[2] بود و از آن آتش، به‌زوییش، زن فراهیم‌رُوان[3] رسید. چون آن دختر که مادر زردشت بود، زاده شد، ۴ روشنی از او به‌میان زمین و آسمان بالا رفت. آنگاه برمردم راگ[4] این‌پرسش پیدا شد ـ یعنی گفتند[5] ـ که: «در ده زوییش، زن فراهیم‌روان، آتشی به‌خودی‌خود می‌سوزد، ـ یعنی آن را هیمه‌ای به‌کار نیاید»ـ ۵ آنگاه نزد پیشگو رفتند وبرای او شرح دادند ـ یعنی گفتند که: «پرفرّهی جهان مادی از فره تن اوست ـ یعنی همهٔ خویشکاری[6] از این تن رواج یابد.»

۱) بالاترین مرتبهٔ آسمان در طبقه‌بندی چهارگانه ایران باستان: ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه و روشنیِ بی‌پایان. نك به احمد تفضلی، ترجمهٔ مینوی‌خرد، ص ۹۹ به‌بعد.

۲) Zoiš نام مادرِ مادر زردشت.

۳) Frāhim-ruwān پدرِ مادرِ زردشت.

۴) کلمه‌ای که ما آن را مردم راگ ترجمه کرده‌ایم، در متن بـا کلمهٔ پیشین به صورت ʾswlʾkyk آمده است. موله، همان کتاب، ۱۵ و ۱۸۵ آن را «بدون اینکه جایی باقی گذاشته باشد» معنی کرده و آن را با کلمهٔ سوراخ مرتبط دانسته است. نیبرگ، همان‌کتاب، دوم، ۳۳، آن را asūrāyīk خوانده و آسوریان معنی کرده است. به نظر ما آنچه در متن آمده دو واژه است. واژهٔ نخست هزوارش ēg به‌معنی «پس، آنگاه» و واژهٔ دوم راگیگ (rāgīg) است منسوب به راگ. راگ یا راغ نام روستای سپیتمان است. همین کلمه که در بند۹ همین فصل به‌صورت آراگ تصحیف‌شده، روستای سپیتمان و در زادسپرم . فصل دهم ، بند ۱۵. (به صورت راغ) روستای زردشت به شمار آمده است. راگ یا راغ ظاهراً صورت پهلوی همان کلمهٔ رَغا (Raghā) در اوستاست که جایی درشرق ایران بوده است. بعدها آن را با کلمهٔ Ragā درفارسی باستان که‌همان ری است، یکی دانسته‌اند. کلمهٔ راگ در موارد دیگر نیز در دینکرد به کار رفته است: فصل دوم، بند ۵۱، فصل سوم بند ۱۹ و ۳۹: و زادسپرم، فصل دهم، بند ۱۴.

۵) کلمات و جملاتی که در متن میان دوخط قرار داده شده، تفسیر و توضیح‌اند.

۶) خویشکاری به معنی وظیفه است و فره را در متنهای‌پهلوی باخویشکاری‌یکی گرفته‌اند.

۶ (در دین) پیداست که چون دیوان از آن فره آسیب می‌دیدند، به‌دشمنی با آن دختر سه آفت[1] به‌آن ده بردند: زمستان، سیز[2] و دشمنان ستمگر، و بر اندیشهٔ مردم ده افکندند که این گزند از جادوگری این دختر به ده رسید تا مردم‌ده به سبب آن‌جادوگری، با آن دختر به دشمنی برخاستند و برای بیرون کردن او از آن ده باپدر ومادر او به‌جدال سخت پرداختند.

۷ پدر آن دختر با دلایل بسیار دربارهٔ نسبت ناروای جادوگری بدو، به‌مردم ده چنین گفت: «چون این دختر درخانهٔ من زاده شد، همهٔ درخشش او روشنی آشکار آن آتشی (را که در خانهٔ من بود) به پس راند ـ یعنی از همهٔ (آتشها) روشنی را برگرفت[3] ـ. درشب تاریك ۸ چون این دختر در اندرونی‌ترین جای خانه که در آن آتشی نیست، بنشیند و درسرای آتش بلند برافروزند، براثر نوری که از تن او می‌تابد، آنجا که آن دختر بنشیند، روشن‌تر از جایی است که در آن آتش بلند افروزند. چنین دختر فره‌مندی جادوگر نیست.»

۹ کَوَی‌ها و کَرَپهای[4] ده براثر تحریك دیوان قانع نشدند و پدر به آن دختر فرمود که نزد پتیریترسب[5]، پدر دودمان، در ده سپیتمان که بالای روستای راگ[6] بود، برود. دختر فرمان پدر را پذیرفت. ۱۰ دربرابر آن آشوبی که دیوان از روی بدبختی[7] برای تبعید آن دختر برپا کردند، ایزدان با نیروی معجزه‌آمیز چنین چاره‌جویی

۱) درمتن هین(hēn) که دراصل بمعنی سپاه دشمن و مجازاً به‌معنی آفت است.
۲) سیز یا سیج: بیماریهای خطرناك وکشنده و توسّعاً: بلا.
۳) تحت اللفظی: بیرون آورد.
۴) کَوَی‌ها فرمانروایان مخالف زردشت وکَرَپها روحانیان مخالف او بوده‌اند.
۵) Patiritarasp پدرِ پدرِ زردشت. چنانکه از متن برمی‌آید، وی بزرگ دودمانی بوده است که خانوادهٔ مادری وپدری زردشت هردو بدان تعلق داشته‌اند.
۶) نام این روستا در متن به‌صورت ʾlʾk (اراگ) آمده است، موله، ۱۶، آن را آراك و نیبرگ، دوم، ۹۶ آن‌را هَراك، هرای (هرات) خوانده‌است. نك به‌بند ۴ همین فصل.
۷) تحت اللفظی: به بدفرّگی، به‌سبب نداشتن فره.

کردند که پدر، آن دختر را به‌خانهٔ پتیریترسب، پدر پوروشسب، بفرستد تا به زنیِ پوروشسب، پدر زردشت، درآید.

۱۱ این نیز (در دین) پیداست که: در آن هنگام که آن دختر به آن دودمان می‌رفت، دربالاترین‌جای در دهِ سپیتمان ایستاد و به‌اندیشه‌فرورفت[۱]، ومعجزهٔ‌بزرگی براو هویدا شد، چنانکه دین گوید: چنین شد که آنان (= ایزدان) بر او بانگ زدند: «ازنزد آنان، به‌آن ده برو، دهی که بلندتر و وسیع‌تر است[۲]، درآنجا که‌برای یاری تو گوسفند[۳] زنده را بیش از همه باهم به‌حرکت درمی‌آورند[۴]، به‌آن‌دهِ‌خدا آفریدهٔ سودبخش.» ۱۲ آنگاه‌آن دختر ایستادو‌به‌اندیشه فرو رفت: «بایداندیشید، مرا چنین می‌نماید که باید این گفتار را به‌کار برم، آن گونه که پدرم به من فرمود.» ۱۳ آنگاه دختر از ایشان دست بشست و به آن ده که دهِ پتیریترسب بود، رفت و آن فره به‌پوروشسب، پسر پتیریترسب، رسید.

۱۴ این نیز پیداست که: آفریدگار اورمزد فروهر زردشت را به گونه‌ای معجزآمیز، ازطریق هوم[۵] به پدر ومادرش منتقل کرد.

۱۵ این را نیز دین گوید که: هنگامی که هزارهٔ سوم به‌پایان‌رسید[۶]، درپایان سه‌هزارسالهٔ دوران «مینویی»، درپایان دوره‌ای که هنوزمتجاوز (= اهریمن)نیامده بود (یعنی) پس از قرارداشتن آفریدگان در دوران «مینویی» و پیش از رسیدن

۱) تحت‌اللفظی: نگرید.
۲) تحت‌اللفظی: درازتر به‌بالا وفراخ‌تر به‌پهنا باشد.
۳) گوسفند در اینجا و درموارد‌مشابه‌ در پهلوی به معنی مطلق چهارپای‌مفید مانند گاو و گوسفند وغیره است.
۴) منظور این است که این ده، ده ثروتمندی است که گله و رمهٔ فراوان دارد.
۵) هوم گیاه مقدسی است که شیرهٔ فشردهٔ آن در آیین‌های دینی زردشتی جای برجسته‌ای دارد. نک به شناخت اساطیر ایران، ۵۰.
۶) منظور پایان سه‌هزارهٔ اول از دوران دوازده هزار سالهٔ جهان است که موجودات در عالم «مینو» (عالم نامحسوس ونامرئی) قرار داشتند. نک به قبل، ص ۳۷ .

دروج[1]، آن زمان امشاسپندان زردشت را ساختندو فروهر اورا که دارای دهان و دارای زبان و سخنگو بود وسر گرد[2] داشت، درمیان اونهادند. ۱۶ آنگاه زردشت سه‌هزار سال به‌گونه‌ای که با چشم دیدنی بود، به‌همان هیئت امشاسپندان متجلی بود ــ یعنی مانند امشاسپندی بود.

۱۷ چون پایان هزارهٔ سوم شد، پس از ساخته‌شدن زردشت و پیش از فرو فرستادن او به‌گیتی، در (پایان) سه‌هزارسالهٔ دوران «گیتی»[3]، در پایان دوره‌ای که هنوزمتجاوز نیامده بود، آنزمان اورمزد با بهمن و اردیبهشت[4] به‌گفتگوپرداخت: «آیا مادرش را دیده‌اید تا زردشت را (دراو) بیافرینم؟» ۱۸ اردیبهشت پاسخ گفت که: «تو، ای مقدس، ازاین آگاهی، تو که ما امشاسپندان را آفریده‌ای می‌دانی که ما زردشت را می‌آفرینیم. تو، ای اورمزد، ای مینویِ[5] مقدس، جایی راتعیین کن، چه آن‌را تو می‌دانی.»

۱۹ آنگاه اورمزد با بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمد، خرداد و مرداد گفتگو کرد: «فروفرستادن زردشت به‌جهان مادی، درحالی که دارای دهان و دارای زبان و سخنگوست به‌نظر من پسندیده نیست. ۲۰ اگر زردشت را درحالی که دارای‌دهان ودارای‌زبان وسخنگوست و سرِ گرد دارد به‌جهان‌مادی‌فروفرستیم،

۱) دروج به‌معنی دیو و دراینجا منظور اهریمن است، و منظور از آمدن متجاوز، نخستین حملهٔ اهریمن درپایان سه‌هزار سال اول آفرینش است.

۲) قرائت gird-wagdagān «دارای سر گـرد» از بیلی (Bailey) است در یادنامهٔ هنینگ، ۲۹.

۳) منظور سه‌هزارسالهٔ دوم از چهار سه‌هزاره (= دوازده هزارسال) عمرجهان است که در طی آن پیش‌نمونهٔ مخلوقات به صورت «گیتی» (مادی، مرئی، محسوس) آفریده شدند.

۴) نخستین‌و دومین امشاسپند از شش امشاسپند که نامشان در بند ۱۹ می‌آید. نك به‌شناخت اساطیر ایران، ۱۲ و ۷۱ به‌بعد.

۵) مینو: روح،وجود نامرئی‌ونامحسوس.

آنان (= مردمان) دربارهٔ این مرد مقدس می‌گویند که: «پیداتخمه[1]» است. ما او را در آب، در زمین، در گیاه و در گوسفند می‌سازیم، ۲۱ و او را آنجا به ده پوروشسب می‌بریم که برای زردشت از دو سو تخمهٔ نیك قائل شوند: از میان امشاسپندان نژاد او به‌نَریُوسَنگ[2] می‌رسد و ازمیان مردمان به‌جم[3].»

۲۲ آنگاه امشاسپندان ساقه‌ای از هوم‌ساختند به‌بالای مردی، خوش‌رنگ‌تر (ازهمه) ـ یعنی تروتازه ـ؛ فروهر زردشت را به‌درون آن ساقه بردند و آن‌را از آنجا، از روشنی بی‌پایان، برداشتند و برکوه اَسْنَوَنْد[4] نهادند. ۲۳ آن‌را آشکارا بدان حوالی بردند، و درآنجا دیواری برپاکردند وبالا بردند.همیشه هوم دارای دهان بود ـ یعنی‌خواستنی[5] بود ـ، وهمیشه ازآن آب می‌تراوید ـ یعنی تر بود.

۲۴ چون از سه هزار سال دوران «گیتی[6]»، زمانی که تجاوز اهریمن انجام

۱) یعنی مانند مردم دیگر تخمهٔ او معلوم است وبادیگران فرقی ندارد وانسان‌عادی‌است.

۲) نریوسنگ ایزدی است که نماد مـردانگی و پیام‌آور اورمزد است. وی جزء شش امشاسپند نیست، ولی اینجا همراه باامشاسپندان، با این‌عنوان آمده است. ایزد بهرام و سروش نیز گاهی امشاسپند نامیده شده‌اند.

۳) جمشید.

۴) Asnawand کوه اساطیری‌پربرفی درناحیهٔ دریاچهٔ چیچست (درمنابع‌پهلوی‌اورمیه) که جای آن در منابع پهلوی آذربایجان دانسته شده، و آمده است که آتش گُشنسب (یکی از سه‌آتشکدهٔ مهم زمان ساسانی) بربالای آن نهاده شده بود.

۵) درپهلوی دهان‌اومند (دارای دهان) ترجمهٔ کلمه‌ای اوستایی است که اصل آن‌را نمی‌دانیم و مفسر پهلوی‌آن را ابایشنیگ (abāyešnīg) به معنی «خواستنی» تفسیر کرده است.

۶) ظاهراً منظور از«گیتی» دوران فعلی جهان است، یعنی سه‌هزارهٔ سوم و منظورازتجاوز اهریمن، حملهٔ او درآغاز این سه هزاره است که با آن،دوران اختلاط نیکی و بدی آغاز شد.

گرفت، سیصد وسی سال باقی بود[۱]، بهمن و اردیبهشت به دیدار هم شتافتند[۲] و به شکل موجودات مادی درآمدند،و به‌جایی که‌دومرغ برای‌جفت گیری نشسته‌بودند و هفت سال‌پیش مارها بچه‌هایشان راخورده‌بودند، فراز آمدند. **۲۵** بهمن‌واردیبهشت به اندیشهٔ آنها درآمدند و آن مرغان باهم به‌گفتگو پرداختند که: «بایدپیش‌برویم وآن هوم را بخواهیم.» **۲۶** بدین‌گونه آن مرغان به‌دیدار هم‌شتافتند وآن هوم را خواستند. یك سر هوم راکه به‌اندازهٔ دو آرَش[۳] بود، یکی ازآن‌دو باهردوپا گرفت و آن مرغ دیگر سر دیگررا، وآن هوم را بردند وبرآن درخت درآشیانهٔخویش نهادند. **۲۷** مارها بربچه‌مرغان جستند ـ یعنی (به سوی آنان) رفتند. آنگاه فروهر زردشت پیش رفت وآن مارها نیز تاشاخه‌های آن درخت بالارفتند. فروهرزردشت بردهانشان زد و مارها افتادند و مردند، (ولی) آنهایی که درسوراخ بودند،ازنظر نطفه (برای ادامهٔ نسل) این نوع جانور لازم بودند. **۲۸** آن هوم در آن درخت پیوند خورد و درنوك‌آن درخت، آنجاکه‌آشیانهٔ مرغان‌بود، همیشه تازه وزرگون[۴] درحال رویش بود.

۲۹ پس‌ازآن‌که مادر زردشت به‌زنی‌**پوروشسب** درآمد، بهمن واردیبهشت به‌دیدار هم آمدند،وآنجا درچراگاه (خاندان) سپیتمان نزد پوروشسب‌فرازآمدند و به دل آنان[۵] انداختند که آن هوم را با خود ببرنــد. **۳۰** آنگاه پوروشسب به

۱) یعنی سیصد و سی‌سال مانده به پایان سه هزارهٔ سوم آفرینش. نمی‌دانیم مفهوم رقم سیصدوسی چیست. درگزیده‌های زادسپرم، فصل‌چهارم، بند۹ آمده است که‌نام‌زردشت سیصدسال پیش از هم‌سخنی او با اورمزد، در زمین اعلام شده بود.

۲) تحت‌اللفظی: «به‌فرازی به‌هم آراستند» که ظاهراً ترجمهٔ تحت‌اللفظی عبارتی اوستایی است.

۳) درمتن arašn درفارسی آرَش (به‌فتح‌الف و را) اندازه‌ای‌است ازآرنج‌تاسرانگشتان.

۴) سرسبز.

۵) یعنی پدر و مادر زردشت.

مینوکامگی ـ یعنی آن‌گونه که مینوان[1] می‌خواستند ـ ، و با سود مینوی ـ یعنی آن‌گونه که برای مینوان همیشه سود داشت ـ، به‌سوی آبِ دائیتی[2] فرازرفت ودر آن بالا[3] آن هوم‌را در آن زمان که بر آن‌درخت درآشیانه رسته‌بود،دید. ۳۱ آنگاه پوروشسب‌اندیشیدکه:«باید بروم‌وچون به‌آن‌هوم درآن‌بالا، دست نمی‌یابم، بایدآن درخت را ببرم، زیراآن‌هوم متفاوت از دیگرهوم‌های اورمزدی، تروتازه‌می‌نماید[4] ـ یعنی نیکی چیزی‌که از توست، بهتراست[5]ـ.» ۳۲ آنگاه پوروشسب فرازرفت و جامه‌ها وکیسهٔ چرمی[6] خویش را برشست. دراینجا معجزهٔ بزرگی‌برپوروشسب ظاهرشد.

۳۳ دراین باره (دین) گوید که: همین‌که پوروشسب جامه‌ها را بر شست، هوم از بالاترین بخش[7] درخت تا به‌میان درخت فرود آمد، زیرا می‌خواست که پوروشسب آن‌را ببرد. ۳۴ آنگاه پوروشسب پس‌ازآن‌که جامه را شست،به‌سوی آن هوم رفت و همهٔ آن را برید و همهٔ آن را به‌همراه خود برد، مانند کسی‌که فرزندگرامی دوسه ساله را درحالی‌که او راآرام نگاه می‌دارد همراه خود می‌برد، و از آن احساس شادی‌کرد. ۳۵ پوروشسب آن هوم‌ها را پیش زن بزرگ[8] خود

۱) یعنی موجودات مینویی مانند اورمزد و ایزدان و امشاسپندان.

۲) آب دایتی یا رودخانهٔ دایتی (Dāiti) که معمولا در پهلوی **وِهرود** (رود خوب) و وه‌دایتی (دایتی خوب) نامیده می‌شود، یکی از دو رود بزرگ اساطیری است.

۳) درمتن هزوارش «چه» به‌جای abar (بر) به‌کار رفته است.

۴) یعنی این هوم ازجهت تر وتازگی با هوم‌های دیگر تفاوت دارد.

۵) یا: زیبایی چیزها ازطریق‌تو خوب است (موله). این جمله تفسیر، وخطاب به اورمزد است.

۶) دراینجا ظاهراً منظور انبانی پوستی است‌که درآن لوازم (به اصطلاح امروز آلات) مربوط به‌آیین دینی معروف به یزش(یسنا) را درآن می‌نهادند.

۷) تحت‌اللفظی: بالاترین ثلث درخت.

۸) تحت‌اللفظی: مه.

برد و بدو گفت که: «تو، ای دوغدو، این هوم‌ها را نگاه‌دار تا هنگام کاربرد آنها برسد.»

۳۶ این نیز پیداست که: آفریدگار گوهرتن[1] زردشت را از طریق آب و گیاه به‌تن پدر و مادرش < منتقل کرد، و هنگامی که فرمان داد، آن گوهر تن زردشت به تن پدر و مادرش رسید >[2]، و معجزهٔ بزرگی بر بسیار کسان آشکار شد. **۳۷** چنانکه دین گوید: چون اورمزد آفرینش زردشت را مقدر کرد، گوهرتن او ـ یعنی آفرینش زردشت ـ از پیش اورمزد به‌سوی باد، و از باد به‌سوی ابر حرکت کرد. **۳۸** آنگاه ابر آن‌را به‌صورت آب، نو به نو، قطره قطره، کامل و گرم، برای شادی گوسفندان و مردمان پایین برد، درحالی که به‌اندازهٔ نطفهٔ دو گاو وَرزا درگردش بود. براثر آن، گیاهان به‌صورت انواع گوناگون رستند، درحالی که در آن زمان گیاهان دیگر پژمرده یا خشك بودند. گوهر زردشت از آن آب به‌آن گیاهان آمد.

۳۹ این نیز پیداست که: برای این که گوهر زردشت به‌پدر و مادرش برسد، به‌ترغیب امشاسپندان، پوروشسب شش گاو سفید زردگوش را به‌سوی آن گیاهان روانه کرد. **۴۰** دراین هنگام معجزهٔ بزرگی، چنانکه دین گوید، آشکار شد: دو گاوی که هنوز نزاییده بودند شیردار شدند و گوهر زردشت از گیاه به‌آن گاوها رسید و درشیر گاوها آمیخته شد. **۴۱** پوروشسب آن گاوها را روانه کرد و به‌دوغدو گفت که: «ای دوغدو، این دو گاوی که هنوز نزاییده‌اند، شیردار شدند. این گاوها را بدوش که از آنها به‌جهان مادی، به‌گونه‌ای، فره می‌رسد.» **۴۲** دوغدو برخاست و دیگی راکه چهارگوش بودن ویژگی آن بود، برگرفت و شیر گاوان را دوشید و آنها بدو شیردادند. آن شیر را <به‌ستون> بزرگ آویخت.[3] گوهرزردشت

۱) منظور از گوهر یاجوهر تن، مایهٔ جسم مادی زردشت است.

۲) این بخش ازمتن اصلی افتاده است و به قرینه افزوده شد.

۳) عبارت را به‌قیاس بند ۴۵ ترجمه‌کردیم. کلمهٔ ستون (احتمالا تنهٔ درخت) ازمتن افتاده است. اگر کلمهٔ مه (بزرگ) به‌کلمهٔ 'MY (آب) تصحیح شود، جمله را می‌توان چنین ترجمه کرد: آب بدان افزود.

درآن شیر بود.

۴۳ یکی (ازمعجزات) درهنگام ستیز دشمن برای نابودکردن وبی‌اثرکردن آن شیر، آشکار شد، چنانکه در دین گوید که: سپس در آن زمان، دیوان‌گرد هم آمدند، و دیوانْدیو[۱] چنین گفت که: «ای دیوان، از هرسو[۲] نابود می‌شوید (زیرا) آن خوردنیی آفریده شد ـ یعنی ساختهِ و نهاده شد ـ که درآن، آن مرد، که آشو زردشت است، به‌وجود می‌آید. کدام‌یك از شما می‌پذیرید که او را ازمیان ببرید، اکنون که هنوز انسان نیست[۳]؟ ـ یعنی (اکنون) نابودکـردن او آسان‌تر است.» **۴۴** چشمگ[۴] نادان گفت که: «من می‌پذیرم که او را نابودکنم.» **۴۵** آن نادانِ با صدوپنجاه دیو که به شکل چِشمگ[۵] بودند، رفت و هم ده و هم شهر را ویران کرد، هم درختان را شکست و هم پیاله[۶] را، (ولی) آن ستون بزرگ[۷] را که (آن دیگ) درآن بود نشکست ـ یعنی ازآن کار بازداشته شد.

۴۶ پیداست که: آنگاه، پوروشسب آن هوم را از دوغدو بازخواست وآن راکوبید و باآن شیرگاوکه‌گوهرتن زردشت درآن آمده بود، آمیخت. دراینجا فروهر زردشت وگوهرتن او یکی شدند. **۴۷** این نیز پیداست که: چون آن هوم و شیر با یکدیگرآمیخته‌گشت و به‌نام اورمزد تقدیس شد، پوروشسب و دوغدو آن را نوشیدند و اینجا بود که فره و فروهر وگوهرتن زردشت درپدر و مادر او به‌هم

۱) رئیس دیوان یعنی اهریمن.

۲) معنی تحت‌اللفظی چنین است: از این طرف و از سوی بالا.

۳) منظور این است که هنوز به‌صورت‌انسان واقعی درنیامده است.

۴) Čišmag دیوی است که موجب زلزله وگردباد می‌شود. نك به بندهش، ۱۸۵ س۹.

۵) درمتن«دیوان چشمگ کربان». موله ونیبرگ آن را دیوان از نوع‌چشمگ وکَرَپ‌ها گرفته‌اند. به‌نظر ما چِشْمگ‌کِرْبان (čišmag-kirbān) به‌معنی «دارای هیئت وشکل چشمگ» است، یعنی دیوانِ همْشکل چِشمگ.

۶) منظورجامی است که شیر درآن بود.

۷) یعنی تنهٔ درخت.

پیوستند. ۴۸ و معجزهٔ بزرگی بر هردو ایشان آشکار شد، بنابر آنچه دین گوید: آنگاه، هردو نخست برای فرزندخواهی باهم خوابیدند، و دیوان بر آنان با گفتار بد و از روی تباهکاری خروشیدند که: «ای پوروشسب چنین کاری را چرا می کنی؟» و با این گفتار پوروشسب و دوغدو مانند مردم شرمزده[1] برخاستند. ۴۹ دیگر بار باهم خوابیدند و دیوان بر آنان باگفتار بد خروشیدند و با این (گفتار) مانند مردم شرمزده برخاستند. ۵۰ بار سوم بهفرزندخواهی با هم خوابیدند، و دیوان بر آنان با گفتار بد خروشیدند، و با آن(گفتار)مانند مردم شرمزده برخاستند، ۵۱ و با هم سخن گفتند و بدان کار پرداختند و باهم درآمیختند ــ یعنی همدیگر را در آغوش گرفتند ــ: «از هم آغوشی باز نایستیم، همانگونه که راگ و نوذر بههم نمی رسند.»[2] ۵۲ آنگاه آن مرد، یعنی آشوزردشت، بهوجود آمد و اینجا بود که گوهر تن و فروهر و فره زردشت در زهدان مادر باهم یکی شدند.

۵۳ این نیز پیداست که: پس از بهوجود آمدن زردشت در زهدان مادر، دیوان از نو، سخت در نابود کردن او در شکم مادر کوشیدند. با تندترین تب و دردآزاردهنده اورا بیمار کردند تابرای بهبودخود ازپزشکان جادوگر چارهخواهی کرد. ۵۴ اینجا بود که معجزهٔ بزرگی آشکارشد، چنانکه دین گوید. چنین شد که آنان (= ایزدان) از بالا، ازسوی اورمزد و امشاسپندان براو بانگ بردند که: «ای زنی که می روی، مبادا آنجا روی، (زیرا) از این بلایی که تورا بهآن دچار کردهاند، با جادوپزشکی بهبود نمی یابی. دست فرازشوی، با دست هیزم برگیر و برای آن کودک گوشت و روغن گاو ببر، برای او آنها را برآتش ببر و برای او آنها را برآتش بتاب[3] و برای او به بستر بخواب تا تندرست شوی.» ۵۵ آنگاه آن دختر

۱) تحتاللفظی: مردمی که شرم دارند.

۲) ظاهراً مثلی بودهاست. منظور این است کههمانگونه که رسیدندو ده راگ و نوذر بههم ناشدنی است، خودداری ما نیز از این کار نشدنی است. جای این دو ده معلوم نیست. درمورد راگ نك بهفصل دوم، بند ۲.

۳) داغ کن.

دست فرازشست و چنین کرد و چون (آن‌را) خورد، تندرست شد.

۵۶ (معجزهٔ) دیگری بر بسیار کسان آشکار شد: هنگامی که سه روز به‌زایش زردشت مانده بود (نور از خانه می‌تابید) به‌مانند خورشید به هنگام برآمدن که نخست فروغش گسترده می‌شود و آنگاه تنش هویدا می‌گردد. چنانکه دردین گوید: چنین بود که درسه‌شب آخر هنگامی که زردشت درزهدان بود ـ یعنی سه‌روزمانده بود تا زردشت زاده شود ـ آن ده پوروشسب کاملاً روشن بود. ۵۷ آنگاه اسبْ سالاران[1] و چهارپاسالاران خاندان سپیتمان درهنگام گریز گفتند که: «ده پوروشسب که درهرسوراخ آن آتش روشن شده‌است، خراب‌خواهدشد.» ۵۸ بعد درباز گشت گفتند که:«ده پوروشسب نابود نشده‌وبه‌هیچ سوراخی آتش نیفتاده است. درآنجا، در آن خانه، مرد شکوهمندی زاده شده است.»

۵۹ و نیزیکی ازمعجزات این بود که: خبر معجزهٔ زایش آن‌مرد بزرگْ‌فره ازگفتهٔ جم و دیگر ورجاوندان که ازسوی ایزدان الهام یافته بودند، منتشرشده‌بود. ۶۰ به‌گونه‌ای که جم به‌دیوان گفته بود که: «اینجا اَشو زردشت پاکْ زاده شود که به‌شما دیوان‌دربرابر آنچه کرده‌اید ناکامی دهد ـ یعنی شما را بیچاره کند ـ شما را بی‌فعالیت کند و به‌شما ناکامی دهد ـ یعنی شما برای خویش نمی‌توانید چیزی بخواهید و کسی‌برای شما چیزی نمی‌خواهد.» ۶۱ پیداست که: خبرزایش‌زردشت و پیامبری او نه‌تنها از سوی ورجاوندانی چون جم و فریدون و مردم فرزانهٔ بسیار اعلام شده بود، بلکه ایزدان آن را به‌زبان‌گوسفندان[2] نیز جاری‌کردند و درجهان گستردند تا آنان نیز برپیامبریش گواه باشند.

۶۲ چنین پیداست که: در فرمانروایی کاووس گاوی بود که نیروی معجزه‌آمیزی[3] از ایزدان به‌تنش رسیده بود. هرگاه ایرانیان و تورانیان باهم دربارهٔ مرز

۱) صاحبان اسب.
۲) چهارپایان مفید مانند گاو و گوسفند وغیره.
۳) متن: وَرْج.

پیکار (= دعوا) داشتند، آن گاو را می‌آوردند و او مرز میان ایران و توران‌را درست باز می‌نمود، ۶۳ و از آنجا که هرگاه ایرانیان علیه تورانیان دادخواهی می‌کردند، تورانیان در پیکار دروغ‌زن‌می‌شدند[1] و پیوسته با آن مرزنمایی گاو، محکوم‌می‌گشتند و از ایرانیان‌به‌آنان آسیب می‌رسید، از آن‌رو برکاووس رشك بردند که چنین‌چیز شگفتی دارد و بر آن شدند تا آن‌گاو را بزنند و تباه کنند و به‌جادوگری و پری گری[2] اندیشهٔ‌کاووس را دربارهٔ آن گاو آشفته کردند و اوجنگجویی به‌نام سْریت[3] رافرمود که آن‌گاو را بکشد. آن مرد برای نابودی آن‌گاو آمد. ۶۴ دراینجا معجزهٔ بزرگی پیداگشت، چنانکه دین گوید که: آن گاو به‌آوای بلند گفت که: «مرا مکش، ای سْریت هفتم[4]، (اگر چنین کنی) آن‌کسی که درجهان بیش از همه خواهان راستی است، کین این رمه‌ها را خواهد خواست، زردشت برسد و بدکردن تو را در دین اعلام‌کند و به‌روان تو دشواری رسد، چنانکه از آنجا[5] پیداست که: «آن بدکار را (بدی) رسد و مرگ برای او (با آن بدی) برابراست.»» ۶۵ پیداست که آن‌مرد چون چنین معجزه‌ای را ازگاو دید، اورا نکشت، بلکه به‌پیش کاووس بازگشت و آنچه دیده بود، گفت. ۶۶ کاووس، از آنجا که دیوان وجادوگران اوراسخت‌فریفته بودند، به‌آن مرد فرمود که گاو را بکشد. آن مرد بار دیگر باز پیش آن گاو رفت و هرچه‌گاو گفت، گوش نداد و او را کشت[6].

۱) یعنی ادعای دروغ می‌کردند.

۲) پری در ادبیات زردشتی به‌جادوگر زن اطلاق می‌شود.

۳) Srit.

۴) وی «هفتم» نامیده شده، زیرا کوچکترین برادر از برادران هفتگانه‌ای بوده است که سْریت نامیده می‌شدند.

۵) در کتاب دینی اوستا.

۶) گونه‌ای ازاین داستان درگزیده‌های زادسپرم، فصل چهارم، آمده است.

۶۷ دربارهٔ گاو یکتاآفریده[۱] (دردین) پیداست که او دربرابر آسیب گَنّامینو (= اهریمن) بانگ برد که: «اگر دربارهٔ ما، ای گَنّامینوی نادان، چنین می‌اندیشی که: «می‌آیم تا به‌همگان آسیب‌رسانم.» چنین نیست که بیایی تا به‌همهٔ ما آسیب برسانی ـ یعنی نمی‌توانی آن گونه مارا نابود کنی که دیگرنباشیم ـ اکنون اعلام می‌کنم که آن مرد ـ یعنی زردشت سپیتمان ـ در آخرین گردش (دوران)[۲] می‌آید و دیوان و یاران دیوان و بدکاران دوپا را دچارسختی می‌کند.»

۶۸ دربارهٔ معجزهٔ زردشت درآسیب‌رسانی به‌دیوان به‌سبب فره‌اش که خبر آنِ پیش از زادنش به‌جهان رسیده بود؛ و آن زمانی بود که افراسیاب جادوگر به‌دیوکامگی برای خواستن آن فره سخت به‌رنج افتاد، چنانکه دین گوید که: ای سپیتمان زردشت، آنگاه افراسیاب تور بسیارنیرومند به‌دریای فراخْکَرد[۳] بارنخست و دوم و سوم تاخت و خواست که آن فره راکه ازآنِ کشورهای ایرانی و از آنِ کسانی که زاده شده بودند یا هنوز زاده نشده بودند و نیز ازآنِ آشو زردشت‌بود، به‌دست آورد، (ولی) آن فره را نیافت.[۴] ۶۹ این نیز (پیداست) که: افراسیاب نابکار برهمهٔ هفت کشورتاخت و فره زردشت را خواست[۵].

۷۰ شایسته است دراینجا تخمهٔ (= نسب‌نامه) زردشت را برشماریم:

۱) گاو یکتاآفریده پیشْ‌نمونه یا نمونهٔ نخستین چهارپایان است که درآغاز خلقت آفریده شد وچهارپایان همه ازآن به‌وجود آمدند. درمورد این گاو وپیشگویی ظهور زردشت نك به بندهش؛ ص ۴۶ و ۴۷.

۲) منظور آخرین سه‌هزار سال جهان است که زردشت در آغازآن ظهور کرد وباظهور سوشیانس درآخرآن،جهان به‌پایان می‌رسد.

۳) دریای بزرگ اساطیری، نك به‌شناخت اساطیرایران، ۲۸ و ۳۶.

۴) این‌قسمت ترجمه‌ای است از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) بندهای ۵۶، ۵۷ و ۵۸.

۵) ترجمهٔ بخشی‌از یشت ۱۹، بند ۶۹.

زردشت (پسر) پوروشسپ[۱] (پسر) پتیریترسپ[۲] (پسر) اورگذسپ[۳] (پسر) هیـچتسپ[۴] (پسر) چیخشنوش[۵] (پسر)، پیترسپ[۶] (پسر) ارجتارشن[۷] (پسر) هرتر[۸] (پسر) سپیتمان[۹] (پسر) ویدیشت[۱۰] (پسر) نیازم[۱۱] (پسر) اریـچ[۱۲] (پسر) دورسرو[۱۳] (پسر) منوش‌چهر،[۱۴] فرمانـروای ایران، (پسر) منوش‌خورور[۱۵] (پسر) منوش‌خورناك[۱۶] کـه او را نریوسنگ[۱۷] ساخت در (زهـدان) وزگ[۱۸] (دختر) ایریگ[۱۹] (دختر) ثریتگ[۲۰] (دختر) بیتگ[۲۱] (دختر) فرزوشگ[۲۲] (دختر) زوشگ[۲۳] (دختر) فرگوزگ[۲۴] (دختر) گوزگ[۲۵] (دختر) ایرج[۲۶] (پسر) فریدون، خداوندگار خونیرس، (پسر) پُرْگاو اسفیان[۲۷] (پسر) نیكْ‌گاو اسفیان (پسر) سوگْ‌گاو[۲۸] اسفیان (پسر) بورْگاو[۲۹] اسفیان (پسر) کردارْگاو اسفیان (پسر) سیاهْ‌گاو اسفیان (پسر) سپیدْگاو اسفیان (پسر) دَبْرْگاو[۳۰] اسفیان (پسر) رَمَگْ‌گاو اسفیان (پسر) ونفروشن[۳۱] اسفیان (پسر) جم، خداوندگار هفت کشور، (پسر) ویونگهان[۳۲] (پسر) اینگهد[۳۳] (پسر) اننگهد[۳۴] (پسر) هوشنگ پیشداد، خداوندگار هفت کشور، (پسر) فرواگ[۳۵] (پسر) سیامك (پسر) مشی[۳۶] (پسر) گیومرت، نخستین بشر.

1) Purušasp
2) Patērētarasp
3) Urgadhasp
4) Haēčatasp
5) Čixšnuš
6) Paētrasp
7) Arǰataršn
8) Hartar
9) Spitamān
10) Vaēdišt
11) Nayāzem
12) Ērīč
13) Dūrasraw
14) Manuščihr = منوچهر
15) Manušxwarwar
16) Manušxwarnāk
17) Neryōsang
18) Wizag
19) Ērēg
20) Θrītag
21) Bitag
22) Frazūšag
23) Zūšag
24) Fragūzag
25) Guzag
26) Ērič (= ایرج)
27) Asfiyān/aswiyān
28) Sōg-gāw
29) Būrgāw
30) Dabrgāw
31) Wanfrawišn
32) Wiwanghān
33) Ayanghad
34) Ananghad
35) Frawāg
36) Mašī

۳

۱ دربارهٔ معجزه‌هایی که پس از زایش آن فرخ‌ترینِ زادگان از مادر تاهنگامی که به‌هم‌سخنی اورمزد رسید، آشکار شد.

۲ یکی این بود که درهنگام زادن بخندید. هفت جِهی[1] که پیرامونش نشسته بودند از او ترسیدند و گفتند: «باید ترسید، این چه بود؟ آیا از بزرگی است یا از تحقیر که چنین مرد ارجمندی که هنوز کودک است، از خویشکاری[2] خود چنان شاد است که در هنگام زایش خندید؟» ۳ پوروشسب گفت که: «برای این مرد بستری نرم از (پوست) چهارپایان بیاورید.» (و به دوغدو گفت:) «دربارهٔ تو چنین می‌اندیشم: به تو که دوغدو هستی نیکی رسد[3]، یعنی این مرد چون رسیدن فره و رسیدن شادی را دید: به هنگام زایش خندید.»

۴ معجزهٔ دیگر این بود که: آنگاه پوروشسب نزد کَرَپی[4] به‌نام دُوَرَسْرَو[5] که

۱) جِه، جِهی (ǰeh, ǰehī) به معنی «زن بدکار»، «دیوزن».

۲) احتمالاً منظور ازخویشکاری فره است. نك به یادداشت فصل دوم، بند ۵.

۳) منظور این است که تولد این کودك برای تو نعمتی است.

۴) درمورد کَرَپ نك به فصل دوم، بند ۹.

5) Dūrasraw.

در آن ده به‌جادوگری از همه نامی‌تر بود، رفت و اورا از زایش ومعجزه‌ای که با آن آشکار گردید ، آگاه کرد و اورا برای دیـدن زردشت به خانه آورد. ۵ آن جادوگر ازآن فره زردشت آزرده شد و خبر(از رسیدن) بلایی داد و به‌بدفرگی[1] خواست سر نرم‌آن‌کودك پرفره را بادست‌بفشارد و اورا بکشد. ۶ دراینجامعجزهٔ بزرگی بربسیارکسان‌آشکارشد،چنانکه دین‌گوید که:آنگاه دست آن نابکار به‌پس‌رانده شد ـ یعنی خشك (شد) ـ وپس از آن ، آن نابکار نمی‌توانست گوشت را با آن دست به دهان (ببرد) و بجود. ۷ آن کَرَپ،ازآن‌رو، به زردشت نشان وعلامت بد نسبت داد، وپوروشسب را از زردشت به سبب تباهیی که از او ناشی می‌شد،سخت ترسانید و به ازمیان بردن او برانگیخت.

۸ معجزهٔ دیگر این بود که: دُوَرَسْرَوْ کَرَپ، به جادوگری، بیم از زردشت را چنان به‌اندیشهٔ پوروشسب افکند واندیشهٔ اورا چنان تباه‌کرد که براثر آن، ترس بدو رسید وازخودآن کَرَپ‌مرگ زردشت‌را خواست، ۹ ودربارهٔ چگونه‌میراندن کسی که پوروشسب از نابود کردنش بیزار بود ، از دُوَرَسْرَوْ سؤال کرد ، و او گفت: «چاره این است که هیزم بسیار گردآورند و زردشت را میان آن هیزم‌بنهند و آتش افروزند و او را باهیزم بسوزند.» پوروشسب چنین کرد. ۱۰ و در اینجا معجزهٔ بزرگی بربسیار کسان آشکار شد، چنانکه دین‌گوید که: آتش درگیاه‌نگرفت ـ یعنی نیامد ـ، وگیاه آتش نگرفت، و آن مادر که فرزند خود را دوست داشت، در سپیده‌دم بتاخت و مصمم[2] به نزد فرزند آمد و اورا برگرفت و با دست راست او را درجای امنی[3] نهاد.

۱) یعنی از روی بدبختی، بی‌فرگی.

۲) در متن هنگ‌اومند (hangōmand) آمده که نیبرگ، ۹۶، آن را با تردید «مصمم» معنی کرده است ومولد ۳۰، آن، را اوش‌اومند (ōšōmand) خوانده و «هوشمندانه» معنی کرده است.

۳) درپهلوی اوستگ (ōstag)، نیبرگ، همان کتاب۳۶ و۱۴۵،آن‌را باتردید «جای‌امن» ←

۱۱ معجزهٔ دیگراین بودکه پس ازآن پوروشسب به دُوَرْسَروکَرَپ گفت که: «آتش(اورا) نسوزانید.»وباز درمورد میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَپ گفت که: چاره این است که زردشت را درگذری تنگ بیفکنند وگاوان بسیار را برآن گذرعبوردهند تادر زیرپای گاوان لگدمال شود،پوروشسب چنین کرد. ۱۲ دراینجا نیزمعجزهٔ بزرگی بر بسیار کسان آشکارشد، چنانکه‌دین گوید که: آن گاوشاخدار[۱] ـ یعنی شاخش از دیگر گاوان بزرگتر بود ـ وپیل گونه(!)[۲] بالا رفت واز گاو پیشروپیشتر رفت، وپیش تاخت تا درپیش زردشت ایستاد وهمهٔ روز به‌او مهربانی کرد ـ یعنی گاوان را از او بازداشت ـ اول از همه بدانجا رفت و آخر از همه ازآنجا بیرون آمد. آن مادر که فرزند خودرا دوست داشت در سپیده دم بتاخت و مصمم به‌نزد فرزند آمد و اورا برگرفت و با دست راست اورا درجای امنی بنهاد.

۱۳ معجزهٔ‌دیگر این بود که دگربار پوروشسب به پیش آن کَرَپ آمد وگفت که: «گاوان اورا لگدمال نکردند.» و دیگربار دربارهٔ چگونه میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَپ گفت که چاره این است که زردشت را به آبشخور چهار-پایان(؟)[۳] بنهند و اسبان بسیار را به‌سوی آن آبشخور بتازانند تا در زیر سم اسبان لگدمال شود. پوروشسب چنین کرد. ۱۴ و اینجا معجزهٔ بزرگی بـر بسیار کسان

→

ترجمه کرده و موله، همان کتاب، ۳۱، آن را به معنی «نشیمن» گرفته و با کلمهٔ اُسْت که در برهان قاطع دراین معنی آمده، یکی دانسته است. اما اِسْت به این معنی ظاهراً کلمهٔ عربی است. موله جمله را چنین معنی کرده است: «مادر نشیمن بچه راگرفت و اورا بردست راست خود نهاد.»

۱) در متن سوگ‌اومند (sūgōmand) آمده و جزء اول آن را نیبرگ، ۱۸۱، با سرو به معنی «شاخ» یکی گرفته است.

۲) در متن پیل‌اومند.

۳) در متن pwn gēhān که احتمالاً تصحیف p'h'n :pāhān به معنی«چهارپایان»است. نیبرگ، همان کتاب دوم، ۸۲، آن را گیهان خوانده و «گلهٔ چرندگان» معنی کرده است. موله، همان کتاب، ۳۱، با تردید آن را «درآن قلمرو» معنی کرده است.

آشکار شد، چنانکه دین گوید که : آن اسب سم‌دار ـ یعنی سم او ستبرتر بود ـ و زردگوش بالا رفت و از اسب پیشرو پیشتر رفت و به پیش تاخت تا درپیش زردشت ایستاد. اول از همه بدانجا رفت و آخر از همه از آنجا بیرون آمد. آن مادر که فرزند خود را دوست داشت، درسپیده‌دم بتاخت ومصمم به‌نزد فرزند آمد و او را بر گرفت و با دست راست او را درجای امنی بنهاد.

۱۵ معجزهٔ دیگر این بود که: بار دیگر پوروشسب به‌آن کَرَپ گفت که: «اسبان هم اورا لگدمال نکردند» و دیگربار دربارهٔ چگونه میراندن زردشت از او سؤال کرد. آن کَرَپ گفت که چاره این است که زردشت را در لانهٔ گرگی که بچه‌هایش کشته شده‌اند ، بیفکنند تا گرگ برسد و بچه‌های خود را کشته ببیند و زردشت را به‌کین آن بچه‌ها به خشم بدرد وبخورد. پوروشسب چنین کرد. **۱۶** اینجا معجزهٔ بزرگی بربسیار کسان آشکار شد ، چنانکه دین گوید: چنین بود که چون آن گرگ چند «یوجْیَسْت»[۱] نزدیك زردشت بیامد، به‌یاری ایزدان به‌زنخ او آسیب رسید ـ یعنی آرواره‌هایش[۲] یکی بردیگری فروخشکید. **۱۷** این نیز (در دین) پیداست که: سروش مقدس و بهمن به‌سوی او رفتند و برای اومیش بزرگی[۳] آوردند و آن میش اورا سراسر شب دایگی کرد. **۱۸** آن مادر که فرزند خود را دوست داشت‌درسپیده‌دم بتاخت، (درحالی که) آن میش ازگذرگاه(؟) فرازمی‌رفت (= دور می‌شد). دختر زوییش[۴] (به گرگ)گفت که: «(او را) خوردی و سیرشده می‌روی.»، زیرا چنین می‌پنداشت که (آن میش) گرگ است، «خوشا بر کسی که استخوان یا خون ترا، ای پسر، بـه چشم ببیند» ـ یعنی «خوشا برمن (اگر چنین

۱) yuǰyast واحد اندازه‌گیری.

۲) در متن «دهان».

۳) متن کروشك (kurušk) نوعی میش بزرگ.

۴) یعنی دوغدو، مادر زردشت.

ببینم) ـ.[1]» **۱۹** و مصمم به‌نزد فرزند آمد، او را گرفت و با دست راست او را در جای امنی بنهاد. دختر زوییش گفت که: «ترا ای پسر، دیگر از دست ندهم همچنانکه «راگ» و «نوذر» اینجا به‌هم نمی‌رسند.»[2]

۲۰ (در دین) پیداست که: بعد دُورَسْرَو کَرَپ با دیگر جادوگران به‌آن ده آمدند و نگرشی به‌کار زردشت کردنـد و برای از میان بردن و میراندن او راهی نیافتند، بلکه کار او را پرنیرو و شگفت دیدند، به‌گونه‌ای که (دردین) پیداست که: برادَرُوریش[3] کَرَپ گفت که: **۲۱** «من در ده‌مان از مردمان دیگر در جادوگری دور نگرترم. می‌بینم که در ده آنان، فرزند پوروشسب سه شب پیش، ازپدر و مادر زاده شده‌است، برای نیک‌فرمانی ـ یعنی فرمان‌دادن را بهتر می‌داند ـ برای‌افزایندگی ـ یعنی ازهرکسی که هست و از هرکسی که تاکنون آمده است و ازهرکسی که بعداً می‌آید، بسیار افزونتراست ـ ، دارندهٔ چهارپای خوب است ـ یعنی گوسفند[4] را بهتر می‌داند نگهداری کند ـ نیکْ‌رمه است ـ یعنی رمهٔ دیگران را خوب می‌داند که نگاه‌داری کنــد، خوبْ‌کوشنده است ـ یعنی کاردیگران را خوب می‌داند انجام دهد ـ جنگجوی خوب است ـ یعنی خوب مــی‌داند کارزارکند ـ وراد[5] خوب است ـ یعنی خوب می‌داند رادی کند؛ **۲۲** بهمن، درجهان مادی به‌نزد او رسد ـ یعنی بهمن به‌نزد زردشت می‌رسد و او را به همْ‌سخنی (با اورمزد) می‌برد ـ ودینِ بِهْ(= زردشتی)او به‌زمین دارای هفت‌کشور[6] رسد؛ ومن در اندیشهٔ خویش تشخیص

۱) ترجمهٔ قسمت آخر بند قطعی نیست.

۲) درمورد راگ ونوذر نك به فصل دوم، بند۵۱. همچنانکه رسیدن این دو ده بـه هم دراینجا محال است، جدایی من از تو نیز محال است.

3) Brādarōrēš

۴) منظور مطلق چهارپای خوب مانند گاو وگوسفند.

۵) بخشنده.

۶) هفت اقلیم زمین.

نمی‌دهم ـ یعنی نمی‌داند[1] ـ که چگونه اورا ازمیان ببرم؛ و نشانهٔ این‌که[2] راست می‌گوید این است که ازپیش می‌گویم: «بی‌درنگ پس ازشنیدن این گفتار ـ یعنی وقتی که شما این گفتار را شنیدید ـ **۲۳** پوروشسب درحالیکه برگردونهٔ چهاراسبه می‌تازد، به‌پیش می‌رود.»» آنگاه باشنیدن آن‌گفتار ـ همین‌که آن‌گفتار را شنیدند ـ پوروشسب درحالیکه برگردونهٔ چهاراسبه می‌تاخت، به‌پیش رفت.

۲۴ پوروشسب به برادَرُوریش کَرَپ گفت که:

ـ ای برادَرُوریش کَرَپ، مردم به‌وقت زادن چه می‌بینند که می‌گریند؟

ـ می‌بینند که تن به‌هنگام مرگ بی‌حرکت می‌شود، (اینست) که به‌هنگام زادن می‌گریند.

۲۵ ـ پسر من به‌هنگام زادن چه دید که خندید؟

۲۶ ـ آنچه پسرتو دید که به‌هنگام زادن خندید (این بود که) بهمن درجهان مادی به‌نزد او می‌آید.

پوروشسب در بازگشت گفت که: «تو ای کَرَپ، تو درموردپسرمن چنین کامل دیدی ـ یعنی ـ به‌دانایی دیدی ـ.»

۲۷ هنگامی که پوروشسب از تُوُر برادَرُوریش کَرَپ پرسید که: «چه شد که درآن زمان برپسرمن چشم‌بد بردی و درپی آن، دیرزمان براو برنگریستی‌ودیرزمان فرونگریستی و دیرزمان به هرسو[3] نگریستی؟» **۲۸** تُوُر برادَرُوریش پاسخ داد که: «هنگامی که بر پسر تو چشم بد بردم و درپی آن دیرزمان براو برنگریستم، آنگاه در پی آن (دیدم که) شکوه و فره را بـاهم تا به‌خورشید داشت. درکنار شکوه و فره‌اش، او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان، به‌گفتهٔ او، به خورشیدپایه[4]

۱) فاعل برادروریش است.

۲) تحت‌اللفظی: «نشانهٔ این‌چیز که...»

۳) در متن جدا جدا.

۴) سومین طبقه‌ازطبقه‌بندی چهارگانهٔ آسمان. نك به‌فصل دوم، بند ۳.

رسد و ندیدم که در گَرزَمان[۱] وضع چگونه است. **۲۹** هنگامی که برپسر **توچشم‌بد** بردم و درپی آن دیرزمان فرونگریستم، آنگاه درپی آن (دیدم که) شکوه و فره را تا آسمانی که زیراین زمین قراردارد، باهم داشت. در کنار شکوه و فره‌اش < او را همراهی کردم تا دیدم که روان مردمان به گفتهٔ او...[۲] >؛ و ندیدم که در آن آسمان وضع چگونه است. **۳۰** هنگامی که من برپسرتوچشم بد بردم[۳] ودرپی آن دیرزمان به‌هرسو نگریستم، آنگاه درپی آن (دیدم که) شکوه و فره را باهم درهمهٔ این زمین داشت و در کنارشکوه و فره‌اش اورا همراهی کردم تا دیدم که براثر کردار اوست که تنِ پسین[۴] خواهد شد، ولی ندیدم که در تنِ پسین وضع چگونه است. **۳۱** این پسر تو می‌اندیشد که: «برتر از دیگر (موجودات) جهان مادی (عمل) کنم»، چنین نیز کند، بیندیش که این پسرتو می‌رود، و درنزد گشتاسب، نگاهبان‌بزرگ می‌ماند، نه درنزد تو.»

۳۲ این نیز (در دین) پیداست که: چون زردشت هفت ساله شد، دُورَسْرَو، همراه با برادَرُوریش کَرَپ، برای دیدن زردشت به‌سوی ده پوروشسب شتافتند. در آن نزدیکی زردشت را دیدند که با کودکان بازی می‌کرد و به‌بد فرگی‌خواستند به جادوگری اندیشهٔ او را تباه کنند، و برای این کار در (دل) کودکان بیم و ترس افکندند. **۳۳** در اینجا به‌سبب تیزهوشی[۵] و حزم[۶] و نیروی (ایزدی) زردشت، بر آنان معجزهٔ بزرگی آشکار شد، چنانکه دین گوید: هنگامی که دیگر کودکان که در

۱) بالاترین طبقهٔ آسمان، بهشت.
۲) به‌قیاس بند ۲۸، این قسمت از بند افتادگی دارد.
۳) با نظر بد بدو نگاه کردم.
۴) نک به‌فصل اول، بند ۵۴.
۵) تحت‌اللفظی: قوی‌هوشی؛ نیروی هوش.
۶) تحت‌اللفظی: پرهیزکاری در مفهوم مراقبت و احتیاط.

نزدیکی او بودند ترسیدند، به‌طرف راست زردشت (رفتند) و دیوان نتوانستند چشم آنان را با اندیشهٔ خویش ببندند.[1]

۳۴ این (مطلب) آمده‌است که: چون آن دو کَرَپ به‌خانهٔ پوروشسب آمدند، پوروشسب برای خوراک آنان دستور داد غذایی آماده کنند، و غذا را آماده ساخت و دلو را از شیراسب لبریز کرد، **۳۵** و به دُوَرْسَرو گفت کـه: «در ده ما از همهٔ مردمان دیوپرست‌تری[2]، بر این غذا یَزِش کن.[3]» **۳۶** معجزهٔ بزرگی از دانایی زردشت در آن خردسالی (پیداشد)، چنانکه دین گوید که: زردشت گفت که: «من، ای پدر، یَزِش می‌کنم. نبایـد آن چیزی را کـه من باید یَزِش کنم، او یَزِش کند.» **۳۷** پوروشسب گفت که: «یَزِش مرا تو (نباید) انجام دهی، یَزِش مرا او باید انجام دهد.» **۳۸** تا سه‌بار آن مردان در آن گفتگو دربرابر هم ایستادند. زردشت برایستاد و با پای راست (دلو را) شکست و به‌آنسان گفت: «مردان و زنان پارسا را می‌ستایم، مردان و زنان درویش را می‌ستایم، نه‌مردان و زنان بدکار را.[4] هرگاه پوروشسب بخواهد هرگونه یَزِش کند، یَزِش به‌یَزِش کنندگان رسد ـ یعنی باشد که آن کسی یَزِش کند که باید (= شایسته است) یَزِش کند ـ.»

۳۹ این نیز پیداست که: سپس دُوَرْسَرو کَرَپ به‌زردشت گفت که: «بدا بر تو ای بدکار. من نخستین کس ازمیان مردمان جهان مادی، در راگ و نوذر[5] بودم که‌بر

۱) جملهٔ اخیر مبهم است شاید منظور این باشدکه دیوان نتوانستند اندیشهٔ کودکان را به سوی خود متمایل کنند.
۲) منظور از «دیو» دسته‌ای از خدایان هندوایرانی هستندکه در دوران پیش از زردشت پرستش آنان معمول بوده است و زردشت پرستش آنها را ممنوع کرد و بعد دیو از مفهوم خدای مطرود به‌صورت موجود اهریمنی درآمد.
۳) یَزِش کردن: دعا خواندن.
۴) احتمالاً ترجمهٔ دعایی اوستایی است که اصل آن در دست نیست. خواندن این دعا موجب بیهوشی دُوَرْسَرو گردید.
۵) درمورد راگ و نوذر نك به فصل دوم، بند ۵۱.

من‌چشم انداختی[1] تا از بهره‌وری(محروم‌شوم)، و(بهره) را به‌من ارزانی نداشتی[2] ـ یعنی بهره[3]را ازمن دور کردیـ، اکنون من نیز به تو برای دور کردن (آن بهره) چشم می‌اندازم ، و چنین شود که به بدْچشمی به‌عیبی که نداری بنگرم. ۴۰ اینجا معجزهٔ بزرگی آشکار شد و آن مربوط به پاسخ دانشمندانهٔ زردشت به‌آن نابکار بود باوجود خردسالی، چنانکه دین گوید: زردشت گفت: «ای نابکار! من نیز به (کمك) افزایندگی و کاملْ‌اندیشی‌برتوبنگرم‌ـیعنی به‌آن عیبی که تراهست‌بنگرمـ.»

۴۱ دیگراینکه: پس از این پاسخ زردشت به دُوَرَسْرَو، چنانکه دین گوید، بر آن کَرَپ چنین گذشت[4] :آن نابکارازکارباز‌ایستاد وبه اندازهٔ مدت زمانی که شیر دوشنده‌ای ازده اسب پُرشیرشیربدوشد بیهوش ماند. ۴۲ این نیزپیداست که: چون آن جادو گر از بیهوشی به در آمد، بازبه زردشت همانگونه‌گفت و زردشت همان پاسخ را داد. ازنو آن نابکارازکاربازایستاد وبه‌اندازهٔ مدت زمانی که شیردوشنده‌ای ازبیست اسب پُرشیرشیربدوشد، بیهوش ماند. ۴۳ این نیزپیداست که دیگربارچون آن جادوگرازبیهوشی بیرون‌آمد، به‌زردشت همانگونه‌گفت . ازنو آن نابکارازکار بازایستاد وبه اندازهٔ مدت زمانی کـه شیردوشنده‌ای ازسی اسب پُرشیرشیربدوشد، بیهوش ماند .

۴۴ این نیزپیداست که: چون‌آن جادوگرازبیهوشی بـه در آمد،گفت کـه : برای‌ما‌اسب‌بیاورید وبرگردونه بگردانید ـ یعنی (برگردونه) ببندید ـ ، چـه این فریبکارمرا باکلام مقدس وبا پیروی ازقانون نابود می کند.» آن اسب را آوردند و برگردونه بستند. ۴۵ ودراینجا معجزهٔ بزرگی بربسیار کسان‌آشکارشد ، چنانکه دین

۱) احتمالاً توجه کردن با نظر بد.
۲) در متن «تو به من ارزانی داشتی» که احتمالاً نادرست است.
۳) منظور از بهره، سهمی‌است‌که در آیینهای دینی‌نصیب موبد اجرا کنندهٔ مراسم می‌شود.
۴) تحت‌اللفظی: بر آن کَرَپ پیدا شد.

گوید: چون چند یوجْیَست [1] به حرکت آمد [2]، دردی به او رسید که به‌اندازهٔ یك دَشْمِیست [3] بود، و آن را از پیش می‌گویم [4]: نطفهٔ او بیرون ریخت ـ یعنی نطفه بر پوستش بر آمد ـ پهلویش شکست و از ران گسسته‌شد. آنگاه فرومرد و بعد فرزندانش و بعد فرزندان فرزندانش.

۴۶ این نیز (دردین) پیداست که پیش از آمدن زردشت بـه همْ سخنی بـا اورمزد، (این ویژگیها) دربارهٔ او آشکار شد: اندیشه‌اش فراختر از همـهٔ جهان بود، برتر از هرچیز گیتی، هوشی داشت کـه با نیروی آن همـه (چیز) را تمیز می‌داد، حافظه‌ای که با نیروی آن همه چیز را درمی‌یافت، خردی که می‌توانست با آن هـر چیزی را تشخیص دهد، جانی که از بسیار چیزها مراقبت می‌کرد، فره کیان وفره هیربدان [5] ومیل فراوان به پارسایی داشت **۴۷** ودر آن پارسایی تاحد توانایی کوشا بود، ونیز در دلیری ودلاوری برتر بود وتنش زیبایی ونیرومندی داشت، و در طبیعت او این چهار پیشه به کمال وجود داشت که عبارتند از موبدی، ارتشتاری، کشاورزی، وصنعتگری، ایزدان ونیکان را بسیار دوست می‌داشت ودیوان و بدان را سخت دشمن بود. **۴۸** از میان مردمان دوپا به ایزدان همانند بود، برتری و کمـال ایزدان را در هیئت اورمزدی داشت وپیامبری دراو نهاده شد، **۴۹** تا ایزدان، به سبب برتریش بر همهٔ کسانی که هستند و بودند وخواهند بود، رسیدن او را به پیامبری اورمـزد وسروری وپیشوایی جهان ورهایی همهٔ آفریدگان را از متجاوز، بـه زبـان دانایان گوناگونِ بسیارْ نیكِ زمانه درجهان مژده دهند. **۵۰** دیوان بر آن شدند که کَوی‌ها و

۱) نك به فصل سوم، بند ۱۶.
۲) در متن کلمهٔ ᵓPšᵓn آمده که ما آنرا به وازشن «حرکت» تصحیح کردیم.
۳) dašmēst اندازه‌ای نصف یوجْیَسْت.
۴) احتمالاً: شرح می‌دهم.
۵) هم فره شاهی و هم فره موبدی را داشت. هیربدان در اینجا درمفهوم مطلق روحانیان به‌کار رفته است.

کَرَپ‌های بسیاری را برای به ستوه درآوردن وتباه کردن اوبرانگیزند . اما نیکان براو مهر داشتند و به‌او دوستی می‌ورزیدند.

۵۱ سی سال تمام پس اززایش او، هنگامی که زردشت ازرود روان، آب هومیگان[۱] می‌برد ، بهمن امشاسپند به پیام‌آوری ازسوی اورمزد پیش اوآمد ، چنانکه دراین باره دین گوید که: هنگامی که زردشت سومین بار(برای بردن‌آب) شتافت به رود وِهْ دائِتی[۲] داخل شد، وچون ازآن برآمد، مردی را دید که‌ازطرف جنوب می‌آمد[۳].

۵۲ اوبهمن بود. بهمن به نظراوچنین‌آمد : «پیشْ تن[۴]» بود ــ یعنی از نظر تن چشمگیرتربود ــ «پیشْ نیك[۵]» بود ــ یعنی درهرچیزی پیش بود.ــ بهمن به‌نظر او چنین‌آمد : به اندازهٔ سه مرد که بالای هرکدام یك نیزه باشد ؛ بهمن به نظراو چنین‌آمد که شاخهٔ سفیدی[۶]در دست داشت و با خود گیاهی را می‌برد و آن گیاه را نمی‌آزرد. آن شاخه، «مینُویِ» دین بود واین را نشان می‌داد که[۷] مطابق دین چنین بی‌آزارانه باید رفتار کرد. **۵۳** وبعضی گویند که‌آن شاخه،«مینُویِ» آشتی‌بود واین را نشان می‌داد که درجهان چنین بی‌آزارانه باید رفتار کرد، تاآشتی‌برای‌همه

۱) آبی که از رودخانه برای تهیهٔ شیرهٔ هوم برمی‌دارند.
۲) یعنی دائِتی نیك، نك به فصل دوم، بند ۳۰.
۳) در متن (می) رفت.
۴) یعنی دارای تن برجسته، هیئت قابل توجه، بود.
۵) یعنی درنیکی مقدم‌تر ازهمه بود.
۶) نیبرگ، ۲۱۹، این کلمه‌را«خروس» خوانده است. موله، ۳۸، آن‌را سرویگ«درخت سرو» خوانده و «شاخهٔ سرو» معنی کرده است. ما کلمه را «اَرُوس» به معنی «سفید» خوانده وآن را صفتی برای گیاه هوم گرفته‌ایم. این گیاه نماد(= سمُبل) دین زردشتی است .
۷) یعنی بهمن با این کار می‌خواست چنین‌نشان دهد که، این‌کار او نماد این بود که...

کس فراهم شود.

۵۴ هنگامی که زردشت چهارمین بار (برای بردن آب) شتافت و به سوی رود «وِهْ داِیْتی» که نامش اوشان[1] بود، آمد و در آن داخل شد، و از میان آن، آب هومیگان[2] برداشت، در هنگام بیرون آمدن (نخست) پای راست خود را از رود اوشان[1] (بیرون) برد و جامه پوشید، بهمن از روبرو به پذیرهٔ او شتافت.

۵۵ آن مرد از او پرسید که:

ـ «کیستی؟ از آنِ کیستی؟»

ـ «زردشتم؛ (از خاندان) سپیتمان.»

۵۶ سخن بهمن:

ـ «ای زردشت سپیتمان، برای چه خود را رنجه می‌داری ـ یعنی برای چه باید رنجه شوی ـ برای چه کوشش می کنی، و کام تو به‌چیست؟»[3]

۵۷ پاسخ زردشت:

ـ «برای پارسایی در رنجم و برای پارسایی در کوششم و کام من به پارسایی است. ـ یعنی میل من به این چیز است و رنج (در راه) پارسایی را خواستارم و (به آن) می‌اندیشم.»

۵۸ گفتار بهمن:

ـ «ای زردشت سپیتمان، موجود کیست؟ پارسایی کجاست؟ هر چیزی که موجود است چگونه است؟ آن کسی که او را پارسایی است، کیست؟ آن کسی که پارسایی دارد کجاست؟ و از آنِ کیست؟»

۵۹ زردشت گفت:

ـ «موجود آن کسی است که پارسایی دارد، و در این باره به روشنی و کمال

۱) Ušān : آمودریا، جیحون.

۲) نك به‌همین فصل، بند ۵۱.

۳) تحت‌اللفظی «کامه‌دادن تو به‌چیست؟»

آگاهم که چگونه است، واز آنِ کیست، وبه چه کسی ازسوی بهمن باید برسد.»

۶۰ بهمن بدو گفت :

ـ«ای زردشت سپیتمان، این جام[۱] راکه (با خود) می‌بری، بده [۲] تا با آن کسی همّسخنی کنیم که ترا آفرید، آن کسی که مرا آفرید، که مقدس‌ترینِ مینُوان [۳] ونیکوترینِ موجودات است، ومن‌سخنگوی اوهستم، من که بهمنم- یعنی پیام‌آور اوهستم-.»

۶۱ آنگاه زردشت چنین اندیشید که: «نیك است آن‌آفریدگاری که از این پیام‌آور بهتراست.»

۶۲ آنگاه آن دو، بهمن وزردشت، بـه همراهی هم رفتند ، بهمن پیش و زردشت پس.

۱) متن: جامَگ: جامی که زردشت باآن آب از رودخانه‌برمی‌داشت. نیبرگ، دوم، ۲۲۵. آن را به معنی «جامه، لباس» گرفته است.

۲) احتمالاً درمعنی «برزمین بگذار» نك فصل ۴، بند ۵۷. یونکر این جامه را نمادی از رهاکردن جسم وآماده شدن برای عروج به‌عالم برین گرفته است. نك به
H. Junker, 'Frau Welt', *ZII*, 2, 1923, p. 238.

۳) موجودات مینو.

۴

۱ دربارهٔ معجزاتی که از نخستین همْسخنی (او با اورمزد) تا پایان هفتمین همْسخنی، در درازنای ده سال آشکار شد و اینکه مردمان درجهان بـه پیامبری او معتقد شدنـد[۱] و اینکه چگونـه کی‌گشتاسب والامقام پس از آن‌که ده سال با او در همْسخنی بود، دین او را پذیرفت .

۲ درپایان دوسال این (معجزه) آشکار شد کـه : چون از نخستین همْسخنی بازگشت، آنگاه به نخستین فرمان‌خدا، آفریدگار اورمزد، در میان‌گروه کَوی‌ها و کَرَپ‌ها، پیامبری دین مزدیسنی ورسالت خود را ازسوی‌اورمزد یك‌تنه اعلام‌کرد، به‌گونه‌ای که به بانگ بلند وسرود ، مردمان را به دین اورمزد خواند ۳ چنانکه در این باره دین‌گوید: زردشت‌آماده شد که به این جهان مسکونی[۲] و دارای‌گوسفند (رود) تا مردم را تشویق کند که (به دین) روی آورند[۳]. ۴ چون‌آنان بـه دعـوت

۱) تحت‌اللفظی: مورد اعتقاد قرار گرفتن او درجهان.
۲) تحت‌اللفظی: دارای اقامتگاه.
۳) تحت‌اللفظی: برای نگرش، برای توجه.

زردشت برای شنیدن گفتارش آمدند، آنگاه با صدای بلند برای جهان مادیِ (متعلق به) راستی (چنین) برخواند: «اعلام می کنم که ستاییدن پارسایی[1] و نکوهش دیوان

۵ و تبلیغ دینِ مَزدَیسنی زردشت و پرستش و نیایش امشاسپندان برای شما برترین است و شما را آگاه می کنم که نپرستیدن دیوان و ازدواج با نزدیکان نیز برترین (کار) است ــ یعنی از آگاهیی که داده شده است (چنین برمی‌آید) که اعتقاد به آن کارِ نیکی[2] برتر است که در میان نزدیکترین (افراد خانواده انجام گیرد) ــ این[2] را ستایش کن: میان پدر و دختر، پسر و مادر، برادر و خواهر.»[3]

۶ این نیز پیداست که: با آن گفتار، کَوی‌ها و کَرَپ‌ها و دیوپرستان بیشمار بر زردشت شوریدند و برای مرگ او بـه تکاپو افتادند، چنانکه دین گوید که: آنگاه نابکارانی که در آن نزدیکی نشسته بودند، یعنی تورزادگان، پدر و برادرِ تور، همچون مردم شرمزده سررسیدند (؟) ــ یعنی آنان از ازدواج با نزدیکان که او گفت که: «چنین کنید»، شرم داشتند. ــ ۷، ۸ این تُور، اُوروایْتادِنْگ اُوسَخْشان[4] بود که فرمانروای بزرگ آن ناحیه بود و سپاه و نیروی بسیار داشت. پسرِ نابکارِ تور اُوروایْتادِنْگ اُوسَخْشان میخی را که ساخته بود، برگرفت و گفت: «با این میخ کسی را که سخن مقدس ما را برهم زند، نابود کنم ــ یعنی در آن کاری کـه شکی

۱) در متن ahlāyīh به معنی «پیروی از اَشَه: راستی، نظم گیهانی و نظم اخلاقی». اَشَه از اصول مهم عقاید زردشت بوده است.

۲) منظور از کار نیك، زناشویی با نزدیکان است. زردشتیان معتقدند که این نوع ازدواج فقط جنبهٔ نمادین داشته است.

۳) بندهای ۴ و ۵ مقتبس از یکی از وردهای زردشتی است معروف به فروَرانه (Frawarāne) (یسن ۱۲)، و نیز مقتبس از یسن ۴۵، بند ۴. نك به موله، ۸ــ۱۷۷.

۴) Urwaitādeng Usaxšān. اوسخشان مقتبس از کلمهٔ اوستایی Usig به معنی «دانا» است. اوسیگ‌ها همانند کَوی‌ها و کَرَپ‌ها از مخالفان زردشت بوده‌اند، و اوروایْتادِنْگ از زمرهٔ آنان بوده است. درمتن دینکرد (و نیز زادسپرم) اُوسَخْش ظاهراً اسم خاص گرفته شده و نام پدر یا نام خانوادگی اُوروایتادِنْگ به‌شمار رفته است.

نداریم که نباید بکنیم، یعنی زناشویی با نزدیکان، ما را بــه تردید انداخت که باید چنین کنیم.» ۹ تور اُوروایتادِنگک اوُ سَخْشان گفت: « مبادا آن مرد را نابود کنی، آن کسی که به نظرمن درمیان همهٔ جهان مادی، دارای نافذترین چشم است، (چه اورا) نیرو رسد. چه به‌نظرمن اگر اورا نابود کنی ، دیرزمانی دانایی نخواهد بود ـ یعنی دراین زمین هیچ دانای[1] دیگری[2] که چنین سخنورباشد نخواهد بود.چنین است که‌اگرمرد سخنوری را نابودکنند، دیرزمانی دانایی نخواهد بود.ـ» ۱۰ پسر تور اُوروایْتادِنْگک اُوسَخْشان گفت که: « به نظرمن معلوم نیست[3] (؟) که اوسخنور باشد. »۱۱ زردشت گفت که: « من هرگزاز گفتن آنچه آن مقدس‌ترین (= اورمزد) به‌من گفت سر باز نمی‌زنم : تمایل (بـه دین) ، نهی (ازدین بد) ، تهذیب اخلاق ، زناشویی با نزدیکان، برگزیدن پیشوای دین و یَزِش کردن[4].»

۱۲ در اینجا نیکوسرشتی ، فره و نیرومندی زردشت کــه شایستهٔ پیــامبری آفریدگار اورمزد، برترین سرور، بود همچون معجزهٔ بزرگی بربسیاری آشکارشد، وبرتری بزرگ اودراینکه پیامبرآفریدگان باشد و ازنو ، مردمِ فریبکارِ پنهان کار و فریفتاروفریب دهنده[5] (؟) و کسانی راکه خوی خوبشان نهفته است راهنمایی کند، هویدا شد. ۱۳ آنگاه زردشت بدعت‌گذارانِ برانگیزندهٔ بیم‌را، که به گونه‌ای[6](؟)

۱) در متن «دانایی» به جای «دانا».

۲) این کلمه در متن به صورت āhūg آمده است . مو له، ۳۸، آن را āhank (به معنی قصد و آهنگ) و بیلی gašnak (به معنی کوچك و اندك) خــوانده است. ما آن را تصحیف any می‌دانیم.

۳) متن pyčkᵓ به‌جای pytᵓkᵓ: ناپیدا.

۴) پرستش کردن.

۵) در متن gōnag آمده است که ما آن را به dawāg تصحیح کردیم به معنی «فریب دهنده».

۶) متن hwmᵓnᵓk : مانند.

ناخویشکار[1] بودند، همگان را یکی یکی به دین آورد، و چون گروه بسیاری‌شدند، اندك اندك (دین) را آشکار کرد و به کوشش پرداخت وخواهان بزرگی شد.

۱۴ پیداست که زردشت با آن پُردلی و بزرگ‌منشی وفره‌اش، تورِ اُوروایْتادِنگ ثروتمند را که گله ورمه فراوان[2] داشت وبرسرزمینهای بسیار فرمانروا بود، درمیان مردم خشمگینی کــه برای مرگش برانگیخته شده بودند و در میان انبوه کَوی‌ها و کَرَپ‌ها به دین اورمزد خواند، چنانکه دین گوید که: «بستای پارسایی[3] را، ای تور اُوروایْتادِنْگ اُوسَخْشان، دیسوان را نکوهش کن و دینِ مَزْدیَسنی زردشت را تبلیغ کن.» ۱۵ تور اُوروایْتادِنْگ اُوسَخْشان گفت که: «ای زردشت سپیتمان، مبادا مرا به این بدی بکشانی که در تو هست.»

۱۶ زردشت گفت: «اورمزد ازمن پرسید که: ای زردشت، چون به جهان ما آمدی چه کسی را دردنیای مادی، ازمیان مردمان، ازنظرچهارپا، توانگرتر دیدی؟ از میان مردمان جنگجو، چه کسی را دیدی که بیش از همــه خواستار سود بسود وخواستار گوسفند، بیش ازهمه درجاهای دوردست نامی بود وبیش ازهمه خوراك داشت ـ یعنی کسی که چیز بیشتری بدهد ـ و خانه‌اش بیش از همه در داشت؟ ـ یعنی درهای ورودی وخروجی ـ.» من درپاسخ او گفتم که: «تور اُوروایْتادِنْگ اُوسَخْشان.»

۱۷ اورمزد درپاسخ من گفت که: «ای زردشت نخست ازمیــان مــردمــان جنگجو اورا به این دین اورمزد وزردشت فراخوان تا مطابق با آن بیندیشد، بگوید ومعتقدانه[4] رفتار کند. ۱۸ اگر ای زردشت تو اورا به‌دین فراخوانی واو بگرود ودین

۱) در متن axwēškārīh به‌جای axwēškār : ناخویشکار، کسی که به وظیفهٔ خود عمل نمی‌کند.
۲) متن «سْتَبْرْ گَوْ» تحت‌اللفظی: یعنی دارای گاو و گوسفند ... ستبر.
۳) نك به‌فصل چهارم، بند ۴.
۴) در متن «باور» که احتمالاً می‌تواند دوباره‌نویسی بعضی ازحروف کلمهٔ بعد باشد.

ترا رواج دهد و در برابر تو به شاگردی بنشیند ــ یعنی بگوید کــه شاگرد تست و شاگردی ترا کند ــ وبه دین گوش فرا دارد وآن‌را رواج دهد ، ای زردشت ، پس ازاین ازمیان مردمان جنگجویی که زاده شده‌اند واکنون زاده می‌شوند و از ایــن پس زاده خواهند شد ، او همیشه نخستین کسی است کــه سود خواهنده ترین ، گوسفنددارترین، نامی‌ترین ودارای بیشترین‌در است. **۱۹** اگر، ای زردشت، اوبه دین نیاید وبه‌آن نگرود و دین‌ترا رواج ندهد وبدان گوش فرا ندهد ودر برابرتو (به شاگردی) ننشیند[۱] ــیعنی من می‌دانم که اوبه دین‌تو نمی‌آید ــ آنگاه ای‌زردشت، به اوبگو که: «توخواستارازمیان بردن پارسایی‌هستی، تومرتکب گناهِ تنافورِ[۲] مرگْ ‌اَرزان[۳] می‌شوی وبرای روان ترس می‌آفرینی.» ازاین رووبه این‌دلیل مرگ‌ارزان می‌شود که از وجود دین آگاه است . **۲۰** چه ترا گویم ، ای تـور اُرُواَیْتادِنْگْ اُوسَخْشان، که توخواستار ازمیان بردن پارسایی هستی، تومرتکب گناهِ تنافورِمرگْ آرزان می‌شوی وبرای روان ترس می‌آفرینی.»

۲۱ نشانهٔ شگفتی پیدا شد : کَرَپی بود به نام وَیدُویشْتِ هاخْتان[۴] که دشمن هرچیزی بود که ازآنِ ایزدان واورمزد بود. **۲۲** اورمزدگفت که: ای زردشت، آن مرد که منِ اورمزد او را سرور آفریدگان قرار دادم ، چنان بیشرم است که اعلام می‌دارد: «من اورمزدم، چه من با پارسایی،دور کنندهٔ آزارهستم ــیعنی بانیکوکاری آزاررا از آفریدگان‌بازمی‌دارم» ــامشاسپندان دورکنندهٔ آزارهستند ــ **۲۳** پس برو،

۱) عبارت «در برابر تو ننشیند» مجدداً تکرار شده است.

۲) درپهلوی tanāpuhr : درجه‌ای ازگناه که عقوبت سخت دارد.

۳) مستحق مرگ.

۴) Waedwoišt ī Hāxtān ویدویشت پسرهاخت. کلمهٔ دوم را کدما نام‌خاص گرفته‌ایم، آهختان (منسوب به آهخت) نیزمی‌توان‌خواند. موله، ۴۶و۴۷، آن‌را صفت وَیدویشْت گرفته و «ناگرویده» معنی کرده است.

ای زردشت، ازسوی من از او بخواه که صد مرد جوان و دوشیزه و گردونهٔ چهار اسبه را از آنِ من کند و به او چنین بگو که: «ای وَیدویشْت، اورمزد از تو صد مرد جوان ودوشیزه و گردونهٔ چهاراسبه می‌خواهد. اگر به‌او دهی، به پاداش آن به تو شکوه و فره رسد، و اگر به‌اوندهی به سبب آن به تو بدفرگی رسد.» **۲۴** آنگاه زردشت به سوی وَیدُویشْتِ هانْختان رفت و به او گفت که: «ای وَیدویشْتِ هانْختان، اورمزد از تو صد مرد جوان و دوشیزه و گردونهٔ چهار اسبه می‌خواهد. اگر به او دهی، به پاداش آن به توشکوه وفره رسد، و اگربه اوندهی، به‌سبب آن به تو بد فرگی رسد.» **۲۵** آن کَرَپ در پاسخ زردشت گفت که: «بیشیِ[1] من نه از توست ـ یعنی توانگری من نه ازکارتوست ـ ونه ازاورمزد؛ ازاورمزد نیزسرورترم و در توانگری نیز از او برترم، ومن بسیار رمهٔ هزارگانه به دست آورده‌ام.»

۲۶ زردشت نزد اورمزد ونزد امشاسپندان رفت و گفت که: ای اورمزد، ای مینُویِ مقدس، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس، او به من چنین پاسخ داد که: «بیشیِ[1] من نه ازتوست ونه ازاورمزد، من سرورتر از توام وحتی ازاورمزد و من بسیاررمهٔ هزارگانه به دست آورده‌ام.» **۲۷** اورمزد گفت که: «ای زردشت، ازشکوه وفره ماست که این مرد خودپسند شده است[2] ـ یعنی گوسفند[3] را ما به او دادیم و خودپسندی اوازداشتن گوسفندانِ بسیاراست.» **۲۸** آنگاه به پادافراه[4] این کار، زنده به پایان شب سوم نرسید، درشب سوم جان‌او <ازتن بیرون رفت ومردمان>[5] از

۱) در متن bēš به معنی «آزار، درد» احتمالاً به‌جایwyšyh : بیشی، بیشتر بودن یا بیشتر داشتن. اگر متن را تغییر ندهیم، معنی جمله چنین است: «از تو به من آزار نمی‌رسد».

۲) تحت‌اللفظی: خودپسندی یافته است.

۳) درمفهوم چهارپای مفید مانند گاو و گوسفند و بز.

۴) جزای بد. در متن: پاداش

۵) متن افتادگی دارد وکلمات داخل< > را به‌حدس افزودیم.

پیرامون[1] اودورشدند، یعنی از یاری او باز ایستادند ـ هفت (پرندهٔ) روشنِ درخشنده چشم[2] را از بالا به‌سوی او روانه کردند ودر آنجا، در بالا، پرندگان اورا خوردند.

۲۹ درمان‌بخشی بزرگی از آبِ هومیگان[3] که زردشت آن را در هنگامی که بهمن او را به هم‌سخنی اورمزد می‌برد، از رود دائیتی برداشته بود، پیدا شد. ۳۰ چنانکه از گفتهٔ اورمزد به زردشت پیداست که: «ای زردشت، آن آبِ هومیگان را که با خود می‌بری، و نه آن آبی را که مردم دیوپرست که دیوان را می‌پرستند، و نه آن آبی را که به جشن‌زار می‌برند[4]، برای گاوچهارسالهٔ سیاه‌مویِ شاخداری که دست راستش شکسته است ببر و آن را به‌خوردِ گاو بده، آن گاو از بیماری بهبود یابد.» ۳۱ آنگاه زردشت، نخست درجهان مادی، به پیش گاوی به نام پَرْشَت[5] رفت که ...[6] برسر اوجای‌داشت. ۳۲ پَرْشَت گاو به‌او گفت که: «ای زردشت سپیتمان این آبِ هومیگان را که با خود می‌بری به من بده.» ۳۳ زردشت گفت که: «بستای پارسایی را[7]، ای پَرْشَت گاو، دیوان را نکوهش کن، گروش به دینِ مزدیسنیِ زردشت را بر زبان آور و از گروش به بدان سر باز زن.» ۳۴ پَرْشَت گاو پارسایی را ستود دیوان را نکوهش کرد ودین مزدیسنیِ زردشت را پذیرفت[8] واز گروش به بدان

۱) در متن: کوسْتَگ به معنی سوی، جهت.
۲) تحت‌اللفظی: سپیدْچشم
۳) نك به فصل سوم، بند ۵۱.
۴) تحت‌اللفظی: برآهنجند به معنی برکشند.
۵) Paršat به معنی خالدار.
۶) در متن کلمه‌ای با این املاء ysᵓstᵓn / syᵓstᵓn آمده است که قرائت آن روشن نیست. احتمالاً نام بیماریی است.
۷) نك به فصل چهارم، بند ۴.
۸) در متن نپذیرفت، به‌احتمال قوی «نه» (نفی) زائد است.

سرباززد. ۳۵ باآن ستایشِ پارسایی، زردشت آن آبِ هومیگان راکه با خود همراه داشت، نه آن آبی راکه باآن مردم دیوپرست دیوان را می‌ستودند، نزد آن گاوچهارسالهٔ سیاه موی شاخدار که دست راستش شکسته بود،فرابرد. با فرابردن آن آب، آن گاوازبیماری بهبود یافت.

۳۶ یکی (دیگرازمعجزات)درپی آمدن گَنّا مینُو(= اهریمن) به‌ستیززردشت آشکارشد، چنانکه دین گوید که[۱]: ازسوی شمال[۲] گَنّامینوی پر مرگ آمد، وآن گَنّامینُوی نادان پرمرگ چنین گفت: «ای درُوجان[۳]، برای نابودکردن اَشوزردشت بتازید.» ۳۷ درُوجان بر او تاختند: دیو «بُود[۴]» و «سیزِ[۵]» پنهانْ رفتارِ فریفتار.
۳۸ زردشت اَهُونَوَر[۶] فرا سرود، براثر آن درُوجان بهت‌زده شدند وبازگشتند: دیو «بُود» و«سیزِ» پنهانْ‌رفتارِفریفتار. ۳۹ دروجان به اوگفتند که: «پستْ‌نگرش[۷] هستی ای گَنّامینُو ـ یعنی به چیزها با دلیل نمی‌نگری ـ آنچه می‌فرمایی، نتوان کرد، ما مرگ سپیتمان زردشت را ندیدیم[۸].» ۴۰ اشوزردشت ازپُرفرگی دراندیشهٔ خود دید که: «دیوان بدکارنادان برای مرگ من هم‌سخن شدند.» زردشت‌برخاست و فرازرفت. ۴۱ دراین‌جا معجزهٔ بزرگی بربسیارکسان آشکارشد که در این باره دین

۱) این قسمت مقتبس از وندیداد۱۹، بندهای ۴ـ۱ است.
۲) جای دیوان درناحیهٔ شمال است.
۳) نك به‌فصل دوم، بند ۱۵.
۴) بُود دیو: احتمالا دیو بت‌پرستی.
۵) نك به‌فصل دوم، بند ۶.
۶) اهونور ahunawar: (اوستا یَثااَهُوَیْریُو): نام یکی از مهمترین دعاهای زردشتی که با این کلمات اوستایی آغاز می‌گردد.
۷) در متن «تَرْنگرشن» به معنی کسی که دارای نگرش تحقیرآمیز است.
۸) یعنی راهی برای از میان بردن او نیافتیم.

گوید که: آشوزردشت سنگی به‌دست داشت[1] که به اندازۀ خانه‌ای بود و آن را از آفریدگار اورمزد یافته بود، (وهمچون) مینوی[2] یَتااَهُووَیرْیو[3] بود.

۴۲ یکی (دیگر ازمعجزات اینکه): نه تنها درایرانشهر، برای ایرانیان، بلکه درهمۀ سرزمین‌ها، برهمۀ مردم آشکار شد که چون زردشت اَهُونَوَر فرا سرود کالبد دیوان شکسته شد[4] ۴۳ چنانکه دراین‌مورد گوید که[5]: فره نیرومند کیان را می‌ستایم که همراه اَشوزردشت بود[5]، برای اندیشیدن‌و گفتن‌وعمل کردن به‌دین. او(زردشت) ازهمۀ (آفریدگان) جهان مادی از نظر پارسایی پارساترین ، از نظر فرمانروایی فرمانرواترین، ازنظرشکوه شکوهمندترین، ازنظرفره، فره‌مندترین بود . ۴۴ پیش ازآن، دیوان آشکارا درحرکت بودند، آشکارا جفت‌گیری می‌کردندو آشکارا زنان را ازمردان می‌ربودند. مردمان گله کنان شکایت می‌بردند، ودیوان باآنان ستمکارانه‌تر رفتارمی‌کردند[6]. ۴۵ آشوزردشت برایشان اَهُونَوَر فراسرود و همۀ دیوان به زیر زمین رفتند وپنهان شدند ــ یعنی کالبدشان شکسته شد. ۴۶ (دردین) پیداست که‌پس ازشکسته شدن‌کالبدشان دیگربه شکل‌دیو نتوانستند آشکارشوند وتباهی رسانند، ودر حالی که سرشت خود را پنهان می‌کردند[7]، برمردمان ظاهرمی‌شدند ومردمان آنان را می‌شناختند که نه ایزدان، بلکه دیوانند. ۴۷ زردشت این مطلب را بنـابر گفتار اورمزد برمردمان آشکار کرد، چنانکه دردین ازگفتۀ(اورمزد) به زردشت دراین‌باره

۱) نك به وندیداد ۱۹، بند ۴.

۲) مینو یعنی روان و نمادی‌که نادیدنی و حس‌نشدنی است.

۳) درمورد این دعا نك به بند ۳۸ همین فصل.

۴) نك‌به‌یشت ۱۹، بند ۸۱، یسن۹، بند ۱۵.

۵) نك به‌یشت ۱۹، بندهای۷۸ تا ۸۰.

۶) دراین جمله کلمۀ «گَرَزیدن»(گله کردن، نالیدن) به قیاس اصل اوستایی آن به «ورزیدن» (رفتار کردن) تصحیح شد.

۷) تحت‌اللفظی: نهانْ‌خیمی.

آمده است: « چگونه در جهان مادی مردمان دیوان را پیشوا و آموزگار به شمار می‌آورند؟ چگونه‌اند (کسانی) که می‌گویند که باید آنان را پیشوا به شمار آورد؟»
۴۸ اورمزد به زردشت گفت که: «ای زردشت چگونه‌اند آن مردمان کــه دیوان را آموزگار به‌شمار می‌آورند؟ و (دیوان) چگونه‌اند ــ یعنی دیوان در مــورد آنچه در بارهٔ شما انجام می‌دهند چه می‌گویند ؟ و درمورد آنچه به شما خواهد رسید ، چه می‌گویند؟ــ » ۴۹ زردشت گفت که: «ای اورمزد، بدین منظور زمانی میان رسیدن روشنی تا برآمدن خورشید ــ یعنی هنگامیکه دو « هاسَر[1] » از شب مانده است ــ یا میان غروب تا فرورفتن خورشید ــ یعنی وقتی که دو «هاسَر» ازشب رفته است ــ مردم به دشت نامسکون دورافتاده‌ای می‌شتابند ــ یعنی به جایی، که کسی در آنجــا اقامت ندارد ــ یعنی جایی که نه‌مردمان کار می‌کنندو نه بانگ سگان به گوش میرسد، ۵۰ آنگاه دربارهٔ آن (چه دیده‌اند) گویند که: «چون آنجا باز رسیدیم با دیوان هم‌سخنی کردیم؛ هر گاه فرمانروایی وپیشوایی ازایشان درخواست کنیم، آن را به ما می‌دهند، وهر گاه تملك گوسفند و توانگری از آنان بخواهیم، آن‌را به مامی‌دهند.»»
۵۱ « ای زردشت ، چگونه چنین چیزهایی را برای آنان انجام می‌دهند ــ یعنی (چنین چیزهایی را) به ایشان دادند ــ وچگونه به آنان می‌رسد ــ یعنی می گویند که به ما رسید؟ ــ » ۵۲ زردشت گفت که : «ای اورمزد، درمورد آن نعمتها (سخن) گوناگون گویند، بعضی گویند که: «پس از آن که با دیوان هم‌سخنی کردیم دارای رمه بیشتر شدیم.» بعضی گویند که :«پس از آنکه با دیوان هم‌سخنی کردیم بدتر و بدفرجام‌تر شدیم.» آنان دورشدن ازدیوان را چگونه می‌پندارند؟ــ یعنی چون ازدیوان جدا شوند، چه می گویند. ــ » ۵۳ زردشت گفت که: «ای اورمزد، در آن‌باره چنین می گویند که: به این سوی و آن سوی بنگرید، وقتی کسی ازما باز می گردد یا بــه پایین خم می‌شود ــ یعنی سرش را به کنار فرود می آورد ــ یا به بیرون خم‌می‌شود

۱) هاسَر: مقیاسی برای زمان تقریباً معادل یك ساعت.

ـ یعنی به بیرون می‌نگرد ـ یا به نمازمی‌افتد[1]، درضمن این (کار) مردمان ازدیوان جدا می‌شوند[2] . » **۵۴** اورمزد گفت که: « ای زردشت ، همان‌گونه که میل تست ، بنگر، به‌بالای سرت، به پایین پایت، به این‌سوو آن سو، به ژرفا، به پیش‌وبه‌پس، به هرسویی؛ چه ما به پنهانی ازتوجدا نمی‌شویم، آن‌گونه که دیوان از مردمان جدا می‌شوند، وقتی که به پنهانی می‌گریزند. »

۵۵ به‌سوی تو، ای زردشت، دُروجی ماده‌شکل[3] که بالا تنهٔ (؟)[4] او زرین بود ـ یعنی پستان‌بان دارد ـ می‌آید . آن دُروج مادهْ شکل که بالاتنهٔ (؟) او زرین است، برای درخواست دوستی‌تووبرای‌درخواست‌هم‌سخنی تو، وبرای‌درخواست همکاری به سوی تومی‌آید. **۵۶** مبادا با اودوستی و هم‌سخنی وهمکاری کنی ؛ به اوفرمان ده به عقب بر گردد و آن گفتار پیروزی بخش یعنی « یَتااَهُوَیریو » [5] را برخوان.

۵۷ زردشت به جهان مسکونی و دارای گوسفند رفت تا (مردم جهان مادی را تشویق) کند که به دین روی‌آورند. آنگاه به سوی آن دُروج که درنزدیکی جام نشسته بود، رفت، همان جامی که چون بهمن اورا به هم‌سخنی با اورمزد می‌برد ، زردشت آنجا نهاده بود[6]. آن (دروجِ) مادهْشکل که بالاتنهٔ(؟) او زرین بود،دوستی

۱) به‌نماز افتادن: به‌احترام در برابرکسی خم شدن، به‌سجده افتادن.
۲) تحت‌اللفظی: «از همراهی دیوان‌جدا می‌شوند.»
۳) ماده دیوی که به شکل زن بود.
۴) در متن ترکیبی آمده است که نیبرگ، دوم، ۱۵۸، باتوجه به تفسیر بعدی آن را padsēn خوانده و «بالاتنه» معنی‌کرده است. موله، ۵۲، ۵۳، ۱۸۵ آن‌را به معنی «تاج» (قس فارسی پساك) گرفته است.
۵) نك به بند ۴۱ همین فصل.
۶) نك به بند ۶۰ فصل سوم.

وهمکاری از او درخواست کرد و گفت که: «منم اسپندارمد.» **۵۸** زردشت گفت که: «من به اسپندارمد در روز روشن بی‌ابرنگریسته‌ام،و اسپندارمد از این‌سو و آن‌سو از میان ــ یعنی از همه جا ــ به نظر من زیبا آمد . پشتت را برگردان تا بدانم که آیاتو اسپندارمد هستی.» **۵۹** آن دروج به او گفت که: « ای زردشت سپیتمان، میان موجودات ماده ، ما از روبرو زیبا هستیم و از پس ، بد وزشت؛ فرمان مده که به پشت برگردم.»

۶۰ پس ازاینکه سه باربه‌جدال پرداختند،آن دروج به پشت برگشت. بعد زردشت میان ران اورا دید که ماروخزنده وچلپاسه وسرگین‌غلتان و وزغ فراوان به هم چسبیده بودند . **۶۱** زردشت آن گفتار پیروزی‌بخش یعنی یَتااَهُوَوَیْریو را برخواند، وآن درُوج از نظرناپدید شد (؟) و (آن درُوج که) به شکل چِشْمَکْ[1] بود پیش دوید و**۶۲** درهنگام ناپدید شدن (؟)گفت که: «بدا برمن که دراینجاچنین (بدیی) یافتم ، چه دربارهٔ تو می‌اندیشیدم که : ازمیان گُردانی که با آسیب (من) به دوزخ می‌روند، ازمن به توزیان بیشتری (؟) می‌رسد، (ولی) به من زیان بیشتری می‌رسد هم ازنظرتن وهم ازنظرجان ــ یعنی تو (مرا) با تن وجان فریفتی ومن ترا نفریفتم[2].» **۶۳** زردشت‌این رازرا برمردم آشکار کرد وازاین راه،آزمودن‌وشناختن دیو برآنان آشکارشد.

درهمین باره، معجزهٔ بزرگی برمردمان(آشکارشد): دیوان پیش از زردشت آشکارا در جهان رفت و آمد می کردند وپس ازآنکه زردشت دین را برخواند، کالبدشان درهم شکست[3] چنانکه از اوستا پیداست:گشتاسب فرمانروا ومردمان‌آن زمانه آن را براستی پذیرفتند . اگر چنین نمی‌شد گشتاسب و هم‌زمانان او اوستا

۱) ماده دیوی که برآن بود تاخودرا به‌جای‌اسپندارمدبه زردشت‌معرفی کند و اورا بفریبد، از دیوان هم‌شکل چشمگ بودکه در فصل دوم، بند ۴۴، نیز ازآنان سخن رفته‌است.
۲) متن سخت آشفته است. ترجمهٔ ما براساس اصلاحاتی است‌که درمتن انجام داده‌ایم.
۳) نک به بند ۴۲ همین فصل.

راکه این‌گونه چیزها در آن‌آمده است، دروغ می‌شمردند و آن را نمی‌پذیرفتند و به ما نمی‌رسید.

۶۴ یکی (دیگراز معجزات اینکه): زردشت از راه دین، از بدی و جادو دینی[۱] زَهَگَگ[۲] مرگ‌آفرین و کَرَپ‌های گشتاسب و کَوی‌ها و کَرَپ‌های بسیار دیگر که درد‌ربار گشتاسب بودند آگاه بود ومی‌دانست که (برای مرگ اومتحد شده‌اند) و دروغ بزرگ پیش گشتاسب آماده می‌سازند و همچنین گشتاسب را برمرگ او برمی‌انگیزند واو بنابه‌فرمان‌گشتاسب به زندان ومجازات سخت می‌رسد ۶۵ و نیز آگاه بود که‌پس از آن ازاین بدیها رهایی می‌یابد، با این همه برای‌اینکه‌معجزه‌اش آشکارشود وهمه‌گواه پیامبری اوباشند، پس‌از آخرین گفتگویش بااورمزد، وپس ازگذشت ده سال ازهم‌سخنی‌اش با او،به سفارش وفرمان‌اورمزد تنها به سوی‌دربار گشتاسب و آن رزم سهمگین روانه شد.

۶۶ (زردشت) دراستراحتگاه[۳]گشتاسب نیرومندانه‌وپیروزگرانه پیامبری‌خود را ازسوی اورمزد اعلام‌کرد وگشتاسب را به دین اورمزد خواند. گشتاسب خود خرد بزرگ و کامل‌اندیشی و گروش مینوی داشت، با اینهمه،خواست که سخن زردشت را بشنود و در مورد پیامبریش داوری کند. ۶۷ اما پیش از آنکه سخن زردشت را بشنود و ویژگیهای‌اورا بشناسد، براثرفریب[۴] (؟) زَهَگَگ مرگ‌آفرین ودیگر کَوی‌ها و کَرَپ‌ها، که با بدگویی وجادوگری اورا برزردشت شوراندند[۵]،

۱) دینی که مبتنی برجادوگری است.

۲) Zahag یا زاگ (Zāg) ظاهراً از مخالفان زردشت بوده است.

۳) متن (h)aspānwar به معنی «آرامگاه»، ولی در اینجا معنی «جای استراحت» دارد.

۴) قرائت کلمه مورد تردید است، می‌توان آن را تصحیف «سْپَزْگینیدن» به‌معنی «بدگویی کردن» نیز دانست.

۵) کلمهٔ «سارِینیدن» را که ظاهراً در متن افتاده است، ما به‌حدس افزودیم.

وی را به بند ومجازات سپرد. چنانکه بنابر گفتهٔ زردشت در (دین)آمده است که: آنان سی و سه دروغ بر من بستند و دیوپرستان بدکار نابکار بـا سی وسه بند مرا بستند. ۶۸ گرسنگیِ[1] بد رفتارنیروی پای‌مرا بر گرفت، گرسنگی بدرفتارزوربازوی مرا بر گرفت،گرسنگی بد رفتارشنوایی گوش مرا بر گرفت،گرسنگی بدرفتاربینایی چشم مرا بر گرفت، ازدیرپایی آن گرسنگی بدرفتارپرمرگ، سینه‌ام به‌پشتم چسبید- یعنی (سینه)ام به پشت باز ایستاد.

۶۹ دراینجا زردشت، ازروی دلیری، به تنهایی به‌آن[2] رزم سهمگین رفت ، ودر آنجا، بدانگونه که نوشته شده است، دربرابرچنان‌پادافراههایی مانندگرسنگی وتشنگی وبند گران ودیگر آزارهایی که ایستادگی در برابر آنها در نیروی طبیعت آدمی نیست، ایستادگی او در زندگی آشکار شد؛ وهنگامی که تنِ پرفره اورا در سختی و بند و دیگر رنجها (؟)، با اینکه دیر زمانی چیزی نخورده بود ، زنـده یافتند، معجزهٔ بزرگی بر گشتاسب شاه ودرباریانش آشکارشد.

۷۰ یکی (دیگرازمعجزات اینکه):ایزدان برای رهایی اوازآن‌سختی‌طرحی درانداختند: زردشت با نیروی آن سخن‌راست[3] وباتکیه به‌آن، درنشست بزرگ گشتاسب و درانجمن جهانیان تن جانداری را که بخشی از آن بدون زندگی[4] و ناپیدا بود ازنوبازساخت، یعنی آن معجزه‌ای که دربارهٔ «شید[5]» اسب گشتاسب، در

۱) منظور دیو گرسنگی است.
۲) در متن هُزوارش «کس» آمده است که به قیاس با بند۶۶ همین فصل به«آن» تصحیح شد.
۳) منظور دین است.
۴) فالج، فلج.
۵) در زراتشت‌نامهٔ زردشت بهرام پژدو، به‌کوشش دبیرسیاقی ، تهران، ۱۳۳۸، ص۶۲، آمده است که دست وپای «اسب سیاه»گشتاسب در شکم او رفته بود. به همین‌داستان در روایت شهرستانی، الملل‌والنحل، به‌کوشش محمدبدران، قاهره، ۱۹۵۰، ص۶۰۸، نیز اشاره شده است. شید به‌معنی‌اسبی است‌که رنگ اوقهوه‌ای متمایل به‌سرخ‌است.

روایت آمده است.

۷۱ یکی (دیگر از معجزات اینکه): برای اندیشهٔ گشتاسب شاه و کشوریان وبسیار (کسان) دیگر چیزهای نهفته را با بینش مینوی گفت و آشکار کرد.

۷۲ یکی (دیگر از معجزات اینکه): ضحاك به جادویی در بابل چند چیز شگفت‌آور ساخته بودومردم فریب آنها راخورده وبه‌بت‌پرستی روی آورده‌بودند وتباهی جهان (ناشی از) آنها بود؛ با آن سخن پیروزی‌بخشِ[1] دین که زردشت علیه آن جادوگری برخواند، همه نابود و بی‌اثر شدند.

۷۳ یکی (دیگر از معجزات اینکه): زردشت با معجزه‌ای که از او در بحث‌های دینی‌اش با فرزانگان نامی کشور آشکار شد، دین را پیروز گردانید[2]، ودرستی و سازگاری آن را با دانش[3] آشکار کرد. از میان آنان بابلیان که معتقد به‌وجود دوازده ستاره بودند و نامشان از دوازده ستاره‌است[4] و به‌فرزانگی در جهان نامی بودند، در بحث سخت‌تر بودند. ۷۴ آفریدگار اورمزد چند (تن یعنی) بهمن، اردیبهشت و آتش مقدس را به‌پیام‌آوری پیش گشتاسب فرستاد تا گشتاسب شاه و آن فرزانگان را به درستیِ دین بی‌گمان کنند (با این پیام که): پیامبری زردشت راست است، وکام اورمزد این است که گشتاسب دین مَزْدَیَسنی را بپذیرد و درجهان رواج دهد.

۱) منظور ورد اَهُونَوَر است.

۲) تحت‌اللفظی دین را نجات داد.

۳) متن: دانشنیگ به جای دانشنیگیه (dānišnīgīh): دانشی بودن، علمیت.

۴) شاید منظور این است که بابلیان مشهور به کشف دستگاه بروج دوازده‌گانه بودند و نامشان پیوسته با این بروج است.

۷۵ با فرود آمدن آن امشاسپندان از آسمان به زمین و در آمدن (آنان) به خانهٔ گشتاسب معجزه‌ای بر گشتاسب‌شاه و کشوریان آشکار شد، چنانکه در این باره دین گوید که: آنگاه آفریدگار اورمزد به آنان یعنی بـه بهمن و اردیبهشت و نیز آتش مقدس (پسر) اورمزد گفت که: «فراز روید، ای امشاسپندان، به خانهٔ گشتاسب توانا (از نظر گوسفند) و نامی در جاهای دور، تـا (هواخواه) دین‌شود[1] ـ یعنی به دین بایستد ـ و به آشو زردشت سپیتمان پاسخ گوید.» آن امشاسپندان آن سخن را پذیرفتند ۷۶ و به خانهٔ گشتاسب توانا (از نظر) گوسفند و نامی در جاهای دور رفتند، گردونهٔ آنان در خانهٔ بلند گشتاسب کاملاً روشن می‌نمود، و از نیرومندی و پیروزگری بزرگ آنان بود که چون کی گشتاسب والامقام چنین دید لرزید و همهٔ طبقات مردم و همهٔ سروران لرزیدند. آن (آتش) از بالا به سوی پایین روان شد، (؟) مانند اسبی که گردونه را می کشد. ۷۷ آتش (پسر) اورمزد با آوای آدمی گفت که: «مترس، چه نبایدبترسی، ای گشتاسب والامقام، اینان فرستادگان و پیام آوران ارجاسب برتری جو نیستند که به سوی خانه تو آمده‌اند، مردان[2] ارجاسب نیستند که به سوی خانهٔ تو آمده‌اند تا باج و خراج بخواهند، دزدِ آزارندهٔ همگان و پایمال کنندهٔ (همه چیز) و دزد راهزن نیستند که بـه سوی خانهٔ تو آمده‌اند. ۷۸ سه (تن) هستیم که به سوی خانهٔ تو آمده‌ایم: بهمن و اردیبهشت و آتش مقدس (پسر) خدا؛ این (دین) برای تو بهترین راه[3] (یافتن) آگاهی و پُردانش‌ترین است. ۸۹ اگر دارای بینایی هستی[4] ـ یعنی تـرا اگر دانایی هست ـ دینِ بِه مزدیسنان را بستای که زردشت سپیتمان، خالصانه، بـه تبلیغ آن

۱) تحت اللفظی: بر دین بایستد.
۲) در متن کلمه به صورت 2 h$^{\supset}$wnd آمده‌است و به نظر ما تصحیف GBR$^{\supset}$n : مردان است. هم موله، ۵۷ و ۵۶ وهم نیبرگ، دوم، ۹۸، آن را «دو هاوَنْد» یعنی دو (تن) همانند خوانده و معنی کرده‌اند.
۳) تحت اللفظی: بهترین راه.
۴) تحت اللفظی: اگر با بینایی همراه هستی.

می‌پردازد. ۸۰ اهونَوَر بسرای، بستای برترین پارسایی[1] را، پرستش نکردن‌دیوان را اعلام کن، چه خواست اورمزد از او اینست که هواخواه این دین باشی، این خواست امشاسپندان است و این خواست دیگر ایزدان نیکوکار ومقدس‌ازتوست.

۸۱ دربرابر آن درخواست و به‌پاسخ آن، اگرشما دینِ بِهِ‌پاکِ اشوزردشت سپیتمان را بستایید، ما به تو فرمانروایی وشاهی دیرپای بدهیم و ما به‌تو زندگی دراز صدوپنجاه سال بدهیم. ما به تو آشی خوب[2] و شکوه (؟) دیرپای دلخواه را که همیشه با تو باشد وبخوبی باتوباشد وهمیشه باتو باشد وگذرا نباشد، بدهیم[3]؛ و ما به‌تو پسری بدهیم به‌نام پشوتن که دستخوش مرگ و پیری وتباهی ونابودی نیست، و در هردوجهان، هم درمیان موجودات‌جهان مادی و هم‌در میان‌موجودات جهان مینویی زنده وفرمانرواست[4]. ۸۲ دربرابر آن درخواست وبه‌پاسخ آن، اگر شما دینِ بِهِ‌پاکِ اَشو زردشت سپیتمان را نستایید، ترا به بالا برکشیم، سپس به کرکسهای «زَرْمان مَنِش»[5] فرمان دهیم که استخوانهای ترا بخورند و خون تو به زمین رسد وآب به تن تو نرسد.

۱) نك بند ۴ همین فصل، نیز بند ۳۸. احتمالاً منظور از«بهترین‌پارسایی» دعا یا ورد «اَشِم وُهو» است که دومین ورد از اوراد چهارگانهٔ زردشتی است.
۲) به‌معنی دارایی و ثروت است و نیز نام ایزدبانویی است که‌ثروت وبرکت می‌بخشد.
۳) با درنظرگرفتن یسن ۵۲، بند۳ وترجمهٔ پهلوی آن شاید ترجمه چنین باشد: ما به‌تو آشی خوب را می‌دهیم که برتو می‌رسد، بنا به‌کام (تو) همیشه باتو باشد، بخوبی با تو باشد، همیشه باتو باشد، وگذرا نباشد.
۴) پشوتن پسر گشتاسب از جاودانان زردشتی است که در کَنگْدِز زندگی می‌کند و در پایان جهان به‌ایرانشهر می‌آید و دین وپادشاهی را ازنو برپا می‌دارد. نك به‌ترجمهٔ مینوی خرد، ۱۴۰.
۵) زَرْمان به معنی‌پیری ونام دیو پیری است، و «زَرْمان‌مَنِش» به معنی کسی‌است که‌اندیشهٔ او متمایل به‌این دیو باشد. ازسوی‌دیگر کرکس در اوستا باصفت zaranyo-minu- یعنی «زرین‌طوق» آمده است. احتمال داردکه مترجمان پهلوی‌این صفت را براساس وجه اشتقاق عامیانه به‌«زرمان‌منش» برگردانیده باشند. نك به‌موله، ۱۸۹.

۸۳ یکی (دیگر از معجزات این بود): بااینکه گشتاسب در پی‌رسیدن گفتار امشاسپندان بدو به دین گروید، بااین همه، به‌سبب ترس از سرْخدایان[1] وخونریزی ارجاسب خیونی[2]، از این‌رو ، از پذیرفتن دین دلسرد شد ۸۴ آفریدگار اورمزد برای اینکه به‌روشنی(؟) و به‌گونه‌ای آگاهی‌بخش و آشکار پیروزی گشتاسب را بر ارجاسب و خیونان نشان دهد و نیز برای اینکه مقام برتر و فرمانروایی ناگذرا و شکوه وفره گشتاسب را به‌وی بنمایاند،دراین زمان ایزد نَریوسنگ‌را به‌پیام‌آوری، نزد اردیبهشت امشاسپند درخانهٔ گشتاسب‌فرستاد تا اردیبهشت‌آشامیدنیی راکه چشم جان گشتاسب را به دیدن جهان مینُوان روشن کند ، به وی بخوراند. (اردیبهشت چنین کرد) و در پی آن گشتاسب آن فره و روز بزرگ را دید ۸۵ چنانکه در این باره دین گوید که: آفریدگار اورمزد به نَریوسنگ ایزد گفت : برو، حرکت کن ، ای نَریوسنگ سخنور ، به‌سوی خانهٔ گشتاسب توانا (از نظر)گوسفند، و نامی در جاهای دور، و این را به‌اردیبهشت بگوکه: «ای‌اردیبهشت فرمانروا تشت[3]زیبایی که زیباتراز دیگر تشتها ساخته شده است برگیر- یعنی در فرمانروایی جامی‌چنین زیبا باید ساخت -؛ از سوی ما هوم ومنگ[4]به‌نزد گشتاسب‌بر، وآن را به‌گشتاسب فرمانروا بنوشان.»چون‌اردیبهشت‌فرمانروا، آن‌پیام‌را دریافت کرد، ۸۶ تشت‌زیبایی برگرفت و با آن، هوم و منگ را به‌کی گشتاسب والامقام فرمانروا نوشانید وکی گشتاسب والامقام‌فرمانروا (در بستر) آرمید. چون ازبستر بیرون آمد به‌هوتوس[5] گفت که: «ای‌هوتوس، باشد که زردشت سپیتمان باشتاب وپرتلاش به‌پیش من‌رسد، سپیتمان زردشت زود دین اورمزد و زردشت را به من بیاموزد.»

۸۷ این نیز (در دین) پیداست که : چون گشتاسب‌دین را پذیرفت‌وپارسایی

۱) فرمانروایان بزرگ.
۲) ارجاسب خیونی، پادشاه توران و دشمن گشتاسب.
۳) به معنی جام بزرگ.
۴) به معنی بنگ.
۵)هوتوس hutōs : نام زن گشتاسب.

را ستود[1]، دیوان در دوزخ پریشان شدند، و دیو خشم به‌سرزمین خیونان، به‌پیش ارجاسب خیونی نابکار که در آن هنگام بزرگترین فرمانروایان ستمکار بود، رفت و درسرزمین خیونان باسخت‌ترین[2] (؟) بانگ خروشید و آنان را به‌ستیز برانگیخت.

۸۸ اینجا معجزهٔ بزرگی بر مردم ایران که آنجا بر درگاه ارجاسب خیونی آمده بودند، آشکار شد. چنانکه در این باره دین‌گوید که: آنگاه در این زمان «خشم» نادان گناهکار[3] (خیونان) را گرد هم آورد[4] و همچون شاهینی بر آنان تاخت و همچون...[5] تاخت و (گفت): «بدا برشما خیونان که پس ازاین بدون پیروزی می‌جنگید، ۸۹ ازاین پس‌انیرانِ[6] خیونی‌را دربرابر ایرانیان پیروزی نیست؛ زردشت سپیتمان برای یاری به‌خانه آن دلیرترین مرد از میانِ زادگان[7] آمد.» چون‌ارجاسب خیونی‌نابکار دارندهٔ فرمانروایی زشت این سخن را شنید، دست <راست خودرا بران>[8] کوفت ـ یعنی یکی را بردیگری زد ـ وبه‌شرابخواری‌پرداخت[9]. درپی آن، آن (آب) تلخْ آن خیون[10] را به جنبش درآورد ـ یعنی صفرایش بجنبید ـ آن بدکار دست راست خود را بران زد و به‌سبب فرمانروایی زشتی (که داشت) چنین گفت: «زود پیش من گرد آیید، ای مردم خیون، زود پیش من گردآیید، ای مردم ایران.»

۱) نك به‌فصل چهارم، بند ۴.
۲) متن d^əthwwm ، که ما آن را تصحیف «سخت‌توم» saxttom یعنی سخت‌ترین می گیریم.
۳) در متن: تَناپُوهْرَگان.
۴) تحت‌اللفظی: انجمن کرد.
۵) ظاهراً کلمه‌ای در متن افتاده است.
۶) غیرایرانیان، تورانیان را غیر ایرانی به‌شمار می‌آوردند.
۷) یعنی گشتاسب.
۸) متن کمی آشفته است. احتمالاً کلمات داخل< > ازمتن افتاده است.
۹) تحت‌اللفظی: به همْخواری باهم‌خوردن.
۱۰) منظور ارجاسب است.

۵

۱ دربارهٔ معجزاتی که از هنگامی که گشتاسب دین را پذیرفت تا رفتن زردشت ــ که فَرَوَهْر او ستوده باد ــ به سوی برترین جهان[1] آشکار شد. هنگامی که درگذشت، هفتاد و هفت سال از زایش او گذشته بود، چهل و هفت سال از هم‌سخنی‌اش و سی و پنج سال پس از آن بود که گشتاسب دین را پذیرفته بود.

۲ این نیز آمده است که: هنگامی که زردشت در خانهٔ گشتاسب دین را برخواند[2]، شادی بر چهارپایان کوچك، ستوران، آتشها و مینـُوی[3] خانمان به چشم دیـده شد ــ یعنی آشکار گردید. ۳ و بر اثر آن، معجزهٔ بزرگی آشکار شد که دربارهٔ آن دین‌گوید که: هنگامی که آن گفتهٔ اَشوزردشت را شنیدند، بر همهٔ چهارپایان کوچك و ستوران و آتشهای سوزان شادمانی پدیدار شد، و بر همه مینوهایِ خانه‌هایِ خوبْ ساخته شده نیرومندی پدیدار شد ــ یعنی (پنداشتند):«از این زمان به بعد ما را در دین نیرومند کنند.»

۱) تا هنگام بالا رفتن روان او به عالم برین، درگذشت او.

۲) درمتن: سرود.

۳) مینویا روح خانه، وجود نامرئیی است که ازخانه وخانمان پاسبانی می‌کند.

۴ یکی (دیگر از معجزات اینکه): زردشت بنا به فتوی داور، آزمایش «وَر»[۱] را انجام داد[۲] که بی‌گناه و گناهکار را می‌نمایاند، و ازروی قانون نمی‌توان بدان پی برد[۳]؛ در دین گفته شده که وَر سی و سه گونه است، ۵ و شاگردان زردشت (این آزمایشها را) پس از آن تا پایان فرمانروایی ایرانیان به کار می‌گرفتند، و یکی از آنها ریختن روی گداخته بر سینه بود، مانند آن‌که آذرباد مَهْرَسْپَندان[۴] ـ که فرَوَهْرش ستوده باد[۵] ـ در آزمایش برای دین انجام داد و حق به او داده شد[۶]، و خبر آن در جهان پخش گردید و از آن راه معجزهٔ بزرگی آشکار شد. در همین باره در دینِ بِهْ این را نیز (اورمزد) گوید که: چون آن ورد وَر[۷] را بسیار بنگرند، (به دین) می گروند[۸].

۶ یکی (دیگر از معجزات اینکه): آنچه زردشت از روی پیشگویی در گفتگوهای دینی‌اش به گشتاسب و مردم‌کشور گفته بود سپس آشکارشد، مانند: پذیرفتن گشتاسب دینی را که زردشت در آغاز به‌هنگام آمدن نزد او اعلام داشته بود، و آشکار کردن دین از سوی پادشاه (آن‌گونه که زردشت بدو گفته بود):

۱) آزمایشهای دینی که با اجرای آنها گناهکار از بی‌گناه مشخص می‌شد، مانند گذشتن از آتش.
۲) احتمالاً منظوراین است که وَر را درمورد خود او هم به‌کار برده‌اند.
۳) تحت‌اللفظی: «در قوانین نهفته است.» یعنی برای مواردی که قانون نمی‌توانست گناهکاروبی‌گناه را معین کند، آزمایش وَر اجرا می‌شد.
۴) آذرباد مَهْرَسْپَندان یا مارَسْپَنْدان، موبدان‌موبد زمان شاپوردوم‌ساسانی (۷۹ ـ ۳۰۹م) که برای اثبات حقانیت دین متحمل آزمایش وَر شد. نك به احمد تفضلی، دانشنامهٔ ایران و اسلام، ج۱، ص ۴۷.
۵) دعایی است که درمورد شخص درگذشته می‌کنند.
۶) تحت‌اللفظی: «بوخت» یعنی «رستگارشد، نجات یافت»، ولی دراینجا اصطلاح حقوقی است به معنی «برنده شد» (دردعوای حقوقی یا مجادلهٔ دینی).
۷) منظوردعایی (= نیرنگ) است که درهنگام اجرای وَر می‌خواندند.
۸) جملهٔ پهلوی‌ازنظردستوری مغشوش است.

«ای کی‌گشتاسب، باشد که تو این خیم[1] و این دین را که آزار دیده و زیر فشار و خـوارشده (؟) [2] است ، گـردآوری کنی ـ یعنی بپذیری ـ باشد که تو ای فرمانروا، این خیم و این دین راکه‌فرهنگ فرهنگهاست، نگاه داری ـ یعنی‌رواج دهی ـ باشد که تو این خیم را نگاه‌داری همچون ستـون نوی که آسیا را نگاه می‌دارد. باشد که تو چـون ستونی نگاهدارندهٔ این دین باشی.» ۷ و پیروزی گشتاسب بر ارجاسب‌خیونی‌و دیگر انیران[3] در آن کارزار سخت، همانگونه که زردشت‌در دین[4] به‌گشتاسب‌آموخته بود، از دین بسیار پیداست.

۸ یکی (دیگر از معجزات اینکه) زردشت از نیکی[5] بسیـار، پزشکی و طبیعت‌شناسی و دیگر پیشه‌ها و هنرها را که از راه دانش ایزدی و بینش مینُـوی می‌توان (به دست آورد)، رازآمیز و کامل آشکارکرد؛ واز راه دین وردهایی[6]را برای دور کردن بلا[7] و شکست دادن دیـو و پری[8]، و بی‌اثر کردن جادوگری و پری‌گری، ۹ و درمـان کردن بیماریها، و ستیز کردن با گرگها و خرَفْستَران[9]، و گشادن‌باران، و بستن تگرگ و سن و ملخ و سهم (؟) [10] و دیگر آفتهای غلات و گوسفندان آموخت[11]، و وردهای معجزه‌آمیزی نیز در مورد خواهش از خرداد

۱) اخلاق، سرشت خوب.
۲) درمتن کلمه‌ای به‌صورت wkn ͻ یا hwknآمده است که قرائت‌آن معلوم نیست. معنی پیشنهادی درمتن براساس فحوای عبارت است.
۳) غیرایرانی، نك به فصل چهارم، بند ۸۹.
۴) منظورکتاب اوستاست.
۵) ازروی خیرخواهی.
۶) متن: نیرنگ.
۷) متن «سیز» نك به‌فصل دوم، بند ۶.
۸) پری: دیو ماده.
۹) حیوانات موذی بویژه خزندگان وحشرات.
۱۰) سهم به معنی ترس است، ولی ظاهراً دراینجا منظورآفت خاصی است.
۱۱) تحت‌اللفظی: نمود (نشان داد).

ومرداد[1] و وردهای دیگری که تا پایان پادشاهی ایرانیان به کار گرفته می‌شد و اکنون نیزبرخی از آنها همراه با اندکی ازمعجزات آتشها، بر جای مانده است، آموخته شد[2]؛ ۱۰ بسیاری از آبهای خوب[3] و مهره‌های معجزه‌آمیز[4]، و درمان بیماریهایی که بیرون از اندیشهٔ پزشکان بود، وبسیاری ازرازهای مینوی وسپهری وهوایی و رازهایی که سود جهان را در بردارد، و به خرد ایزدی بدانها می‌توان رسید، برمردمان آشکار کرد.

۱۱ معجزهٔ دیگر خود اوستاست به سخنی که برتر از همه است، والاترین گفتارهاست و مجموعه‌ای ازهمهٔ دانایی‌ها را برای جهان دربردارد.

۱۲ یکی (دیگر از معجزات اینکه): به پاداش اینکه گشتاسب دین را پذیرفت، امشاسپندان آمدند و این نوید را دادند که او (= گشتاسب) پسری چون پشوتن[5] که فرمانروای فرخ، بیمرگ و بی‌پیری، بی‌نیاز از خوراك، دارندهٔ تن بزرگ و نیروی کامل، پرفّره و نیرومند و پیروزگر و همتای ایزدان است، پیدا کند[6]. پشوتن به سوی کنگدز رود و در آنجا، چنانکه آفریدگار اورمزد برای او مقدر کرده است، فرمانروایی کند، وازاین راه معجزه بزرگی بربسیار کسان آشکارشود.

۱) دو امشاسپند پاسبان آب و گیاه. نك به فصل دوم، بند ۱۷.
۲) تحت‌اللفظی: پیدا کرده شد.
۳) ظاهراً منظور مایعات یا معجونهایی است که خاصیت معجزه‌آمیز دارند.
۴) منظورمهره‌هایی است که به عنوان تعویذ برای درمان بیماری وغیره به‌کار می‌رود.
۵) نك به فصل چهارم، بند ۸۱.
۶) تحت‌اللفظی: بیند.

۲

دینکرد پنجم

۲*

۱ زردشت درآن روشنی پاك، همانند امشاسپندان ، از همان‌آغاز آفرینش به صورت «مینو» آفریده و پرداخته شد تا دین را هم به اختصار و هم به تفصیل، به تمامی، بی‌آنکه چیزی‌ازآن را فروگذارد، در جهان رواج دهد.

۲ هنگامی که فرستاده شد تا در جامهٔ خاکی[1] و هستیِ «گیتی»[2] آشکار شود، فره بزرگ و روشنی در او چنان نمایان بود که در تخمهٔ جم. زمانی که پدر او پوروشسب با مادر او دوغدو پیوند کرد، تا زمانی که زردشت زاده شد و در درازنای زندگی هرگاه مادرش از خانهٔ خویش به جایی می‌رفت آن فره مانند شعلهٔ آتش، بلند و ستبر به سرزمین‌های دور روشنی ونور وفروغ می‌داد.

۳ جادوگران ، پریان ، ستمگران ، کَوَی‌ها و کَرَپان و بدکاران دیگر در هنگام زایش و کودکی او، چنانکه می‌دانیم، به قصد نابودی بر او تاختند،برخی

* مطابق چاپ مدن ص ۴۳۴ تا ۴۳۷. شماره گذاریها براساس ترجمهٔ وست وموله‌است.

۱) یعنی به صورت انسان.

۲) به صورت مرئی در این جهان.

ازآنان دچارمرگ شدند وبرخی ازکار افتادند وحتی دست برخی از آنان خشك گردید و برخی افلیج شدند و این بر همگـان آشکار و هویـدا شد. ۴ و حتی خویشاوندان‌جادوگر و دیوپرست پوروشسب ازروی چاره‌خواهی،برای‌آزمایش او را پیش گرگها و دیگر ددان افکندند.

۵ همچنین پیداست که چون بهمن در او جایگزین شده بـود ، در هنگام زایش خندید.

۶ چون به هم‌سخنی اورمزد آمد و دین را پذیرفت ، اهریمن و دیـوان و دروُجان بسیاربرای ترساندن و آفت‌رسانی و ستیزه‌خواهی و کشیدن او به سوی خویش به نزد وی آمدند و همـه کسانی که زردشت را نپذیرفته بودند سرکوب شده و شکست‌خورده از نزد او بازگشتند، در حالیکه وی این سخن پـاك را بـه زبان اوستایی اعلام کرده بـود: خواستِ اورمزد برترین است[1]، آراسته به زین ـ افزار است، در آن پاداش[2] آشکار است، نیروی فرمانروایی دارد و در آن تجاوز وزیان اهریمن و پیروزی انجامین ایزدان وآنچه دربارهٔ این کارهاست، نشان‌داده شده است.

۷ و دیوان‌که پیش ازآن‌آشکارا در جهان راه می‌رفتند، کاهش یافتند، در حالیکه کالبدشان شکسته شده بود. بدین‌گونه ، گمراهان ، فریفتگان و فریبندگان پنهان و پراکنده گشتند وسخت‌پیکاران[3] با این‌کار ایمان آوردند.

۸ چون زردشت دین را از اورمزد به کمال پذیرفت، به نزد کی‌گشتاسب رامْ شاه[4] و جهانیـان رفت تا آنان را به دین آورد ، و بسیار گونه فرّه‌کاری[5] و

۱) منظوردعای اَهوُنَوَراست. نك به دینکرد هفتم، فصل چهارم، بند ۳۸.
۲) تحت‌اللفظی مزد، یعنی پاداش‌کارهای نیك معلوم است.
۳) کسانی‌که درپیکار(احتمالاً درپیکاردینی، درمجادلات دینی) سخت بودند.
۴) لقب‌کی‌گشتاسب، یعنی شاهی‌که موجب شادی می‌گردد .
۵) کارهایی‌که ناشی ازداشتن فره بود.

پیروزی بر دیوان و دروُجان (از خود) نشان داد . بسیار چیزهای نهفته‌ای را که دراندیشهٔ گشتاسب‌شاه وبسیاری دیگر بود آشکارا بیان کرد. بخشی از تن جان ـ داری که افلیج بود، این بخش از تن را دربرابر بسیاری ازجادوگران، دیوپرستان و کسانی که با دیوان هم‌سخنی داشتند و فریفتگان و فریفتاران و سخت پیکاران دوباره جان داد.

۹ بر دو تن از معتقدان به دوازده ستاره که نامشان از دوازده اختر[۱] بود و همراه با فرزنگان بابلی بودند که برای پرسیدن پرسشهایی از سرِ خدایان خونیرس[۲] آمده بودند، در جدل پیروز شد. در حالیکه آن گونه معجزه‌های شگفت‌انگیز «مینویی» و «گیتی» که از زمان جمشید به بعد مانند نداشت آشکار شد، بهمن، اردیبهشت، آتش و چندین مینوی خوب دیگر، به عنوان گواه همراه او نمایان شدند.

۱۰ پس از آنکه همهٔ گفتار دین اورمزد را برای داوری و سنجش به گشتاسب و جهانیان با محاسبه‌ای هر چه شگفت‌تر عرضه داشت، آنگاه در برابر هم‌پیکاران که مخالف سخن او بودند، با دشمنی هر چه بیشتر[۳] ایستادگی کرد.

۱۱ و نیز چون زردشت با فرّه‌کاری[۴] در جدل پیروز شد و هرگونه نشانه‌ای که ویژهٔ پیامبران و وَخشوران[۵] است در او آشکار گردید، و چون با آوردن گواهی درست (مردم) به او گرویدند، رام شاه کی‌گشتاسب با وجود بیم

۱) دوازده برج.

۲) در تقسیمات جهان به‌هفت کشور یا اقلیم، خونیرس کشورمرکزی است که ایرانویج یا ایرانویز یعنی سرزمین ایران در میان آن قراردارد.

۳) تحت‌اللفظی: چنان دشمنانه‌تر (خصمانه‌تر).

۴) کارهایی که ناشی ازفره بود.

۵) آورندگان سخن، پیامبران.

از خیونان که دشمن دین بودند، و بودن... ،[1] پس از اینکه فره و راز بزرگ را دید، رواج دین را پذیرفت.

۱۲ همراه زریر ، اسفندیار ، فَرَشوُشْتَر و جاماسب ، مردمی چند از نیکان برجستهٔ نیکوکار کشوری و خواص ، خـواستِ اورمزد و امشاسپنـدان و آرزوی آفریدگان را در رواج ناگزیر (= حتمی) دین آشکارا دیدند.[2] ۱۳سرانجام در پی تحریك و انگیزش دیوان، دیوپرستان بیشماری ستیزه‌جویانه به مقابله‌ایستادند و نبرد و کشتار بسیاری روی داد و دین در دوران آمیختگی در جهـان به پاکی رواج یافت[3]. ۱۴ دراین دین پاك او، اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس پیداشوند کـه آن را از نـو عرضه دارند و آن را کاملا نظم دهند و از رواج کامل این دینِ اورمزد، همهٔ آفریدگانِ‌نیك‌آسوده از دشمن و در آسایش کامل خواهند بود.

۳

۱ دربارهٔ آنچه از افزایندگی[4]، پیشْ‌خردی و نیکی بسیار زردشت آشکار شده است و آشکار است و آشکار خواهد شد : برخی از آنها روشن است چون پیروزی کی‌گشتاسب وایرانیان برارجاسب وخیونان و دیگرانیران و چیزهای گونه گونه بیشمار دراین باره، و دیگر تشخیص‌هایی که گشتاسب و اهل کشور دربارهٔ کارهای دیگری که لازم بود، داده‌اند. ۲ و کشتنِ توربرادَرُوریش‌خودْ زردشت‌را[5].

۱) درمتن کلمه‌ای آمده است که قرائت آن روشن نیست.
۲) تحت‌اللفظی: بود، (ایجاد شد)
۳) تحت‌اللفظی: برفت: رواج یافت، منتشر شد.
۴) درترجمهٔ سپنته spenta به‌کاررفته است که معمولاآن را تقدس ترجمه می‌کنند.
۵)آنچه پس ازاین آمده است، مربوط به‌حوادث پس ازدرگذشت زردشت است.

۳

دینکرد نهم

۲۴

*فرگَرد[۱] نخست آسْرَپایتیش[۲]

۱ دربارهٔ پرسش‌میدیوماه[۳] از زردشت دربارهٔ چگونگی زایش زردشت و آمدنش بــه دین ۲ و پاسخ زردشت دربارهٔ برخورد ستیزه‌جویانهٔ دو مینوی زندگی‌بخش ومرگ‌آفرین درهنگام زایش او

۳ این نیز (در دین پیــداست) که چون مادرش باردارشد، سر و شانهٔ زردشت را اَردویسُور[۴]، بر و پشت اورا اَهْریشوَنْگ[۵]، سینهٔ ورودهایش‌را مینُویِ بخشندگی نگاه می‌داشتند. دین[۶] پهلو وفره کیانی سینه او را نوازش می‌کردند[۷].

۴ زردشت در هنگام زایشِ سربزرگش مینوانه (به اورمزد) گفت که: « تو

* مطابق چاپ مدن، صفحهٔ ۸۱۸تا۸۲۱- شماره‌گذاریها براساس ترجمهٔ وِسْت است.

۱) فصلهای هر بخش اوستا، فرَگَرْد نامیده می‌شود.

2) Āsrapāitiš

۳) پسرعموی زردشت ونخستین‌کسی‌که به دین اوگروید.

۴) Ardwīsūr ایزد بانوی‌آبها، ناهید یا اناهیتا.

۵) Ahrišwang به معنی اَشی خوب، ایزدْ بانوی برکت و دارایی.

۶) دراینجا منظور «مینو» یا ایزدْ بانوی دین است.

۷) تحت‌اللفظی: مالیدند.

ای سرَورِ مورد آرزو[1] ، تو که زوت[2] هستی، به من بگو.» واورمزد بدو پاسخداد که: «از پارسایی آنچه به پارسایان آگاهی می‌دهد ، می‌گویم. تو پر ارج‌ترین و مقدس‌ترین و آگاهترین هستی، باشد که دین مزدیسنان را به همهٔ آفریدگان اعلام کنی.»

۵ باآن‌گفتار، مینوانه تیری به‌دیوان‌رسید همانند تیری که به‌دست گشتاسب دلیر آزادهٔ جنگجو، خشمگینانه به‌سوی زره‌های (دشمنان) انداخته شد تا به‌آنان بخورد. ۶ گنّامینو (= اهریمن) به دیوان گفت: «بدا بر شما دیوان ، نابود می‌شوید.»

۷ زردشت هنگامی که گفت: «سرَورِ موردآرزو»[3] ، سالاری دیوان را انکار کرد. دیوان برای‌آسیب رساندن به زردشت تاختند، وایزدان مینویی دربرابرآنان ایستادند تا آن ضربت را از زردشت باز دارند. ۸ بار دوم گفت که : «دین سود‌مندان[4] به‌آنجا رود که درآن، بنابر پارسایی، نیکوکاری را شادمانی باشد.»[5] با آن گفتار، ده برابر گفتار نخستین ، مینوانه به دیوان تیر رسید و آنان برای آسیب‌رساندن به زردشت، برتاختند. و ایزدان مینویی دربرابرآنان ایستادند وآن ضربت را از زردشت‌باز داشتند.» ۹ زردشت بار سوم درهنگام زایش بازوانش گفت که: «درهنگام زایش باید قانون هستیهای نخستین را نگریست، وبه(کمك) پیشوا[6] باید کردار را نظم بخشید.»[7] باآن گفتار، صدبرابر گفتار نخستین، مینوانه به‌دیوان تیر

1)ahū kāmag

۲) مهمترین مقام روحانی، درهنگام اجرای‌آیین دینی‌یَسنا. خواندن دعا برعهدهٔاو وپاسخ دعا برعهدهٔ راسْپی است. نك به‌احمد تفضلی، ترجمهٔ مینوی خرد، ص۱۰۵ و بعد.

۳) نك به بند ۴.

۴) این‌کلمه ترجمهٔ سوشیانس اوستایی است.

۵) ترجمهٔ پهلوی یسن ۳۴، بند ۱۳.

۶) در متن: رَد.

۷) برگرفته از یسن ۳۳، بند ۱.

رسید. و آنان برای نابودی زردشت تاختند و ایزدان مینویی دیوان را از زردشت باز داشتند.

۱۰ هنگامی که همهٔ تن زردشت زاده شد، آسیب در دیوان افتاد و دیوان به شتاب به دوزخ باز دویدند و روشنی در آفریدگان افزوده شد و همهٔ آفریدگان سپنّامینو[۱] شاد شدند و نیکبختی خویش‌را اعلام کردند. ۱۱ اورمزد زردشت را با شادمانی گرفت و از او پشتیبانی کرد. اَرْدْویسُور و اَهریشْوَنْگ و فره کیانی، تن زردشت را نوازش کردند.[۲] ۱۲ اورمزد به زردشت گفت که: «بینـدیش به دانا». و زردشت مینوانه در پاسخ گفت: «مزدیسنی‌ام و مزدیسنی زردشت را بزرگ می‌دارم، یعنی فرستادهٔ اورمزدام و اورمزد را می‌پرستم.» ۱۳ اورمزد به زردشت گفت که: «ایزدان را بستای و پیوستگی‌شان را بخواه و دیوان را نکوهش کن و جدایی از آنان را دوست بدار. اندیشهٔ نیك و گفتار نیك و کـردار نیك داشته باش[۳] و از اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بد بپرهیز.» همچنین دربارهٔ پرستش کردن ایزدان با بینش[۴] و پاداش آن، و دربارهٔ نزار نکردن نیکان، و دربـارهٔ پدرانه آموختن دین، و بخشندگی کردن به دین پذیرندگان، و برنگشتن از دین برای دوستی تن و جان اندرز داد. ۱۵ زردشت مینوانه آن اندرز را پذیرفت و اورمزد را به آفریـدگاری و خدایی و نیکی بسیارش و امشاسپندان و دیگر آفریدگان را هر یك جـداگانه برای گوهر[۵] و فره‌شان ستایش کرد.

۱۶ آنگاه گنامینو به سبب رنجی که برده بود، کینه‌جـویانه گفت که: «برای آزار پیامبر تو ۹۹۹۹۹ جادوگر و ۹۹۹۹۹ گرگ‌بچه و ۹۹۹۹۹ بدعت‌گذار

۱) مینوی افزاینده یا روح مقدس، از صفات ذاتی اورمزد.
۲) تحت اللفظی: مالیدند.
۳) تحت اللفظی: کن.
۴) تحت اللفظی: بینایانه.
۵) تحت اللفظی: ماده.

آفریدم.»

۱۷ اورمزد به زردشت گفت که: «این دین را استوار نگاه‌دار، چون با این دین همراه باشی، من که اورمزدام با تو باشم. خردِ از همه چیز آگاه ترا باشد. میدیوماه و پَرْشَتْ‌گاو[1] و سین[2] و کی گشتاسب و فرشوشتر[3] و جاماسب، که آشکارا (به دین) عمل می‌کند و از روی میل نیکوکاران را آموزش می‌دهد، و همچنین مردم دیگری که به خویشکاری خویش عمل می‌کنند یا نمی‌کنند، به شاگردی تو رسند. کارهای نیك ایشان وسپاس ایشان از آنِ تو باشد.»

۱۸ نیز دربارهٔ اینکه اورمزد دین را به‌صورت «گیتی» به‌زردشت نشان داد، و زردشت دین را پذیرفت تا آن را به یاد بسپارد و باور داشته باشد، و زردشت اَهُونَوَر سرود.

۱) پَرْشَت‌گاو از پیروان زردشت که نام او در فروردین‌یشت، بند ۹۶ آمده است.
۲) نك به‌گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۵، بند ۱۱.
۳) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۵، بند ۶.

بخش دوم

گزیده‌های زادسپرم

۵

* دربارهٔ پیدا شدن فره زردشت، حتی پیش از زایش

۱ چنین پیداست کـه چهل و پنج سال پیش از آنکه زردشت به هم‌سخنی (اورمزد) رسد، هنگامی که (فرینی)[1] مادر زردشت را که دوغدو می‌نامیدندش، به دنیا آورد، (فره‌زردشت) به شکل آتش، از روشنی بی‌آغاز فرود آمد و به آن آتشی که درپیش او[2] بود آمیخت، فره ازآن آتش درمادرزردشت آمیخت و آن فره سه شب در اطراف همهٔ گذرگاههای خانه بـه صورت آتش پیـدا بـود ۲ و رهگذران پیوسته روشنی‌های بزرگی را می‌دیدند. ۳ هنگامی که دوغدوپانزده‌ساله شد، به علت آن فره‌ای که دراوبود، چون راه می‌رفت، فروغ ازاومی‌تابید.

* ـ مطابق چاپ انکلساریا، ص ۵۱ به بعد.

۱) فرینی یا فرین ظاهراً نام مادرِ مادرِ زردشت است. همین نام در اوستا برای دختر زردشت ذکرشده است. احتمالاً نام مادر بزرگ را بردختر نهاده‌اند. در دینکرد، نام مادرِ مادرِ زردشت زوییش ذکر شده است. نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند۳.

۲) یعنی در پیش فرینی، مادر دوغدو.

۶

دربارهٔ تکوین[1] زردشت که فَرَوَهْر[2] او ستوده باد

۱ (چنین پیداست) که فَرَوَهْرش در هوم[3] و فره‌اش در شیر گاو آفریده شد. چون پـدر و مادر آن را خوردند، آنگاه تکوین زردشت انجـام گرفت. چنانکه تفصیل آن در کتابی که درشرح «یَزِش»[4] است بیان‌گردیده است.

۷

دربـارهٔ رسیدن نسب زردشت بـه اورمزد از طریق دو تن که برترین هستند، از میان موجودات گیتی از طریق جمشید و از میـان مـوجـودات مینـو از طریق نَریُوسَنگ[5]

نسب‌نامهٔ زردشت[6]

زردشت (پسر) پوروشسپ (پسر) پرترسپ[7]، (پسر) اوروتسپ[8] (پسر)

۱) تحت‌اللفظی: انبوسش از انبوسیدن: به وجود آمدن.

۲) نك به قبل ص ۳۷.

۳) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۱۴.

۴) کتابی‌است که ازچگونگی‌آن اطلاعی در دست نیست. یَسنا یا یَزِش یعنی‌ستایش کردن و خصوصاً نام مهمترین آیین زردشتی است. نك به‌احمد تفضلی، ترجمهٔ مینوی خرد، تعلیقات، ص ۱۰۵.

۵) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۱.

۶) نامهایی که در این نسب‌نامه آمده با آنچه در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۰ ذکر شده تفاوتهایی دارد. آوانویسی این نامها درمواردی حدسی است.

7) Partarasp 8) Urvatasp

هیچَتَسْپ (پسر) چیخْشْنُوش (پسر) پیتَـرَسْپ (پسر) اَرِجَت آرْشو[1] (پسر)خَرِذَر[2] (پسر) سپیتمان (پسر) وایْدیشْت (پسر) ایزیم[3] (پسر) فراه[4] (پسر) آرغ[5] (پسر) دُوَرَسْرَو (پسر) مَنوش‌چهر (پسر) مَنُوش خوَرْوَر (پسر)مَنوشْ خوَرْناك پسر مَنُوش (پسر) نَریُوسَنْگ فرستادهٔ اورمزد، که مادرش دختر ویزَگ (دختر) ایریگ (دختر) ثریتَگ (دختر) بیتَگ(دختر) فرَزُوشَگ(دختر) زُوشَگ (دختر) فرَگُوزَگ (دختر) گُوزَگ (دختر) ایرج (پسر) فریدون (پسر) اَسفیان تـا آخـر ده (پشت) آسفیان (پسر) جم (پسر) ویوَنگهان(پسر) اَیَنگهان (پسر) اَنَنگهان (پسر) هوشنگ (پسر) فرَواگ(پسر) سیامك (پسر) مَشی (پسر) گیومرت.

۸

دربارهٔ ستیزسخت درُوج برای ازمیان بردن زردشت

۱ هنگامی کـه زایش اونزدیك شد، اهریمن دیو تب و دیو درد و دیو باد، هر یك را با صد و پنجاه دیو، برای کشتن زردشت فرستاد. ۲ و آنان به صورت «مینویی»[6] پیش مادر زردشت رفتند، و اواز تب و درد وباد آزرده شد.

۳ در یك فرسنگی آنجا جادوگری بود به نام سَتَرَگ[7] کـه از همـه جادوپزشکان برتر بود. مادر زردشت به امیـد اینکه آن جادوگر کاری برای او

1) Arejaṭ.aršu

2) Xaredhar

3) Ayzim

۴) Frāh این نام در فهرست دینکرد نیامده است.

۵) Argh در نسخه‌ای از زادسپرم ارج و در فصل دهم، بند۱۵ همین‌کتاب درج(به‌جای ارج یا ارغ) و در نسب‌نامهٔ دینکرد ایرج (به جای ارج) و در مسعودی، مروج، بند ۵۴۷، ارج یا هرج، و در طبری، یکم، ۶۸۱ و ۶۸۲ رج و ۵۳۳ رجرآمده است.

۶) به صورت نامرئی.

7) Starag

انجام دهد، از جای برخاست و به راه افتاد. ۴ فرستادهٔ اورمزد[1] بانگ بر آورد که: «به پیش جادوگر مرو، چه جادوگران درمان‌کنندهٔ تو نیستند، بلکه به خانه بازگرد و دست بشوی و آن را به روغن گاوی که بر آتش برده شده، بمال و هیزم و بوی (خوش) بر بچه‌ای که در شکم داری بسوزان[2]. ۵ دوغدو همانگونه کرد و تندرست شد.

۶ اهریمن بار دیگر همهٔ همکاران و هم‌زوران[3] خویش را فرستاد. آنان راهی (برای نابودی زردشت) نیافتند و بازگشتند ۷ و گفتند که: «از آنجا که از هرسویی آتش بود راهی نیافتیم، زیرا هر که را یار بسیار باشد، او را دشمن نباشد.»

۸ در همان شبی که زردشت زاده شد، اهرمن سپاهبدانی برگزید و لشکر آراست؛ برخی گویند با هزار و برخی گویند با دو هزار دیو، تازان وزدوخورد کنان به نبرد پرداختند. عمل مقابله از سوی ایزدان اساساً برعهدهٔ فره بود که در هنگام زایش او به‌صورت آتش آشکار شد؛ ۹ وچون پرتو و فروغ آن تاجاهای دور می‌تافت، دیوان راهی (برای نابودی او) نیافتند.

۱۰ سرانجام اهرمن اَکُومَن[4] را فرستاد و گفت که: «تو مینوترین[5] هستی، تو ازهمه به من نزدیکتری[6]، به اندیشهٔ زردشت داخل شو تا او را بفریبی. اندیشهٔ او را به سوی ما دیوان برگردان. ۱۱ اورمزد بهمن را به مقابلهٔ او فرستاد.

۱) احتمالاً منظور نَرْیُوسَنگ است.

۲) منظور سوزاندن بویهای خوش بر آتش است و دادن دود آن به بچه‌ای که در شکم است.

۳) نیروهای متحد خویش.

۴) اَکُومَن Akōman ، به معنی «اندیشهٔ بد»، دیو مقابل بهمن «اندیشهٔ نیك» است.

۵) مینو در مفهوم وجود نامرئی و نامحسوس، چه موجود ایزدی و چه دیوی.

۶) تحت‌اللفظی: تو اندرونی‌ترین هستی.

۱۲ اَکُومَن پیش از آن آنجا بود و بــه در خانه آمده بــود و می‌خواست داخل شود. ۱۳ بهمن چاره‌جویانه بازگشت و به اَکُومَن گفت کــه : « داخل شو.» ۱۴ اَکُومَن اندیشید که: چیزی را که بهمن به من گفت، نباید بکنم و بازگشت. بهمن داخل شد و خــود را با اندیشهٔ زردشت درآمیخت . ۱۵ زردشت بخندید ، زیرا بهمن «مینوی» شادی آفرین است.

۱۶ هفت جادوگردرپیش او نشسته‌بودند؛از نوری که‌درخانه با درخشندگی دیده می‌شد واز خندیدن او به هنگام زایش نه چون دیگرمردم که به هنگام زایش می‌گریند، ترسیدند . ۱۷ در همــان هنگام زایش ، پیشوایی دین را از اورمزد پذیرفت. ۱۸ چنانکه در دین گفته شده است که: به هنگام زایش او (اورمزد) گفت که: «چون تو که « زُوت[۱] » هستی واَهُوکامه‌ای[۲] ــ یعنی پیشوای آفریدگان هستی ــ برای من بگو[۳] ــ یعنی باید پیشوا باشی.»

۱۹ چون زردشت تن این جهانی داشت، به‌گفتار این جهانی سخن گفت و اورمزد مینوانه[۴] به او پاسخ‌گفت. (زردشت گفت) که : « به عنوان پیشوا ــ یعنی نیکوکارانه ــ پارسایان را از هرگــونه پارسایی آگاهی‌ها دهم ــ یعنی «دستور»[۵] توام ــ »

۲۰ روزدیگر پوروشسب رفت و از جادوگرانی که در آنجا آموزگار به شمارمی‌آمدند پرسید که: «چیست که کودکان به هنگام زایش بگریند و چیست که بخندند؟» ۲۱ آنان پاسخ دادند که گریستن‌شان از آن است که وجود مرگ را

۱) نك به دینکرد، نهم، فصل بیست وچهار، بند۴.
۲) نك به ص ۱۲۰
۳) یعنی دین مرا تبلیغ کن.
۴) به‌سخنی که خاص موجودات مینویی (آن جهانی) است.
۵) «دستور» یعنی پیشوای دینی.

در پایان کار می‌بینند، و خندیدن شان از آن است که پارسایی خویش را می‌بینند.»

۹

دربارهٔ برادران زردشت و پنج برادر کَرَپ اُوسَخْشان[1] پسر ....[2] که دشمنان آنان بودند

۱ .... [2] از کخرید[3] زاده شد و کخرید از خشم [4] و مَنُوشَك که خواهر منوچهر بود زاده شد[5]. ۲ در آن زمان که زردشت زاده شد پنج برادر بودند که نامشان برادروخش[6]، برادرویشن[7]، تور برادریش[8]، ازان(؟)[9] و نسم (؟) [10] بود. ۳ پنج برادری آنان همانند پنج‌برادری فرزندان پوروشسب بود؛ توربرادریش که با زردشت دشمن‌تر بود میانی بود، وزردشت هم (فرزند) میانی بود. ۴ آن‌چهار

۱) اوسَخْشان ظاهراً جمع یا نسبت به اوسَخْش است. نك به توضیح این کلمه در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷.

۲) در متن کلمه‌ای آمده است که ظاهراً نام خاص است و قرائت آن روشن نیست.

۳) کخرید (kaxrīd یا koxrīd) ترجمهٔ کلمهٔ اوستایی kaxvareδa به‌معنی جادوگر است. نك به‌دارمستتر،زند اوستا، ج۱،ص۳۸۴ و دراینجا نام‌خاص گرفته شده است.

۴) منظور دیو خشم است.

۵) درمورد این بخش اسطوره نك به کریستن‌سن، «منو» در کتاب نخستین انسان و نخستین شهریار درتاریخ افسانه‌ای ایرانیان،جلددوم، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار ـ احمدتفضلی، ۱۳۶۸، ص ۵۱۳ به بعد.

6) Brādarwaxš یا Brādaruxš

7) Brādarōišn

8) Brādarēš (=Brādarōrēš در دینکرد)

6) Azān یا Hazān (?)

10) Nasm یا Wasm (?)

برادر زردشت، دوتن پیش از او بودند، به نامهای رتوشتر[1] رنگوشتر[2] و دو تن پس از او بودند ، (به نامهای) ودریگا[3] و هندیش[4] . ۵ میانی بودن زردشت به این معنی است که او در میان دادخواهان و مدافعان قرار داشت ، و در زمانه‌ای آفریده شد که سه هزار سال پیش از او، (ازعمرجهان) گذشته بود وسه هزارسال پس از او (مانده بود)[5] تا دربارهٔ چگونگی آنچه گذشته است، به طبقات(چهار ـ گانهٔ مردم) آموزش دهد وبه آفریدگان فرمان دهد که در آنچه پیش آید،چگونه عمل کنند. ۶ چنانکه درگاهان گفته شده است که: « ای اورمزد، این هر دو را از تو می‌پرسم ، آنچه تاکنون روی داده است و آنچه پس از این (روی خواهد داد).»

۱۰

دربارهٔ آزمایشی که دربارهٔ او انجام‌شدو براثرمعجزه، نشان پیامبری ایزدی در او دیده شد

۱ چنین پیداست که روز دوم زایش او، پوروشسب از آن پنج برادری که ازتخمهٔ کَرَپ‌ها بودند، یکی را خواند وگفت که: «نشان وعلامت پسرمن‌زردشت را بنگر». ۲ (آن کَرَپ) رفت و پیش زردشت بنشست، و سر او را (گرفت) و سخت پیچید تاکشته شود وازجادوگران که از زردشت ترس ودل‌نگرانی داشتند

1) Ratuštar
2) Ranguštar
3) Wadarīgā
4) Hindadiš
۵) منظور شش هزار سال یا دو دورهٔ سه هزارسالهٔ دوران جهان‌کنونی است‌که باحملهٔ دوم اهریمن آغاز شد وتا پایان‌جهان ادامه‌دارد و زردشت درمیان این دو دورهٔ جهانی آفریده شده است.

پاسبانی کرد تا ایمن شدند.

۳ از آنجا که اورمزد در آن ده شب، اسپندارمد و اَرْدویسُور[۱] و فروهر مقدس مادگان[۲] را برای اقامت به زمین فرستاده بود، از آن کَرَپ آزاری نرسید و دست او خشك شد. ۴ آن جادوگر بر اثر آن بلایی که از کار خود او بدو رسیده بود، جان زردشت را از پوروشسب درخواست کرد. ۵ همان دم، پوروشسب زردشت را گرفت و او را به کَرَپ داد که: «آنچه خواهی بدو کن.»

۶ آن کَرَپ اورا گرفت و به پای گاوانی که در راه، به سوی آب می‌رفتند، افکند. پیشرو گاوان آن رمه نزدیك زردشت ایستاد و صد و پنجاه گاوی را که ازپس وی می‌رفتند، از او بازداشت. پوروشسب اورا گرفت و به خانه برد.

۷ روز دوم او را به پای اسبان افکند، پیشرو اسبان نزدیك زردشت ایستاد وصد و پنجاه اسبی را که ازپس وی می‌رفتند، از او بازداشت. پوروشسب او را گرفت و به خانه برد.

۸ روز سوم برای او هیزمی فراهم آوردند و زردشت را بر آن نهادند. آن کَرَپ آتش برافروخت، اما به هیچ روی آتش اورا نسوزانید، و آن نشان آزمایشی بود که در آن پیروز شد.

۹ روز چهارم او را به آشیان گرگ افکندند. ۱۰ گرگ در آشیان نبود. چون خواست که به سوراخ بازآید وبیست وچهار گام (پیش) آمد، در همان حال ایستاد ودرجا خشك شد. ۱۱ به هنگام شب بهمن‌وسروش[۳] مقدس، میش کرُوشْك[۴]

۱) اَردویسُور: ایزد بانوی نگهبان آبها.

۲) روح نگهبان موجودات ماده.

۳) سروش یکی از ایزدان مهم زردشتی است. ایزدی‌است که ازیك سو دعاها ونیایشهای مردمان را می‌شنود وآنها را به‌اورمزد می‌رساند و از سویی ایزد نظم و ادارهٔدرست است.

۴) نك به دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۱۷.

شیرده[1] را به سوراخ بردند وتا (هنگام) روز قطره قطره به زردشت شیر می‌داد.

۱۲ بامداد، مادر زردشت به این امید که استخوانهای (او) را از سوراخ بتواند بیرون بیاورد، به آن‌جا رفت. ۱۳ کرُوشْك بیرون آمـد و پیش دوید. ۱۴ مادر اندیشید که «گرگ است» وگفت که: «او را بخوردی، با وجود سیری ازاو (هنوز) اینجا مانده‌ای؟» و پیش رفت و چون زردشت را تندرست دید، اورا برگرفت و گفت که: «ترا حتی به بهای زندگیم به کسی نمی‌دهم، همانطور که دو ده راغ و نوذر اینجا به هم نمی‌رسند[2]. ۱۵ این دو ده در آذربایجان، در مغان‌اند که در شصت فرسنگی چیچست[3] است، زردشت ازراغ و گشتاسب از نوذر بود، از این رو، از این دو ده، راغ به نام ارغ[4] (؟) پسر دُوَرَسْرَو پسر منوچهر است که زردشت از تخمه او بـود و نوذر به نام نوذر پسر منـوچهر است که گشتاسب از تخمهٔ او بود. ۱۶ این نشانه‌ها درهنگام زایش او پیدا شد.

۱۷ روزی یکی از آن پنج‌برادری که از کَرَپ‌ها بودند، زردشت را دید. دیرزمانی به بالا، به پایین، به همه‌سو، به‌گرداگرد نگریست. ۱۸ پوروشسب‌پرسید که: «چرا به‌بالا نگریستی، چرا به‌پایین نگریستی وچرا به هرسو نگریستی؟» ۱۹ آن کَرَپ چنین پاسخ داد: «برای این به بالا نگریستم‌چون دیدم‌که فره‌این(کودك) به‌آسمان بالا می‌رود و از گفتار این (کودك) است‌که روان‌های مردمان به بهشت روند، وبرای‌این به‌پایین نگریستم که دیدم که‌ازکردار این(کودك) دیوان‌ودرُوجان و جادوگران و پریان در زیرزمین پنهان شوند، و شکست خورده به دوزخ افتند، و برای این به هرسو نگریستم‌که دیدم گفتار این (کودك) همه زمین را فراگیرد و

۱) تحت‌اللفظی: شیر پستان، یعنی پستانش شیر داشت.
۲) درمورد این ضرب‌المثل نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۵۱ وفصل‌سوم، بند ۱۹.
۳) چیچست دریاچهٔ اساطیری است‌که بعدها آن را با اورمیه یکی دانسته‌اند.
۴) این نام در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۰ به‌صورت «ایرج» یا«ایرز» و در زادسپرم فصل‌هفتم، به صورت ارج یا ارغ آمده‌است. نك به زادسپرم، فصل هفتم، ح.

وچون‌چنین شود، بنا برقانون هفت‌کشور، کسی قبایی‌از هفت پوست می‌پوشد[1] که فره هفت امشاسپند باآن باشد.

۲۰ تور برادَرُوَخْش پیش رفت. چون به‌سوی چپ رفت، زردشت به‌طرف راست گریخت[2]، وچون او به سوی راست رفت زردشت به سوی چپ‌گریخت و با این‌کار زردشت خود را از تور برادروخش پنهان‌کرد و وی به زردشت دست نیافت.

۱۱

دربارهٔ ناسازگاری[3] او با پدر و مادر

۱ این نیز پیداست که دیوان به گروه جادوگران و همفکران (آنها) بانگ بردند که: «فرزند پوروشسب بیشعور وکم‌خرد و از درون تباه[4] است. به‌هیچ‌کس از مردان و زنان توجه نمی‌کند و آموزش نمی‌پذیرد.»

۲ به **پوروشسب** آگاهی رسید وپوروشسب به زردشت گفت: «می‌اندیشیدم که مرا پسری زاده شد که روحانی و سپاهی وکشاورز شود، حال‌آنکه توکم‌خرد و از درون تباه هستی. به نزد کَرَپ‌ها برو، تا ترا درمان‌کنند.» **۳** زردشت پاسخ داد: «چنین بیندیش‌که پسرتو روحانی و سپاهی وکشاورز است.»

۴ به فرمان پوروشسب دو اسب برگردونه بستند و(زردشت) همراه پوروشسب روانه شد. **۵** چون به‌آن جای[5] آمدند، پوروشسب داستان را آنگونه که بود پیش کَرَپی ازآن پنج برادرگفت. **۶** آن جادوگرجامی برگرفت و درآن‌ادرار

۱) روشن نیست‌که این شخص خود زردشت است یا کس دیگری.
۲) تحت‌اللفظی: تاخت.
۳) در متن ناهماهنگی، یعنی اندیشه‌های او با اندیشه‌های‌آنان ناهماهنگ بود.
۴) منظور اینست‌که مغزش معیوب است.
۵) منظور محل اقامت کَرَپ‌هاست.

کرد و گفت: «باشد که پسر تو این را بخورد تا تندرست شود.» ۷ با این کار، بر آن بود[1] که سرشت زردشت همچون سرشت آنان گردد. ۸ زردشت به پوروشسب گفت که: «(این جام را) به آن کسی که پشتیبان و پیشوای تست باز ده.» و برخاست و به جای (خویش) باز گشت.

۹ زردشت در راه آن دو اسب را برای (رفع) تشنگی آب داد و اندیشید که: «رفتن من به خانهٔ کَرَپ‌ها بیهوده بود، جز این یك (کار) که با آب دادن به اسبان، بر روان خویش افزودم.[2]»

۱۲

دربارهٔ اعتراض او به بدان

۱ این نیز پیداست که روزی دُوَرَسْرَو کَرَپ[3] که یکی از پنج برادر بود، به خانهٔ پوروشسب آمد. ۲ پوروشسب جامی از شیراسب پیش او نهاد و گفت که: «بر این دعا بخوان.[4]» ۳ زردشت به مخالفت با پوروشسب برخاست که: «من دعا می‌خوانم.» ۴ پوروشسب گفت که: «او باید بخواند.» و سه بار باهم به بحث پرداختند. ۵ زردشت برایستاد و با پای راست بر آن جام زد و آن را بریخت. ۶ و گفت: «پارسایی را می‌ستایم[5]، مردان و زنان پارسای درویش را می‌ستایم؛ ای پوروشسب، بهره به کسی برسان[6] که شایستهٔ آن است.»

۱) تحت‌اللفظی «دادِسْتان کرد»: «قضاوت کرد، رأی داد، نظر داد.»
۲) منظور اینست که برکارهای نیك خویش افزودم.
۳) در مورد پنج برادر کَرَپ نك به فصل یازدهم زادسپرم.
۴) شیری که برای تهیهٔ «زوهْر» در آیین یَسنا به‌کار می‌رود، باید «تقدیس» (= دعاخوانده) شود.
۵) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۴.
۶) تحت‌اللفظی: «آرای» به معنی «مهیا کن، آماده ساز».

۷ دوُرَسْرَو به زردشت گفت: «چون تو نخست بهره و روزی را به دورافکندی[۱]، من نیز هردوچشم خودرا برتواندازم[۲] و ترا بکشم.» ۸ زردشت درمخالفت با او گفت که: «من با کاملْ‌اندیشی با هردو چشم برتو بنگرم و ترا نابودکنم.» ۹ آنان دیرزمانی‌بانگاه تیز(؟)[۳] به یکدیگرنگریستند، وبه‌سبب آنکه زردشت سرشت‌ایزدی داشت، برجادوگری او چیره شد ۱۰ دورسرو آشفته شد و اسب خواست و گفت که: «دربرابر این (شخص) ایستادگی نتوانم کرد.» براسب نشست. چون اندکی رفته بود، از درد گران از اسب بیفتاد و مرد و فرزند وفرزندان فرزند او در همان جای مردند.

۱۳

دربارهٔ اینکه آرزومند پارسایی بود

۱ چنین پیداست که: چون زردشت پانزده ساله شد، پسران پوروشسب بهرهٔ خویش را از پدر خواستند، و پوروشسب بهرهٔ آنان را بدیشان بخشید، ۲ در میان جامه‌ها کُستی‌ای[۴] بود دولایه که پهنای آن سه انگشت[۵] بود و سه‌بار می‌شد آن‌را به دور کمر پیچید، زردشت آن را برگزید وآن‌را بست. ۳ این ازراهنمایی‌های بهمن بود که درهنگام زایش او به اندیشه‌اش آمد و اندیشهٔ اورا در آن زمان بر هرچه نه برآیین بود ببست و برهرچه به‌آیین بود، سخت‌گرم داشت.

۱) یعنی مرا از بهره‌ای‌که در اجرای آیین یَسنا داشتم، محروم کردی.
۲) تحت‌اللفظی: دوچشم برتو برم یعنی به تو نظر بد اندازم.
۳) در متن: آتوز (؟)
۴) کُستی: کمربند دینی زردشتیان که دارای ۷۲ نخ است و نخهای آن دوبار تابیده می‌شود.
۵) در این مورد نك به‌کتاب شایست نشایست، فصل چهارم، بند۲. در یکی ازنسخه‌های زادسپرم به جای سه، چهار آمده است.

۱۴

در بارهٔ سرشت بخشایشگر و بردبارانهٔ او

۱ این نیزپیداست که: رودی بود که آن را «برهنه‌زن»یا«هان[۱]»می‌خواندند، از آن‌رو که، به سبب ستبری و تندی آن رود، زن نمی‌توانست از آن بگذرد مگر اینکه برهنه شود، و مردم پیر به سبب ناتوانی، به نیروی خویش نمی‌توانستند از آن بگذرند. ـ چنین در دین (آمده است که) هر که پنجاه سال دارد، «هان» (= پیر) خوانده می‌شود. ۲ زردشت به کرانهٔ آن آب آمد و از زن و مردم پیر هفت تن آمده بودند؛ وی همچون پلی (شد) و آنان را به آن سوی برد. ۳ و این نشان این بود که او برای کسانی که کار نیك می‌کنند همچون پلی است ـ یعنی آنها را (از روی پل[۲]) به سوی بهشت می‌گذراند.

۱۵

در بارهٔ سرشت بخشندگی او

۱ (این نیز) پیداست که: علوفه‌ای که پوروشسب برای ستوران انباشته‌بود، در تنگسالی از روی بخشایش، نه تنها به ستوران پوروشسب، بلکه به ستوران دیگری که بر اثر تنگسالی ازگرسنگی دُم یکدیگر را می‌خوردند به‌فراوانی بداد.

۱۶

در بارهٔ اینکه آرزوی گیتی را رها کرد و راه پارسایی برگرفت

۱ این نیز پیداست که: چون بیست ساله شد، برخلاف خواست پدر ومادر،

۱) در اوستا hana به معنی برهنه.
۲) منظور پل چینْوَد است که حد فاصل این جهان و جهان دیگر است و پس از مرگ همه باید از آن بگذرند.

ازآنان روی برگرداند و ازخانه بیرون رفت. ۲ و پرسید که: «کیست که بیشتر از همه خواهان پارسایی‌است وپرورندهٔ درویشان‌است؟» ۳ گفتند که:«کوچکترین پسر تور اوروَیْتودا[1] است که هر روز جامی آهنین که به بلندی اسبی است پر از نان و شیر و دیگر غذاها می‌کند و به درویشان می‌دهد.» ۴ زردشت به آنجا رفت وبرای همیاری و پرورش درویشان، به اندازهٔ دو مرد بسیار بزرگ، غذا برای درویشان برد، و به‌کار آمد.[2]

۱۷

دربارهٔ بخشایندگی او نه تنها بر مردمان، بلکه بر دیگر آفریدگان

۱ این نیز پیداست که : سگی دیدکه هفت بچه زاییده بود و سه روز بود که هیچ‌غذا نیافته بود و هرچه می‌دید، دهان بدان می‌برد و نزدیك به بیهوشی‌بود. ۲ زردشت چاره کرد و شتابان برای او نان برد، چون برد، سگ مرده بود.

۱۸

دربارهٔ اینکه زن خوبی را بنابرآرزوی خود و خواستِ پدر و مادرش برگزید و پیش‌ازآنکه زن شایستهٔ خویش را بیابد، نطفهٔ خویش را باکسی نیامیخت

۱ این‌نیز پیداست‌که: چون پدرش‌برای او زنی‌خواستگاری کرد، زردشت با زن به‌گفتگو پرداخت که : «روی به‌من بنمای»، تا چهره و هیئت و شکل او را

۱) Urwaitōdā در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷، این نام به‌صورت اُورواَیْتادِنْگ آمده است.

۲) تحت‌اللفظی: کارکرد، مؤثر واقع شد.

ببیند ونیز بداندکه چهرهٔ او خواستنی است یا نه. ۲ زن روی از او برگردانید. ۳ زردشت گفت:«کسی که دیدار از من بازگیرد، مرا حرمت نگزارد.»

۱۹

دربارهٔ اینکه پند را حتی از بدکاران وکودکان هم به‌آسانی می‌پذیرفت و می‌شنید و آنچه سودمندی آن پیـدا بود، می‌پذیرفت

۱ این نیز پیداست که: نزدگروهی آمدکه درآنجا به دانشِ بیشتر، نامی‌تر بودند و از ایشان پرسیدکه: «چیست که روان رابیشتر یاری می‌کند؟» ۲ گفتند که: «درویشان را پروردن وعلوفه به‌گوسفندان دادن وهیزم به‌آتش بردن و هوم به آب ریختن[1] و دیوان بسیار را باگفتار ستایش کردن ـ باآن‌گفتاری که دین نامیده می‌شود.» ۳ آنگاه زردشت درویشان را پرورد و به گوسفندان علوفه داد و به‌آتش هیزم برد وهوم را فشرد وبه آب (ریخت)، اما هرگز، به هیچ روی، دیوان را با گفتار ستایش نکرد.

۲۰

دربارهٔ رسیدن او به سی سالگی

۱ هنگامی که سی‌سال از زایش[2] اوگذشته بود، (این اتفاق افتاد:) (چهل و پنج روز گذشته) از روز آنیران[3] ماه اسفندارمد ـ در آن ناحیه[4] چهل و پنج روز

۱) درمراسم یَسنا شیرهٔ گیاه هوم را به چشمه‌ای می‌ریزند. نك به ترجمهٔ مینوی خرد ص ۱۰۴ و بعد.

۲) تحت‌اللفظی: بوش، ایجاد.

۳) اَنیران یا اَنَغران نام روز سی‌ام ماه.

۴) احتمالاً منظور نواحی شرقی ایران است.

گذشته از نوروز(به‌حساب می‌آمد) ــ، جشنی برگزار می‌شد که«بهارْ بود[1]»خوانده می‌شد. جایی به‌ویژه معین شده بود که مردمان از نواحی بسیار به‌آن جشن‌زار می‌آمدند. ۲ زردشت که برای‌رفتن به جشن‌زار در حرکت بود، در راه در دشتی تنها بخفت. ۳ درخواب دید که مردم گیتی ساز و برگ جشن را به سوی شمال نگاه داشته بودند، تا همهٔ مردم روی زمین در (ناحیهٔ) شمال پیدا شدند؛ بر سر ایشان میدیوماه پسر آراستای بود، ــ آراستای برادر پوروشسب،و میدیوماه پیشوای‌همهٔ مردم بود ــ آنان به‌پیش زردشت رفتند. ۴ این‌نشانهٔ این بود که نخست میدیوماه و سپس همهٔ جهان مادی بدو بگروند.

۲۱

دربارهٔ آمدن او به همْسخنی (اورمزد)

۱ پس از آنکه آن پنج‌روز جشن‌زار، ماه اردیبهشت بر او گذشت ، روز دی به مهر[2]دربامداد، زردشت برای فشردن هوم به‌کنار(رود) دائیتی رفت، که‌چون هم‌سخنی درکنار آن رود انجام شده است سروَر آبها است. ۲ آب‌به‌اندازهٔ‌چهار خانه بود، زردشت درون آن رفت. نخست آب‌تا قوزك پای اوبود، دوم تا زانوی او بود، سوم تا جای جدا شدن دو ران، و چهارم تا گردن. ۳ و این نشانهٔ‌آن‌بود که دین او چهار بار به اوج خود رسد وظهورآن با زردشت و اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس باشد.[3]

۴ چون از آب برآمد و جامه پوشید ، بهمن امشاسپند را به پیکر مرد

۱) منظور نخستین گاهَنبار ازگاهَنبارهای ششگانه است که مَدْیُوزَرِم نامیده می‌شد.
۲) روز پانزدهم ماه. روز پانزدهم اردیبهشت آخرین روز از گاهنبار بهاری است.
۳) نك به‌دینکرد، هفتم، فصل اول، بند ۵۱.

زیبای روشن و درخشانی دید که موهایش فرق داشت.[1] ـ چون فرق نشانهٔ دویی (= ثنویت) است ـ جامه‌ای که گویی از ابریشم بود، پوشیده بود که هیچ بُرِش و درزی در آن نبود، زیرا خود روشنی بود، و بالای او نه برابر زردشت بود.

۵ از زردشت پرسید که: «کیستی و از کدام خاندانی؟ آرزوی تو بیش از همه به‌چیست و کوشش تو برای چیست؟».

۶ پاسخ داد که: «زردشت‌سپیتمانم، و در جهان بیش‌از همه‌آرزوی‌پارسایی[2] دارم، خواست من این است که از خواست ایزدان آگاه شوم و چندان پارسایی کنم که آن را درجهان پاک[3] به من نشان دهند».

۷ بهمن به‌زردشت فرمان داد که: «به انجمن مینوان بالا رو.» ۸ اندازه‌ای را که بهمن به نه گام می‌رفت، زردشت به نود گام می‌پیمود، و چون نود گام رفته بود، انجمن هفت امشاسپندان را دید ۹ وچون به بیست و چهار قدمی امشاسپندان رسید، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان‌سایهٔ خویش را برزمین ندید. ۱۰ جای آن انجمن در ایران و در ناحیهٔ مغان[4] درکنار رود دائیتی بود. ۱۱ زردشت نماز برد و گفت که نماز به اورمزد، نماز به امشاسپندان، وفراز رفت درجای‌پرسشگران بنشست.

۲۲

دربارهٔ پرسش‌کردن زردشت

۱ زردشت از اورمزد پرسید که : «درجهان جسمانی برترین چیزها نخست

۱) موهایش از میان به دو بخش شده بود.

۲) نك به دینکرد، هفتم،فصل چهارم، بند ۴.

۳) منظور جهان اورمزدی است که عاری از ناپاکی اهریمنی می‌باشد و زردشت در آنجا به درگاه اورمزد و ایزدان بار خواهد یافت.

۴) درآذربایجان.

کدام است، دوم کدام و سوم کدام؟» ۲ اورمزد پاسخ داد که: «نخستین برتری اندیشهٔ نیک، دوم گفتار نیک و سوم کردار نیک است.» ۳ پرسید زردشت که: «خوب کدام است؟ بهتر[۱] کدامست؟ بهترین کدامست؟» ۴ اورمزد پاسخ داد که: «نام امشاسپندان خوب و دیدارشان بهتر و فرمانبرداری از ایشان ازهمه بهتر است؟» ۵ سپس وجود دو اصل[۲] و جدایی (آن دو را) در هر کاری نشان داد. گفت که: «از آن مینوها، آن مینویی که بدکار بود، کردار بد را برگزید ـ یعنی خواست اهریمن کردار بدبود ـ و مینوی افزاینده (= سپَنْدمینو)[۳] پارسایی را برگزید ـ اورمزد پارسایی را برگزید.»[۴] جدایی همهٔ کارهای روشنان[۵] را از تاریکان[۶] نشان داد ۶ و گفت که: «نه اندیشه‌مان باهم یکی است، نه خواست‌مان، نه گفتارمان، نه کردارمان، نه دین‌مان و نه هستی‌مان. هر که روشنی را برگزیند، جایش با روشنان[۵] است، و هر که تاریکی را برگزیند، جایش با تاریکان[۶] است.»[۷]

۷ در همان روز اورمزد سه بار خردِ از همه چیز آگاه را به زردشت فرا برد. در این گفتگوی نخستین، اورمزد آسمان را با روشنی و نور بزرگ بدو نشان داد، و با این نشان دادن، تاریکی را از دید او باز داشت تا در برابر آن تاریکی (به دشمنی) ایستد.[۸] ۸ و چهرهٔ خویش را که همانند آسمان بود نشان داد که سر

۱) در نسخه‌ها به اشتباه به جای بهتر، بدتر آمده است.
۲) منظور ثنویت یعنی عقیده به یك اصل خوب و یك اصل بد است.
۳) اهریمن تحت‌اللفظی به معنی «مینوی (= روح) بد» و سپَنْد مینو به معنی «مینوی افزاینده» است.
۴) این بخش از گاهان زردشت (یسن ۳۰ بند ۵) گرفته شده است که در آن سخن از گزینش دو مینوست.
۵) موجودات روشن، منظور موجودات اورمزدی است.
۶) موجودات تاریك، منظور موجودات اهریمنی است.
۷) برگرفته از یسن ۴۵ بند ۲.
۸) بخش اخیر جمله را این‌گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: به‌سبب دشمنی تاریکی (با او).

به اوج آسمان داشت و پای بر آسمان فرودین، و دست او به هرسوی آسمان می‌رسید. ۹ آسمان را همچون لباسی پوشیده بود و شش امشاسپند که هم‌بالای اورمزد بودند آشکار شدند، به‌گونه‌ای که به دنبال هم بودند و هر یك از دیگری به‌اندازهٔ یك انگشت کوچك جدا بود.[۱]

۱۰ امشاسپندان سه‌گونه آزمایش (دینی) را که در دین هست بدو نمودند: ۱۱ نخست از راه آتشها، و زردشت به سه گام: اندیشهٔ نیك و گفتار نیك و کردار نیك، پیش رفت ولی نسوخت. ۱۲ دوم فلز گرم بر سینه‌اش ریخته شد، و فلز در آنجا سرد شد؛ زردشت با دست آن را گرفت و به امشاسپندان سپرد.[۲]

اورمزد گفت که: «پس از (پابرجا شدن) دین پاك، هرگاه اختلافی در دین باشد، شاگردان تو (آن فلز گرم را) بردیگری ریزند و آن‌را به دست برگیرند و با این کار همهٔ جهان مادی (به دین) بگروند. ۱۳ سوم (شکم او) با کارد بریده شد و آنچه اندرون شکمش نهان(؟)[۳] بود، پیدا شد وخون بیرون‌آمد، اما دست‌بر‌آن مالیده شد[۴] و تندرست شد. ۱۴ همهٔ اینها نشانهٔ این بود که:«تو و همدینان تو،دین پاك را با وجدان دینیِ استوار می‌پذیرید، به‌گونه‌ای که با سوزش آتش و باریختن فلزگرم و با بریدن به تیغ از «دینِ بِهْ» برنگردید.»

۱) درمتن: «پیدا بود» درمعنی«مجزا بود، مشخص بود.»احتمالاً منظور فاصلهٔ امشاسپندان از یکدیگر است که بیانگر نزدیکی بسیار آنها به هم است. قرائت «انگشت کوچك»(در پهلوی«کِهْ») بر اساس نسخهٔ کپنهاگ است.

۲) تحت‌اللفظی: داشت ظاهراً در مفهوم «تقدیم داشت، سپرد».

۳) کلمه در متن به‌صورت هان نوشته شده و احتمالاً حرف«ن» از آغاز آن افتاده‌است.

۴) فعل به صورت مجهول به‌کار رفته است. احتمالاً فاعل زردشت است یا امشاسپندان.

دربارهٔ هفت گفتگوی دینی برابر با (شمار) هفت امشاسپندان که در هفت جای انجام شد

۱ نخستین گفتگو: چون زردشت «اورمزدی»[1] بود، درحالیکه تن‌اورمزدی داشت، برای هم‌سخنی به کنار رود دائیتی آمد.

۲ دوم : چون زردشت «بهمنی»[2] بود ، از پنج نوع جانور[3] که نماد این جهانی بهمن بودند ، هر پنج نوع در کوه اوسِنْد[4] به هم‌سخنی او آمدند. در آن روز ، پیش از آمدنشان به هم‌سخنی با اورمزد زبانشان گشاده شد و به زبان آدمی سخن گفتند ؛ از آبزیان ، نوعی ماهی به نام اَرْزُوه[5] ، و از جانوانی که در سوراخ می‌زیستند، قاقم سفید و سمور سفید، و از پرندگان، مرغ کَرْشِفْت[6] ودیگر انواع، و ازجانورانی که در دشت به سر می‌برند، خرگوش که راه‌آب را به ددان نشان می‌دهد؛ و از چرندگان، خَرُبز[7] سپید. آنان به سخن آدمی دین را از اورمزد پذیرفتند و به‌سروری انواع‌هفتگانهٔ جانوران گماشته شدند تاجانوران نیز به‌سخن خویش، تا آنجاکه دانایی و توان و نیرو دارند دین را تبلیغ کنند ؛ و به زردشت سخت اندرز فرمود که این پنج نوع جانور را نزنند و آزار ندهند ، و خوب نگاهداری کنند.

۱) یعنی متعلق به اورمزد بود.
۲) یعنی متعلق به بهمن بود.
۳) در متن «گوسفند» که در این بند توسعاً به معنی «جانور» گرفته شده است.
۴) اوسند (Usind) = اوسندام که جای آن را در آذربایجان دانسته‌اند (بندهش ، ص ۷۹ س ۱۱).

5) arzūh
6) karšift

۷ـ نوعی بز بزرگ.

۳ گفتگوی سوم: چون زردشت «اردیبهشتی»[۱] بود، آتشهای «مینوی» در کنار آب توجان (= تَجَن)[۲]، به هم‌سخنی با او آمدند. در آن گفتگو (چگونگی) خوب نگاه داشتن آتش بهرام[۳] و مراقبت و خشنودسازی همهٔ آتشها بدو نموده شد.

۴ گفتگوی چهارم: چون زردشت «شهریوری»[۴] بود، مینوی[۵] فلزات در روستای سرا[۶] (= سراب) که در مغان[۷] است، به هم‌سخنی با او آمدند و در بارهٔ خوب نگاه داشتن فلزات و دادن زین‌افزار به <...>[۸]، بدو اندرز دادند.

۵ گفتگوی پنجم: چون زردشت «سپندارمدی»[۹] بود مینوی[۱۰] کشورها (= اقلیمها) و نواحی و استانها و روستاها و ده‌ها چندان که لازم بود، (در کنار) سَدویس[۱۱] در (کنار) رود ارس[۱۲] ـ که در آن (سدویس) چشمه‌ای است که از اَسْنَوَنْد[۱۳]

۱) یعنی متعلق به اردیبهشت بود.

۲) متن: توچان، که توجان، توزان، تجان و غیره نیز خوانده می‌شود و جای آن مشخص نیست.

۳) آتش بهرام بزرگترین نوع از انواع سه‌گانهٔ آتشکده‌ها نك به احمد تفضلی، ترجمهٔ مینوی خرد، ص ۱۳۵.

۴) یعنی متعلق به شهریور بود.

۵) در اینجا مینو در مفهوم مجموع مینوهای فلزات به‌کار رفته است.

۶) احتمالاً سراب در آذربایجان. دیگر مترجمان و پژوهندگان آن را سرا به‌معنی «خانه» گرفته‌اند.

۷) در متن مگوان که املای تاریخی است برای تلفظ «مغان». دیگر مترجمان و پژوهندگان آن را میوان (؟) خوانده‌اند.

۸) ظاهراً متن افتادگی دارد.

۹) یعنی متعلق به سپندارمد بود.

۱۰) در اینجا نیز مینو درمفهوم مجموع مینوهای کشورها به‌کار رفته است.

۱۱) سدویس (Sadwēs) دریاچه‌ای اساطیری است که‌میان دودریای اساطیری فراخْکَرد و پوُدیک قرار دارد. اما از توصیف بعدی چنین برمی‌آید که در اینجا ظاهراً منظور ←

کوه بیرون‌می‌آید و به دایتی می‌ریزد ـ به هم‌سخنی با او آمدند و در بارهٔ مراقبت و خشنودسازی زمین، این اندرز را نیز دادند که: هردهی را گواهی راستین و هر روستا را داوری آگاه از قانون و هر استانی را موبدی راست‌کامه[1]، و هرناحیه‌ای را رَدی[2] پاك باید گماشت، و در سر همهٔ آنان مُغانْ اَندرزْبَدی[3] و موبدانْ موبدی را تعیین کرد و از این راه سروری اورمزد را پا برجاساخت.

۶ گفتگوی ششم: چون زردشت «خردادی»[4] بود، مینوی دریاها و رودها در کوه اَسْنَوَنْد به‌هم‌سخنی با او آمدند ودربارهٔ مراقبت وخوشنودسازی آب‌سخن گفتند.

۷ گفتگوی هفتم: چون زردشت «مردادی»[5] بود، مینوی گیاهان در (کنار) درَجین[6] تندرو، در کرانهٔ رود دایتی و جاهای دیگر به هم‌سخنی با او آمدند و (چگونگی) مراقبت و خشنودسازی گیاهان را آشکار کردند.

→

جای دیگر (یاچشمهٔ دیگری)است به همین نام.

۱۲) در متن دو واژهٔ ʾyls YMʾʾʾn آمده است که مترجمان و پژوهندگان دیگر در بارهٔ آنها حدسهایی ناپذیرفتنی‌عرضه داشته‌اند. به نظر ما باید آنها را Ēras Rōdān (مربوط به) «رود ارس» خواند.

۱۳) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۲.

۱) کسی که میل به راستی دارد.

۲) رَد به معنی رهبر وسرور دینی.

۳) یعنی مشاورمغان که ازسمتهای مهم دینی بوده‌است.

۴) یعنی متعلق به خرداد بود.

۵) یعنی متعلق به مرداد بود.

۶) Draǰin، دراوستا Dreǰā (وندیداد۱۹، بند ۴ و ۱۱) نام رودخانه‌ای است که هویت آن معلوم نیست.دربندهشن (ص۸۹ س ۲ : Dārāǰa) گفته شده که خانهٔ پوروشسب برساحل آن قرارداشته است. کلمهٔ زبال zibāl احتمالاً صفت آن است به معنی «سریع، تندرو»

۸ گفتگوی هفتم در درازنای زمستان که (مشتمل بر) پنج ماه است ، انجام شد، درمدت ده سال[۱].

۲۴

دربارهٔ به کمال رسیدن دین

۱ چون ده سال به سر رسید، میدیوماه پسر آراستای[۲] به زردشت گروید. ۲ زردشت پس از آنکه آن گفتگوها[۳] را داشت، بازبه هم‌سخنی با اورمزد آمد و گفت که: «به ده سال مردی را (به دین) آوردم.» ۳ اورمزد گفت که: «روزهایی برسد که‌کم باشند کسانی که شما آنان را به دین نیاورده باشید؛ این خود زمان برپا کردن رستاخیز در جهان است واین زمانی است که بجز دَهاك (= ضحاك) هر کسی ایمان آورد که «فرَشْگرَد» برپا شود، و دَهاك چون توبه نمی‌کند کشته شود.»

۴ درهمین گفتگو بود که چون از پیش اورمزد نزد سپندارمد[۴] آمد، دین را به طور کامل به‌خاطر سپرده بود[۵].

۵ پس از آن در دو سال کَوی‌ها و کَرَپ‌های گشتاسب بـه فرمان وی به دشمنی، سی‌وسه دروغ براوبستند ـ آن سی‌وسه دروغ نمودار سی و سه دینِ بد بود که به رقابت دین ایزدان آمدند ـ و بنا بر آنچه در دین آمده است، آن سی و

۱) منظور از «ده‌سال» مدت ده سال هم‌سخنی‌های زردشت با اورمزد است.

2) Mēdyōmāhī Ārāstāyān

۳) گفتگوهای هفتگانهٔ مذکوردرفصل قبل.

۴) سپندارمد : ایزدْ بانوی زمین . منظور این است که پس از ملاقات آسمانی به زمین بازگشت.

۵) تحت‌اللفظی: «در هوش خود ثبت کرد.»

سه بند نشانهٔ بستن [1] سی و سه قانون بد است بوسیلهٔ سی و سه ثوابی که از همه بهترند.

۶ جزئیات آن در دین آمده است: چون پیام‌آوریهای گوناگون و سرشت مینویی دین، مطابق با قانون، بـا گواهی سه امشاسپندِ دارای گفتار برتر، یعنی بهمن و اردیبهشت و آذربُرزین مهر[2]، که به صورت «گیتی» بر گشتاسب و اطرافیان ودرباریان ظاهر شدند، به گشتاسب نموده شد، او دین را از زردشت پذیرفت.

۲۵

دربـارهٔ آنچـه از نیکیهای زردشت از پیش آشکار گردید و چگونگی آنها ازطریق وحی ازسوی اورمزد به جهانیان نشان داده شد

۱ پس از ده سال[3]، میدیُوماه درنیستان بیشه‌ای که‌جای‌خرس و گراز است به دین آورده شود.

۲ پس ازبیست سال کَوَیگ(؟)[4] پسر کُندا(؟)[5] زاده شود.

۳ پس ازسی سال خیونان[6] به سرزمینهای ایران رسند و خوبْ نژادترین دختران را برده گیرند.

۱) جلوگیری کردن از.
۲) یکی ازسه‌آتش مهم دردوران ساسانی. در دینکرد، هفتم. فصل چهارم، بند۷۴ ازبهمن واردیبهشت وآتش مقدس نام برده شده است.
۳) ده سال پس از نخستین هم‌سخنی با اورمزد (در سی سالگی)، یعنی در چهل‌سالگی زردشت.

4) Kawīg(?)
5) Kundā(?)/ Kunyā(?)

۶) تورانیان به دستور ارجاسب خیونی.

۴ پس ازچهل‌سال، وهُونیم اوروشْتَران[1] زاده‌شود.

۵ پس ازچهل وهفت سال زردشت درگذرد که هفتاد وهفت سال وچهل روزدارد، درماه اردیبهشت روزخور[2]؛ با (محاسبهٔ) هشت ماه بهیزگ[3](روزمرگ او) به ماه دی، روزخوربرده‌شد. چنین است که آیین یَزِش[4] درماه اردیبهشت هم (انجام می‌گیرد).

۶ پس ازشصت وسه سال[5]،فرشوشْتَر[6]درگذرد.

۷ پس ازشصت و چهارسال، جاماسب درگذرد که پس از زردشت موبدِ موبدان باشد.

۸ پس ازهفتاد وسه سال، هَنْگ هورُوش[7] پسرجاماسب(درگذرد).

۹ درهشتادسالگی (دین)، اَسمُوخوَنْوَنْت[8] درگذرد.

۱۰ درهشتادسالگی (دین)، «بس وشیپای»[9] که آخت جادوگر[10] نیزخوانده

۱) Wohunim ī Ōrōštarān وهونیم پسراوروشتر.

۲) خور روزیازدهم هرماه است.

۳) یعنی هشت ماه گردان. در اوائل دورهٔ ساسانی، سالگرد درگذشت زردشت را در روز یازدهم اردیبهشت می‌گرفتند ولی در اواخر این دوره با تغییراتی که رسماً در تقویم داده شد، آذر را آغازبهارقراردادند و سالگرد درگذشت زردشت به یازدهم ماه دی منتقل شد. اما مراسم دینی در دوزمان براساس تقویم رسمی وعرفی برگزار می‌گردید.

۴) منظورازیَزِش، برگزاری سالگرد درگذشت زردشت است.

۵) متن: چهل وسه‌که به احتمال قوی، اشتباه است به‌جای شصت وسه یاشاید پنجاه وسه.

۶) Frašōštar پدرزن زردشت وبرادرجاماسب.

7) Hanghōrūš

8) Asmōxwanwant

۹) was wšyp'y :جزء اول به‌معنی «بس ، بسیار» وکلمهٔ دوم ناشناخته‌است.ظاهراً جمعاً صفت مرکبی است‌که نام یا لقب آخْت به‌شمارآمده است.

۱۰) Axt جادوگری‌که با یُوشْتِ‌فریان مباحثهٔ دینی‌کرده ومغلوب‌وی شده است و شرح آن دررساله‌ای پهلوی به‌نام یوشت‌فریان‌آمده است.

می‌شود، کشته شود؛ وازدینداران بزرگ شش تن ....[1] که عبارتند ازدو دخترزردشت به نامهای فرین[2] وسریت[3]، واَهْلَوْشتُوت[4]، پسرمیدیوماه، و سه تن دیگر که در دین[5] ازآنان نام برده شده است.

۱۱ درصد سالگی(دین)، از وُهونیم که درچهل‌سالگی دین زاده شده بود، سین[6] زاده شود، ودردویست سالگی (دین) با داشتن صدشاگرد درگذرد.

۱۲ درسیصد سالگی (دین)، روزچون شب شود.[7] سپس دین آشفته شود و فرمانروایی به‌لرزه افتد.

۱) ظاهراً فعلی حذف شده است مانند: کشته شوند یا درگذرند.

۲) نك به زادسپرم، فصل پنجم، بند ۱.

3) Srīt

4) Ahlaw-stūt

۵) درکتاب و روایات دینی.

6) Sēn

۷) تحت‌اللفظی: درروز «شبی»(= تاریکی) باشد.

بخش سوم

روایات پهلوی

روایات پهلوی

* ۱ چنین درجایی (آمده است) که: زردشت دین را ازاورمزد پذیرفت و درسی‌سالگی به هم‌سخنی با اورمزد رسید. ۲ دین را هفت بار[1] پذیرفت. ۳ نخست درایرانویج[2] پذیرفت، درآذربایجان پذیرفت؛ وده سال در هم‌سخنی اورمزد بود. ۴ درآن ده سال بدی وبند وزندان بسیاری‌را که گنّامینو (= اهریمن) برای او آفرید، تحمل کرد. ۵ (اهریمن) چنین گفت که: «دین را مستای»[3] وچون ایستادگی کرد[4]

* مطابق چاپ دابار (Dhabhar)، ص۱۳۷ تا ۱۳۸ و ۱۳۲ تا ۱۳۳ و ۱۳۹ تا ۱۴۱.
شماره‌گذاریها مطابق این چاپ است.

۱) تحت‌اللفظی: «نیز تا هفت‌بار». زردشت هفت باربه پیشگاه اورمزد باریافت وبا او هم‌سخنی کرد و این هم‌سخنی ده سال به درازا کشید و در پایان آن زردشت دین را ازاورمزد پذیرفت. نك به دینکرد، هفتم، فصل۴، بند ۱ و روایت جیهانی درملل‌ونحل شهرستانی، ص ۶۰۲ به بعد، که ترجمهٔ آن پس ازاین خواهد آمد.

۲) مرکز اصلی ونخست ایرانیان. دردورهٔ ساسانی ایرانویج را آذربایجان می‌دانستند.

۳) درمتن «استای» آمده است که ظاهراً تصحیف «مستای» یا «ابازستای» است (نك به وندیداد ۱۹، بند۶). زیرا اگرآن را «ستای»(ستایش کن) بخوانیم، معنی جمله منطقی به‌نظر نمی‌رسد، زیرا منطقی نیست که اهریمن از زردشت بخواهد که دین را ستایش کند. موله، ص۲۳۸، فاعل فعل راگشتاسب گرفته است که آن نیز منطقی به‌نظر نمی‌آید.

۴) تحت‌اللفظی: «ایستاد». شاید تصحیف «ستایید» (= ستود) باشد.

نهانْ‌جامهٔ[1] او را دزدید[2] واستخوان مردمان را در انبان زردشت نهاد و به مردمان (گفت) که: «زردشت نه‌چنان(کند) که شما کرده‌اید، ازاین رو، نهانْ‌جامهٔ پرستش دارد[3]. او یك مرده‌کش است.» زردشت به این دلیل که به‌یادش بود که (خود) چه درانبان نهاده است، آن‌را وارونه کرد و بر زمین انداخت؛ سر و دست و پای مردمان ازانبان فرو افتاد. ۶ او را به سی وسه بند بستند[4] و[5] گرسنگی و تشنگی چنان براو(چیره) شد که توان و زور و نیرو و بینایی و شنواییش بیرون رفت.

۷ [۱۶][6] پس از آن به نزدیك گشتاسب آمد ودو سال به خواندن گشتاسب به دین پرداخت. به‌گشتاسب گفت که:« دین را بپذیر، چه اورمزد و امشاسپندان ودیگرایزدان کامشان این است که تو بر دین بایستی (= به دین بگروی).»

۸ [۱۷] وگشتاسب‌گفت که: «اگربرای اسب یا خواسته‌آمده‌ای هرچه ترا

---

۱) احتمالاً همان پیراهن سفید (= سدرهٔ) زردشتیان است. ظاهراً اهریمن‌با دزدیدن‌این جامه خواسته است که اورا در برابرحوادث بد بی‌دفاع کند. واژه‌ای که ما آن رانهان خوانده‌ایم، درمتن به‌صورت hᵓn آمده است. می‌توان آن را هزوارش any بـه معنی «دیگر» نیزگرفت که دراین عبارت به نظر ما مناسبتی ندارد. نیزنك به دادِسْتان دینیگ، ص ۱۲۵ س ۸.

۲) این‌کلمه به‌صورت dwzyt نوشته شده است. ماآن را duzzīd خوانده و «دزدید» معنی کرده‌ایم، دیگران آن را dūzīd خوانده و «دوخت» معنی کرده‌اند. چنین مـادهٔ ماضی ازدوختن نه درپهلوی متداول است ونه درفارسی. موله زردشت را فاعل این فعل می‌داند.

۳) احتمالا منظور این است که اهریمن به مردمان می‌گوید که برتن داشتن این نهانْ‌جامه (= سدره) ازسوی زردشت با آنچه درآیین پرستش خود به‌جای می‌آورند، متفاوت است.

۴) مقایسه‌کنید با زادسپرم، فصل ۲۴، بند۵.

۵) از اینجا به‌بعد بخشی از بند ۱۵، فصل ۴۶، ص ۱۳۲ روایات پهلوی است. ما تا بند ۲۰ ازهمین فصل را دراینجا نقل می‌کنیم.

۶) شمارهٔ داخل کروشه بـا شمارهٔ بندهای فصل ۴۶ . ص ۱۳۲ روایات پهلوی مطابقت دارد.

باید بستان وازاینجا برو.» ۹ [۱۸] دیگرباره زردشت گفت که: «دین را بپذیر.» و گشتاسب گفت که: «گناهکاری من چنان است که اگر هم دین را بپذیرم، برای روانم هیچ نیك نباشد[۱]. زیراکه درنخستین کارزارشش‌هزار ودر دومی پنج‌هزار و درسومی پنج‌هزار(نفر) را کشته‌ام. دیگراین که هنگامی که‌کارزار (دیگری) کردم، درنخستین (تاخت وتاز) یك‌هزار ودر دومی ده‌هزار و در سومی یك‌هزار(نفر) را کشتم.»

۱۰ [۱۹] زردشت گفت که: «درکشتن آنان (ترا) هیچگونه گناهی نیست، چون آنان گرگ‌زادگان بودند، ترا نیك باد که‌آنان را کشتی.» [۲۰] باردیگر گفت که: دین را بپذیر....[۲] ۱۱ [۳] گشتاسب پس ازآن هم دین را نپذیرفت.

۱۲ پس اورمزد «بهمن» و «اردیبهشت» و آذربُـرزین‌مهر را بـه خانهٔ گشتاسب فرستاد.[۴] ۱۳ (آذربُرزین مهر)[۵] به گشتاسب گفت که: «دین را بپذیر، چه اگر دین را بپذیری ما همه بر تو آفرین[۶] خوانیم کـه فرمانروایی و پادشاهی دراز وزندگی دیرپای[۷] بیابی، ترا پسری دهیم به نام پشوتن که آسوده از مرگ و پیری است[۸]. اگر نپذیری، در هوا به کرکسها بفرماییم تا گوشتت را بخورند و استخوانهایت به زمین افتد[۹]. ۱۴ آنگاه نیزدین رانپذیرفت.

۱) یعنی سودی برای روانم ندارد.
۲) ازاینجا به‌بعد مطالبی آمده است که به زندگی زردشت ارتباطی پیدا نمی‌کند،ازاین رو ازنقل آنهاصرف نظر شد.
۳) ازاینجا به‌بعد مجدداً ازفصل۴۷ بند ۱۱؛ ص۱۳۹ روایات پهلوی نقل می‌گردد.
۴) مقایسه‌کنید با دینکرد، هفتم، فصل۴ بند ۷۴ وزادسپرم، فصل ۲۴ بند ۶ و زراتشت نامه.
۵) به‌قیاس دینکرد، هفتم، فصل۴، بند۷۷، فاعل این فعل را آذربُرزین‌مهر گرفتیم.
۶) منظوردعاکردن است.
۷) تحت‌اللفظی: دیرزیستنِ جان، یعنی جان تو زندگی درازی داشته باشد.
۸) پشوتن ازجاویدانان زردشتی است.
۹) مقایسه‌کنید با دینکرد، هفتم، فصل۴، بند۸۲.

۱۵ اورمزد نَریوسنگ[1] را فرستاد که: «پیش اردیبهشت برو و این را بگو که منگ در می کن و به گشتاسب ده.» ۱۶ اردیبهشت همان‌گونه کرد. ۱۷ چون خورد در جا بیهوش شد. روانش را به گرزمان[2] بردند و ارجمندی پذیرفتن دین را بدو نمودند. ۱۸ چون از بیهوشی به در آمد، به هوتوس[3] بانگ کرد که: «زردشت کجاست تا دین را بپذیرم؟[4]» ۱۹ زردشت آن بانگ را شنید، فرازشد و گشتاسب دین را پذیرفت ۲۰ همهٔ رمه‌ها و ستوران و همهٔ آتشهای سوزان و همه مینوهای خانه ۲۱ چون گفتارزردشت را هنگامی که به گشتاسب دین می‌آموخت شنیدند، شاد شدند. پس گشتاسب زردشت را به‌موبدانْ موبدی گمارد. ۲۲ سی و پنج سال موبدان موبدی کرد. ۲۳ بعد توربرادَرُوریش به شکل گرگ درآمد و زردشت را بکشت، ۲۴ و آن بدکار در همان‌جا به بدترین مرگ مرد. ۲۵ فرجام زردشت درماه دی روز خور[5] بود.

۱) نریوسنگ یکی از ایـزدان است و از وظایف این ایزد وحی‌دین است.
۲) بهشت برین.
۳) زن‌گشتاسب.
۴) مقایسه کنید با دینکرد، هفتم، فصل۴ بند ۸۶.
۵) یازدهمین روز از هرماه. نك به زادسپرم، فصل۲۵ بند۵.

بخش چهارم

وجر کرد دینی

وِجَرکَرد دینی*

۱ یکی اینکه: من، میدیوماه، پسر آراشت[1] و شاگرد آشو زردشت‌ام. زردشت سپیتمان از تخمهٔ پوروشسب بود و پوروشسب و آراست هردو برادربودند. چونکه مینُوی ِ آسْنْ‌خرد[2] در اندیشهٔ من جایگزین بود، خواستم که دلیل زایش و پیدایی پیامبر آشو زردشت سپیتمان را اثبات کنم و آن فره بزرگ و دانایی و آگاهی و معجزه[3] و بایستگی او را آنگونه که به‌چشم می‌آمد و خویشتن به‌چشم روشن دیدم به صورت نوشته‌هایی بنویسم.

۲ یکی اینکه، در آن زمان که آشوزردشت از مادر بزاد، من به سن بیست و سه سالگی[4] رسیده بودم. به دانش آگاه (بودم) و از هیربدان خردمند فرهنگی آراسته به همه چیز را به دست آوردم[5] و آنچه از وَرْج و خرد و معجزه گریهای

* مطابق کتاب وجرکرد دینی (وزرکرد دینی)، ص ۲۶ تا ۴۹. شماره‌گذاریها مطابق چاپ موله ص ۱۲۲ تا ۱۳۵ است.

۱) در اینجا و در موارد بعدی، این کلمه به صورت «آراسپ» آمده است.

۲) یعنی خرد ذاتی و غریزی.

۳) در متن فرجود که واژه‌ای دساتیری است.

۴) در متن بیست و سه؛ موله آن را پانزده می‌خواند.

۵) در متن: بهره گرفته.

زردشت به چشم دیدم و آنچه در میان مردمان ایران و دیگر شهرها درفرمانروایی کی‌گشتاسب در بارهٔ آن پیامبر مورد باور بود ، با دلیل نوشتم . نیایش به پیامبرِ پیامبران آشو زردشت سپیتمان.

۳ دربارهٔ آنچه از هنگام زایش آن فره‌مند در اینجااز مادر (روی داد) که پس از سه هزارسال‌بودن در دوران مینویی، آنجاکه همه راستی و خوبی بود، و (پس‌از) سه هزارسال‌بودن در دوران‌گیتی که راستی و دروغزنی‌به‌هم‌آمیخته بود، یعنی پس از این سه‌هزار سال، فرَوَهْر سپیتمان زردشت را به‌گیتی فرودآوردند.

۴ چنین‌گویم : در اینجا نخست سزاوار است برشمردن تخمهٔ زردشت و پدران و پیشینیان ورجاوند نامی‌او.چنین‌است که اشو زردشت از تخمهٔ پوروشسب بود و...[۱]

۵ این نیز به‌دانش و بینش‌روشن نوشته شده‌است که دوغدو مادر زردشت بود. از آمیزش با پوروشسب باردار شد و اشو زردشت در شکم او ماند. پس‌از آنکه پنج ماه و بیست و یك روز از آن[۲] سپری شد تا سه روز (مانده به زایش او) در خانهٔ پوروشسب ، همانند خورشید و ماه ، همیشه روشنی می‌تافت . دوغدو از این شگفتی به شگفت آمد . سپس نیرو و فره پیامبری را که زردشت داشت، درخواب[۳] دید وپیش خواب‌گزار[۴] رفت و آنچه دیده بود پرسید. خواب‌گزار پاسخ داد که فرزندی که بدو باردار هستی، پسر نامی و پاکی است که از تو زاده شود. سالار نیکان و شکست دهندهٔ بدان و جادوگران باشد وجهان را به‌آیین و دینِ بهی آرد و تو به شادی وخوشی خواهی رسید.

۱) در اینجا نسب‌نامهٔ زردشت می‌آیدکه مطابق جدول دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۰و زادسپرم، فصل هفتم، می‌باشد.

۲) یعنی از بارداری دوغدو.

۳) مولە کلمه‌ای راکه ما خواب ترجمه‌کردیم، «من» گرفته است.

۴) موله کلمهٔ خوابگزار را دوکلمه گرفته است: «من» و «وچار» (گزارش).

۶ چنین بیان می‌دارم که: از فرمانروایی لهراسب شاه صدو ده سال به‌انجام رسید که در روز خرداد و ماه فروردین در زمان....[۱]، یعنی بامدادان زردشت از شکم دوغدو بیرون آمد و در همان زمان، در هنگام زایش بخندید. از آن معجزه و فره، سه زن جادوگر وخویشان وهمسایگان که به‌یاری دوغدوخوانده شده بودندوپیرامون ایشان نشسته بودند، ترسیدند و گفتندکه:«این چیست؟. آیا ازبزرگی و وَرْج است یا از خوار شمردن (ما)؟» پس‌به شتاب به خانهٔ خویش رفتند و به آن جادوگران آگاهی دادند. همه بدعت‌گذاران با ترس و بیم‌برای نابودی‌زردشت چاره‌نمودند. پوروشسب اورا به فرخی زردشت نام نهاد.

۷ دیگر اینکه این وَرْج و فرّه شگفت را پس از زادن زردشت به چشم خویش دیدم : هنگامی که دُوَرَسْرَو بداندیش از خندیدن زردشت آگـاهی یافت مبهوت شد و در همان زمان به‌خانهٔ پوروشسب آمد و تن زردشت را دید. اورا با دست چپ گرفت و بادست راست نیشتر[۲] تیز براو برد. دست آن بداندیش خشکید[۳] و بیمار شد و تن زردشت را از دست فراز هشت و پراز اندوه و شکست خورده بازگشت. این معجزهٔ شگفت درهمه جا پذیرفته شد.

۸ در اینجا این معجزه را بیان می‌دارم که: دُوَرَسْرَو از روی کین، خشمگین و پرترس، به‌آن جادوگران فرمود که: «تخمهٔ[۴] آتش آورید و آتش بیفروزید و آن تن زردشت را در آن بیفکنید.» جادوگران همانگونه کردند. به‌یاری آفریدگارمهربان یك مو از تن پاکیزهٔ او کم نشد وآتش سوزان چون آب شد و هیچ رنج و آزار

۱) در متن کلمه‌ای آمده است که قرائت آن روشن نیست و احتمالاً به معنی سپیده‌دم و مترادف بامدادان است.

۲) موله این کلمه را «اَشْتَر» خوانده است و آن را با تردید «سوزن» معنی کرده است. به‌نظر ما کلمهٔ «اشتر» تصحیف نیشتر است.

۳) موله این کلمه را شکست خوانده است.

۴) احتمالاً منظور از تخمهٔ آتش، مادهٔ آتش و هیزم است.

ازآن نرسید. دوغدو و پوروشسب پسر را در جای‌ندیدند. (دوغدو) به‌پوروشسب چارهٔ‌کار راگفت و اورا آگاه کرد. پس دوغدو تن زردشت راکه درآتش سوزان بود بیرون‌آورد وآفریدگار را سپاس کرد.

۹ و یکی اینکه بزرگی آن بزرگ را روشن کنم: آتش تن زردشت را نسوزانید. از اینکه آتش تن زردشت را نسوزانید، دُوَرَسْرَو بداندیش آگاهی یافت و برای‌ازنو نابود کردن‌او، به‌سوی‌او تاخت‌و گفت:«بدن‌زردشت‌را در گذرِدشوار گاوان‌بسیار بیفکنند تاگاوان به‌یک‌باره بروند و زیرپای‌آنها لگدمال شود.» جادوان چنان کردند. پوروشسب و دوغدو پسر را در جای ندیدند و خروشیدند. ما خویشاوندان برای یاری او به هرسویی آمدیم و در گذرگاه گاوان دیدیم که از لطف اورمزد، گاو بزرگی ــ یعنی که در میان گاوان از دیگر گاوان، بزرگ شاخ‌تر بود ــ و پرنیرو و مانند پیل بود، همچون پیشوا پیش تاخت و پیش‌زردشت ایستاد و همه روز مهربانی[1] و پاسداری کرد. ــ یعنی گاوان را از او بازداشت ــ. پیش از همه آنجا رفت و آخر از همه دور شد. پوروشسب و دوغدو و نیز ما خویشاوندان به‌سبب فرزند دوستی‌ازسویی‌بدانجا می نگریستیم. تن زردشت را از گذر گاوان برداشتیم و پوروشسب از اینکه گاوان آن تن را لگدمال نکردند خشنود بود.

۱۰ و این را نیز بیان‌کنم که چون گاوها اورا نکشتند، بزرگی‌زردشت‌افزون شد وآگاهی به جادوگران رسید و بار دیگر(دُوَرَسْرَو) با آیینی نو برای میراندن زردشت چاره‌کرد و به جادوگران فرمود که اورا برسر راه اسبان افکنند و اسبان بسیار را به‌آن‌آبخور بتازانند و او به‌زیرسم اسبان لگدمال شود. جادوگران چنین کردند. پوروشسب‌و دوغدو پسررا برجای‌ندیدند، بسیار خروشیدند وماخویشاوندان به‌یاری او به هرسویی آمدیم تا او را درگذر تنگ اسبان دیدیم و اسب سُم‌داری

۱) در متن: «آمرزید».

که‌سم‌او ستبرتر بود و زردگوش و پیشوای اسبان بود به‌پیش تاخت و پاس‌زردشت داشت. وقتی همهٔ اسبان رفتند او آخر از همه رفت و ما تاختیم و تن زردشت را که بدون رنج و بدون آزار بود برگرفتیم.

۱۱ بزرگی دیگری از آن بزرگ را بیان کنم: سالار جادوگران از لگدمال نکردن اسبان آگاه شد و دوباره با اندیشهٔ بد، آیینی نو برای نابود کردن زردشت چاره کرد و فرمان داد که تن زردشت را در سوراخ گرگی که بچه‌هایش کشته شده‌اند بیفکنند تا گرگ برسد و بچه‌های خود را کشته بیند و تن زردشت را به کین بچه‌گرگان باخشم بدرد. جادوگران چنین کردند. چون پوروشسب و دوغدو پسر را برجای ندیدند بسیار خروشیدند و بانگ کردند. ما خویشاوندان ناخشنود بودیم و به‌یاری رسیدیم و به هرسو حرکت کردیم تا درخانه‌ای روستایی، درمیان گیاهان دیدیم که‌گرگان ِ آزاررسان در پیش تن زردشت نشسته‌اند و زردشت پای به‌زنخ[۱] گرگان زد که دهانشان[۲] یکی بردیگری فرود آمد، پس گرگان ناامید از آن جای برتاختند و تن زردشت را برگرفتیم و به آن گونه معجزه و شگفتی بسیار از اَشو زردشت پیش از پیامبری به پیدایی رسیده است. هرچه به‌نظر خویش لازم دیدم، نوشته شد.

۱۲ یکی این‌که: بخشی ازبخشهای بسیاری از وَرج وفره و معجزهٔ زردشت را بیان می‌دارم: چون زردشت به سن پانزده سالگی رسید به پرستش ایـزدان و امشاسپندان کوشاتر بود وازسروش[۳] آگاه بود و اخلاق خودرا می‌آراست[۴] ــ یعنی تن‌را ازنشانهٔ بد وآرزو وشهوت و آز ونیاز وخواب ِبیش‌ازاندازه وخودخواهی و

۱) موله این‌کلمه را «زانو» خوانده است.

۲) یعنی آرواره‌هایشان. درمتن ضمیرمفرد (ش)آمده‌است که احتمالاً مرجع آن مادر بچه گرگهاست.

۳) سروش ایزد پیام‌آور است. منظور اینست که از سروش پیام دریافت می‌کرد.

۴) تحت‌اللفظی: ویراستن خیم.

فریفتاری و کین‌ورزی و غیبت حفظ می‌کرد ـ و آفریدگار اورمزد را می‌شناخت. اندیشهٔ نیك را پیراسته می‌کرد و از آنچه به او رسیده بود خرسند بود. از گذرا بودن مال گیتی آگاه بود و فرجام تن را خوب به‌یاد داشت و درهرزمان و به هرگونه‌ای در نیایش آفریدگار مهربان کوشاتر بود و وظیفهٔ خود را در داد ودهش به‌درویشان و ارزانیان (= مستحقان) انجام می‌داد و به‌کامل‌اندیشی و پرستش دربرابر ایزدان، مهر و علاقه یافت و با نیك[1] کامگان بود.

۱۳ یکی این که: از ورج وفره و آراستگی اخلاق[2] ومعجزهٔ زردشت، به‌آن جادوگران و ستمکاران و دیوپرستان و بدخیمان، بیم و رنج و آزار و ناامیدی افزوده شد. آنها به‌ترس افتادند. زیرا از پیش، (از آمدن زردشت) آگاهی داشتند. چون کیخسرو از طریق سروش ، و افراسیاب تورانی ، منوچهر و لهراسب شاه (به‌آنان) آگاهی داده بودند. چنین پیدا بود که لهراسب‌شاه به تن‌بسیار رنجور بود و پیش آتش به پرستش ایستاد. از فره آتش، آواز خوش مینوی کردارِ شفابخشی چنین بیان داشت که: «ای لهراسب‌شاه خشنودباش که چارهٔ رنج ودرد تو، زردشت سپیتمان، آرایندهٔ پارسایی است که در زمان‌فرمانروایی فرزند تو گشتاسب، به‌پیامبری خواهد آمد.»

۱۴ یکی این که: همهٔ جادوگران و دُوَرَسْرَو و برادَروگ، بر زردشت کین و خشم بردند و در تباه کردن و میراندن (او) چاره‌ای نتوانستند کرد. برزردشت ونیز برما خویشاوندان برای‌ستمکاری و آزردن و میراندن تاختند وما درآن بدبختی شریك[3] بودیم.

۱۵ چون زردشت به سن سی سالگی رسید. با (من) نیازمند که میدیوماه

---

۱) در متن کلمه d'šk آمده است که ظاهراً تصحیف wyhyh به معنی «نیکی» است.

۲) در متن ویراستن خیم.

۳) در متن هَمْدادِسْتان.

هستم، از بدی دُورَسْرَو سخن گفت وفرمود که از ستمگری دهخدایان[1] وجادوگران می‌خواهم با همهٔ خویشان و پیوستگان و زنان به‌یك باره، به‌فرمان سروش، به‌سوی ایران شهر بروم تا آسایش و امنیت بینم. سخن زردشت به نظر من شایسته‌تر و پذیرفتنی‌تر بود. به‌خشنودی وموافقت، همراه همهٔ خویشان و زنان و پیوستگان، به سوی ایران رفتیم. چون پیش آبی بزرگ به نام آب‌یك[2] که‌چون دریایی بود آمدیم کشتیبانان نپذیرفتند که ما را از آب عبور دهند. برای رهایی از آن سختی، زردشت پیش اورمزد، هردو دست بالا داشت و به‌کامل اندیشی نماز برد. در همان زمان منظر روشنی، روشنتر از ماه وستاره از آسمان تا به‌زمین فرودآمد[3] و جهان را روشن کرد و آوازی مینوانه آمد که: «ای سپیتمان زردشت، علاقهٔ بزرگ ترا خواهم، در برابر آن سختی با خویشاوندان از آب دریا برو و بی‌بیم باش.» پس زردشت به‌سبب‌نیرومندی وپیروزگری به‌پیشوایی‌رفت‌وما نیز ازپس‌او عبور کردیم. آب دریا دوپاره‌گشت و پل‌پهنی نمودار شد. در روز انیران[4] درآخر ماه سپندارمد به ایرانشهررسیدیم. جشن فرخ بود. برآن جشن شادی کردیم. پس کشتیبانان بر اثر این معجزه سخت پشیمان شدند.

۱۶ این را بیان می‌دارم که: چون باردیگر به‌فرمان‌سروش عبور از رودخانه پیش آمد، زمانی که زردشت از آن رود، یعنی رود وِه دایْتی می‌گذشت به من که میدیوماه هستم‌گفت: «مردی مینوی‌منظر را از سوی نیمروز، به‌چشم‌دیدم. او بهمن بود. به‌لطف فرمودکه:«ای زردشت ازآب وه‌دایتی زود برو تا چیزهای مینوی و وَرْج و فره اورمزد را ببینی. چه من بهمن هستم و تو پیامبر آفریدگار

۱) منظور فرمانروایان‌ناحیه است.

۲) در زادسپرم فصل‌چهارده، بند۱، نام این رودخانه«هان» آمده است.

۳) در متن: ul mad یعنی بالا آمد.

۴) روز سی‌ام ماه.

مهربانی.» چون زردشت این سخن را به من گفت، در دل خشنود شدم. پس زردشت بالا رفت وازآن رود، یعنی از آب‌دایتی، با یك حرکت گذشت. به‌یاری بهمن ونیروی پارسایی و راست‌گفتاری به آن برترین جهان رفت و به هم‌سخنی آفریدگار اورمزدِ از همه چیز آگاه تا ده سال در میان آن مینوان و امشاسپندان بود.

۱۷ و پس از ده سال به روز خرداد و ماه فروردین، آشو زردشت سپیتمان با وَرْج و فره پیامبری از مینو به این گیتی مادی، (نشسته) بر آن اورنگ[۱] زرین که کاملاً مزین و روشن همانند خورشید و ماه بود، فرود آمد. بامداد از آسمان برخانهٔ گشتاسب شاه فرود آمد. ما وهمهٔ مردم این چیزشگفت را به‌چشم‌خویش دیدیم که سقف[۲] خانهٔ گشتاسب شکافت ـ یعنی دو پاره شد ـ و زردشت از اورنگ زرین با درخشندگی مینوی، ازآن راه به پیش تخت‌گشتاسب آمد. همهٔ مردمان و گشتاسب شگفت‌زده‌تر شدند که زردشت پیامبر با وَرْج و فره مینوی ازآن‌اورنگ به زیرآمد وبه‌پیشگاه زرین نشست و سه چیز باخود داشت: کُراسهٔ[۳] اوستا، آتش بُرزین‌مهر ودرخت سرو. هرسه را درآنجا نهاد و این‌همه شگفتی را به‌نظرخویش دیدم که گشتاسب شاه چون این همه ورج و فره و نیرو را دید پرسید: «کیستی واز کجا آمده‌ای؟». زردشت گفت که: «آفریدگار نیكِ افزاینده، مرا به پیامبری برتو فرستاده است که راهنمای تو باشم و ترا به‌راستی و پاکی و پارسایی کردن معتقد کنم.» پس آتش‌سوزان را برداشت و به دست گشتاسب‌داد و گشتاسب آن‌رابه‌دست جاماسب و اسفندیار ودیگران داد که دست هیچکس را نسوزاند. سپس آن آتش را بر دادگاه[۴] نشاند. اما آن درخت سرو را بر زمین کاشت. چون بالا آمد،

۱) به معنی تخت. مولف آن را به معنی شکوه و جلال گرفته است.

۲» در متن آشکوب.

۳) کُراسه به معنی دفتر...مولف آنرا به‌نحوی تغییرداده و بیست و یك نَسك خوانده است.

۴) دادگاه یعنی جای خاص آتش.

هر برگ که از شاخ می‌رویید بر آن برگ به‌فرمان اورمزد مینوانه به سخن پاك نوشته شده بود که: «ای گشتاسب، دین را بپذیر.» همهٔ مردمان جهان ازاین معجزهٔ شگفت به‌شگفت آمدند و آتش بُرزین‌مهر وَرجاوند و پیروز بدون هیزم و بوی[1] به خودی خود سوزان‌بود و آب‌وخاك بر آن اثر نداشت. از این معجزهٔ بسیارشگفت که به‌چشم دیدیم، گشتاسب به‌دین ایمان آورد.

۱۸ معجزهٔ بزرگ (دیگری از) آن بزرگ را بیان می‌دارم که روزی پای و دست اسب سیاه کی‌گشتاسب، اندرون شکم او ناپیدا شد. دانایان و پزشکان نتوانستند چاره‌ای کنند و زردشت براثر دشمنی بدخواهان، کافران و همهٔ بدگویان‌در زندان بود وچیزی‌نخورده بود. کی‌گشتاسب به‌خرد غریزی دانست که: «به‌علت آزردن پارسایان و یاران ایزدان است که این بدی به‌اسب من‌رسید و دست و پای اسب من ناپیدا شد. چارهٔ آن آشو زردشت است.» پس زردشت پیامبر را از آن زندانگاه خواست و به او مهربانی کرد و از کارخویش پشیمان‌شد و زردشت از وَرْج و فره اورمزد، دست‌وپای اسب سیاه را بیرون آورد. گشتاسب خشنود شد. جاماسب و اسفندیار و فرَشُوشْتَر وپشوتن و من که میدیوماه هستم، دینِ بِه‌پاك را پذیرفتیم وشایستهٔ شاگردی او شدیم.

۱۹ یکی این که: روزی کی‌گشتاسب شاهنشاه برای آزمایش معجزهٔ پیامبری زردشت ازسوی ایزد، خواست که: «من خود بی مرگ و بی پیری باشم. و برتن من کارد و نیزه کارگر نباشد و همه راز آسمان را هرچه بود و هست و بعد از این خواهد بود، بدانم وبرترین جهان پارسایان[2] را در زندگی ببینم.» زردشت گفت: «از این چهار چیز، یکی را برای خویشتن بخواه وآن سه خواستِ دیگر را برای سه کس دیگر. آفریدگار آن چیز برتر را به‌شمادهد.» پس کی گشتاسب‌خواست

۱) منظور چوبهای خوشبو که بر آتش نهند.
۲) یعنی بهشت.

که‌در زندگی، برترین جهان‌را ببیند و برای خویشتن(این‌را)پذیرفت. اشوزردشت به یاری اورمزد خدای، به‌روز مینویی مانْتْرسْپَنْد[1]،ماه سپندارمد، گیاه برسُم[2] را گسترد و درُون یَشت[3]. بر آن درون ، شیر، گل، می و انار نهاد. پس ازستایش و نیایش آفریدگار مهربان می دعاخوانده را به‌گشتاسب داد تابه‌خواب شد وبرترین جهان را دید وگل‌را به‌دستور[4]او جاماسب داد و اورا ازآنچه‌هست وبود وخواهد بود(ازطریق) همهٔ ستارگان[5] بیاگاهاند. انار را به اسفندیار بخشید.اسفندیار سخت تن[6] شد، به طوری‌که کارد تیز برتن او اثر نمی‌کرد. بـه پشوتن پسر گشتاسب شاه شیرِ دعا خوانده داد . در همان زمان او بی‌مرگی و بی پیری یافت ـ یعنی بی‌مرگی‌یافت ـ پس گشتاسب‌شاه بردین به مزدیسنان بی‌گمان شد و آشو زردشت سپیتمان را به‌پیامبری پذیرفت و دینِ بِهِپاك مزدیسنان را درجهان رواج داد و به‌این صورت، معجزه‌های‌بسیار ازآن فره‌مند پیامبر زردشت به چشم خویش دیدم. اندك از بسیاران به‌راستی نوشته شد. آفریدگار روان بزرگ اورا بیامرزاد.

۲۰ یکی اینکه به‌چشم خویش چنین دیدم‌که آن روز چهار امشاسپند یعنی بهمنِ آشتی‌خواه و اردیبهشتِ انجام دهندهٔ پارسایی و آذر خورَه[7] و آذرگُشنسب، به‌گواهی آن راست پیامبری اَشو زردشت به‌پیشگاه کـی‌گشتاسب رسیدند و از

۱) روز بیست و نهم ماه.
۲) برسُم دسته‌ای ازگیاهان به‌ویژه شاخ انار است‌که هنگام اجرای آیینهای دینی در دست می‌گیرند.
۳) اجرای مراسم درون. درون یکی از آیین‌های دینی است‌که درطی آن برنان و گوشت و شیر... دعا خوانده می‌شود. نك به احمد تفضلی،ترجمهٔ مینوی خرد، ص۱۱۳.
۴) یعنی‌وزیر.
۵) احتمالاً منظور این است‌که از طریق ستارگان حوادث را پیش‌گویی کند.
۶) موله این‌کلمه‌را «یشْت‌تن» خوانده است به‌معنی بدن تقدیس شده.
۷) منظور آتش فَرنْبَغ یا آذر فرنبغ یکی از سه آتش مهم اساطیری زردشتیان است که عبارتند از آذر فرنبغ، آذرگُشْنَسب و آذر بُرزین مهر.

آسمان به زمین ، پیش اورنگ گشتاسب رسیدند و به گشتاسب گفتند : «به آشو زردشت مهربانی کن و اندیشه با او راست‌دار » و نام خود را گفتند و از آنجا مینوانه رفتند.

پایان یافت به درود و شادی و رامش.

بخش پنجم

زراتشت نامه

*زراتشت‌نامه

زندگینامهٔ زردشت در«زراتشت‌نامه» به‌روایت از موبدِ موبدان‌چنین است:

زمانی‌جهان را بدی‌آشفته ساخت، نه‌آموزگاری بود نه‌رهبری ونه سروری برای بی‌سروران. همه از ایزدان و فرمان او بی‌خبربودند وجهان برکام دیو فریب‌کار شده بود و دل اهرمن شاد و خندان بود. سرانجام خداوند دادگر بر مردمان بخشایش کرد و از نژاد فریدون[1]در بستان پیامبری‌نهالی‌کاشت‌که ازآن زردشت[2] به بارآمد. بدین‌گونه‌که از تخمهٔ فریدون فرخ‌مردی به نام پیترسب بود که از پشت‌فرزنداو پوروشسب،زردشت‌پدیدآمدو گره‌گشای همهٔ بندهای جهان گردید. دوغدو مادر زردشت نیز از همین تخمه‌بود.

دوغدو از پوروشسب باردارشد و نطفهٔ زردشت بسته شد. هنگامی که در شکم مادر پنج‌ماه وبیست روزه بود، شبی دوغدو به خواب دیدکه ابری تیره خانهٔ اورا فراگرفت و از آن ابر تیره، ددان باریدند و یکی از ددان شکم او را درید و

* خلاصه‌ای از زراتشت‌نامه، ص ۴ تا ۷۸.

۱) در مورد نسب‌نامهٔ زردشت نك بـه دینکرد، هفتم، فصل دوم، بنـد ۷۰ و گزیده‌های زادسپرم، فصل هفتم.

۲) درکتاب زراتشت‌نامه نام زردشت به صورت زرتشت یا زراتشت آمده است.

زردشت را بیرون کشید تا اورا نیزبدرد، ولی زردشت به سخن درآمد و به مادر خودگفت که: «از چیزی نیندیش که مرا ایزد یاور است.» در همان هنگام از بلند آسمان کرهی روان شد و خورشید تابان از آن دمید وتاریکی را بردریدوجوانی چون ماه شب چهارده، جمشیدوار، ازآن بیرون‌آمد، شاخی در دستش بود که از روشنی آن اهریمن سوخت. در دست دیگر جوان نامه‌ای بود که به سوی ددان انداخت وآنها همه بیرون شدند. تنها گرگ و پلنگ و درنده شیر بر جای مانده بودند که جوان نزدیك ایشان آمد و با آن شاخك روشنی که دردست‌داشت‌آنان را چون آتش بسوخت . سپس آن جوان زردشت را برگرفت و در زمان ، پیش مادربرد ودرشکم اونهاد ودوباره‌آن را بست. آنگاه‌آن جوان به دوغدو گفت‌که: «روان از هیچ دشمنی مترسان و به این پور نازاده دل خوش دار که دادار گیتی نگه‌دار اوست و جهانی به امید دیدار او ؛ پیامبر باشد و به دادش جهـان یکسره بنازد.» جوان این راگفت وددم ناپدید شد.

دوغدو از خواب بیدار گشت و سراسیمه به سوی پیری اخترشناس که در همسایگی‌او بود شتافت‌وخواب خود را باز گو کرد وچنین شنیدکه: «روزگار ترا بلندی دهد وکام تو از فرزند برآید و ازنام او نام تو به کیوان رسد.»

پیرجهاندیده برگزارش این خواب چنین افزود که:«زردشت فرخ نام‌فرزند تست وبه نیکی سرانجام اوبرآید،گرچه بدان بسیاری به دشمنی با او کوشند. آن شاخ روشن‌که دیدی فرّه ایزدی بود که هربدی را بازدارد وآن نبشته‌ای که جوان دردست داشت، نشانی ازپیامبری است که تخم نیکی را به بارآورد ودیووپری‌را خیره کند. سه ددی که شاخ‌آنها را به آتش کشید، نشان از سه دشمنی است که او خواهد داشت[1] کـه با او دشمنی کنند و بروی دست نیابند و سرانجام سرنگون

۱) شاید همان سه دشمنی باشد که دیوان به ده زردشت می‌فرستند. نك‌به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۶.

گردند و راستی آشکار شود. شاهی باشد در آن روزگار کـه باور دین زردشت شود.»

چون دوغدو گزارش خواب را شنید برخوابگزار آفرین کرد و راز را به پوروشسب گفت ومژده برپیترسب بردند. چون نه‌ماه بارداری برزن نیك‌نام بر آمد، هنگام زایش فرزندش رسید. چون سپیدهٔ بامداد برزد، زردشت فرخ از مادر زاد و درهنگام زادن بخندید. این نخستین معجزهٔ زردشت بود وازخندهٔ اوپدردرشگفت شد ودردل گفت:«این فـّره ایزدی است.چون هرفرزندی که ازمادربزایدمی‌گرید.» نـام او را زردشت نهاد ، و همـهٔ جادوگران آن روزگار این را آفتی برای خود دانستند.

شاهی بود دوراسرون[1] نام که سر کردهٔ جادو گران بود. از آیندهٔ زردشت آگاهی داشت ومی‌دانست که دین پاکیزه‌ای راآشکارخواهد کرد. پس از آگاهی‌از زادن او به نابودیش کمربربست، دربارهٔ خود برنشست وبه سوی خانهٔ پوروشسب روان شد وبه بالین زردشت شیرخواره درآمد وتیغ آبداری کشید تا اورا به دونیم کند . در زمـان به فرمان ایزد جان‌پرور دست او خشك شد . این دومین معجزهٔ زردشت بود.

جادوان ازپا ننشستند، زررشت را ازپدرربودند وسوی صحرا شدند. کوه هیزمی برپا کردند و آتشی برافروختند و زردشت را در آن آتش افکندند، بازبه فرمان یزدان پیروزگر ازآتش بر او آزاری نیامد. چون مادر زردشت بر این کار آگاهی یافت به صحرا دوید و فرزند را بر گرفت و این سومین معجزهٔ زردشت بود.

این رازکه آتش برزردشت کارگرنشد درهمه جا پیچید. جادوان بازچاره دیگری کردند وبه فرمان دوراسرون زردشت راکه کودك شیرخواری بود در نهان

۱) در متن‌های پهلوی به‌صورت دُوْرَسْرَو، نك به دینکرد، هفتم، فصل‌سوم، بند ۴ و غیره‌و گزیده‌های زادسپرم،فصل دوازده،بند ۱ وغیره .

بر گرفتند واورا در گذرگاوان افکندند تا در زیر پای رمهٔ گاوان تباه شود. اما به فرمان یزدان، پیشرو گاوان کودك را چون مادری درمیان دست وپای خود گرفت و پس از آنکه همهٔ رمه بگذشت ، زردشت را به کناری نهاد و خود در پی گاوان راهی شد . مادر برسید و فرزند را بر گرفت . این چهارمین معجزهٔ زررشت بود.

باردیگر به فرمان دوراسرون، زردشت راکه از پای گاوان رسته بود، در گذرگاه گلهٔ اسبان بیفکندند. در اینجا نیز به فرمان پروردگار مادیانی به بالین او آمد واورا ازگزند دیگراسبان نگاهبانی کرد وپس از گذشتن همهٔ اسبان خود در پی آنها روان‌شد. مادر کودك اورا بر گرفت وبه سرای خویش برد. این پنجمین معجزهٔ زردشت بود.

دورا سرون جادوگر، چارهٔ دیگری کرد. این بارفرمان دادکه لانهٔ گرگی را که بچه‌های کوچك دارد، بیابند وبچه‌گرگها را بکشند و زردشت را بربایند و در این لانه بگذارند تا چون گرگ درنده از کوه‌برسد،با دیدن فرزندان مردهٔ‌خویش، زردشت را بدرد. چنین کردند. گرگ بر بالای سر زردشت رسید. به فرمان ایزد، زردشت دست وپایی‌زد ودست اوبردهان‌گرگ خورد ودرزمان دهان او بسته شد. گرگ با مهربانی بربالین اونشست. سپس دومیش دوان از کوهسار آمدند و پستان پرازشیرخود را به دهان اوگذاشتند وبه‌نوبت به اوشیردادند و با بخشایش یزدان گرگ ومیش با هم بربالین اوبودند. سرانجام مادراو دررسید وچون‌گرگ را بر سر کوه دید براین گمان بود که اورا دریده است. اما فرزند را تندرست یافت وبا اوبه سوی خانه به‌راه افتاد. این ششمین معجزهٔ زردشت بود .

جادوگران درمانده وشگفت‌زده انجمن کردند. بَرتَروش جادوگر گفت که: «من ازکارزردشت آگاهم. اوبا چاره‌خواهی‌های ما تباه نگردد که یزدان اورا از هربدی نگاه می‌دارد. فره ایزدی نگاهبانش است. بهمن اورا به نزد خدای بَرَد و رازهردوجهان بر او آشکارشود و پادشاه دادگری به نام شاه گشتاسب او را یاری

کند.» پوروشسب چون این سخنها را شنید به دل شادمان شد.

پیرخردمند و هوشیاری درآن روزگاربود به نام بُرزین کرُوس[1]. به هنگام بانگ خروس به سوی خانه پوروشسب آمد و به او گفت که: «این پسر را به من بسپارتا اورا از شوروشر دور نگه‌دارم و چون فرزندی شایسته بپرورانم». پدر چنین کرد وبدین گونه‌زردشت تا هفت سالگی‌ازگزند دیووجادوبرست.

چون به هفت‌سالگی رسید، باردیگردوُراسرُون ودیوان به خانهٔ او رفتند و خاندان او را بترسانیدند، ولی زردشت نترسید و نیرنگ جادوان بر او کارگر نشد.

پس ازآن زردشت بیمارشد وآگاهی به جادوگران رسید. بَرتَروش جادو آبْ مایه‌ای پلید، آغشته به ناپاکیها پرورد و بـه قصد نابودی او همچون داروی بیماری برای او برد. ولی زردشت به فرمان خداوند ازاین رازآگاهی یافت و از نوشیدن‌آن سر باززد.

روزی پوروشسب تنی چند ازمهتران جادوگران را به همراهی دوُراسرُون و بَرتَروش به خانهٔ خویشتن به مهمانی برد و خورشهای نیکو بیاورد و آنگاه به بَرتَروش گفت: «نیرنگی بساز (=دعایی بخوان) که دلشادگردیم. زیرا جادوگری نیك دانی وبرجادوگران مهتری.» زردشت به پدر گفت که «گفتار نادرست مگو، ترا به نیرنگ این جادوچه نیاز که راه اوبیراهه است و سرای جادو به دوزخ بود ومن به فرمان ایزد دادگر کاراوزیروزبرکنم.» همـه جادوان خیره ماندند. بَرتَروش چون چنین دید عقل وهوش از او رفت و به سوی خانهٔ خویش روان شد. شب اورا تب گرفت و ازآن تیمار جان داد و زن و کودکانش نیز به همین درد گرفتار شدند.

زردشت جوانی پانزده ساله شد وهمیشه سربرآستان ایزد داشت ویاورهمهٔ

۱) ازاین شخصیت درمتن‌های دینکرد و گزیده‌های زادسپرم سخنی به میان نمی‌آید.

مردمان بود.

چون سی ساله شد، با مردان وزنانی از خویشاوندان به سوی ایران زمین آمد وچون به دریا رسید، کشتی و زورقی نبود. زردشت نمی‌دانست چگونه این مردمان را گذر دهد. از دل پیش ایزد بنالید و از او چاره‌ای برای گذر از دریا خواست. ایزد بدان مردمان فرمودکه با شتاب به‌آب زنند وآنان چنین کردند و بی آنکه جامه ازتن برکنند همانندکسانی که از پل گذرمی کنند ازآب‌گذشتند.[1]

در روز آنیران[2] ازماه اسفندارمد زردشت پاکیزه دین به مرز ایران زمین رسید. جشنی بود وبزرگان فزون ازشمار بدان جشنگاه آمدند. زردشت‌نیزخواست راهیِ آنجا شود. درراه شب تیره برآمد. زردشت را خواب فراگرفت وبه‌خواب دید که لشکرانبوهی ازباختر[3] باکینه‌خواهی به سوی او آمدند وراه براوبستند ودر همان‌آن لشکری ازنیمروزبا ساز وبرگ جنگ به پذیرهٔ این لشکر باختردرآمدند و آنها بگریختند. خواب را چنین گزارش کردند که چون زردشت پیش یزدان شود، و از رازها آگاه گردد، در بازگشت و هنگام‌آشکارکردن «دینِ بِهْ» دیوان و جادوان آگاهی یابند وبه رزم با او کمربندند. ازاین کار میدیُومَه آگاه شود و به «دینِ بِهْ» بگرود ودیوان بگریزند. زردشت ازگزارشی که ازخوابش شد، آسوده گشت وروی به سوی جشنگاه‌آورد وخرم وشادان بود .

پس ازبازگشت ازجشنگاه، درهنگام دمیدن خورشید، درروز«دی به مهر»[4] ماه اردیبهشت نزدیك دریا رسید. نام اوستایی آن دائیتی است و آن چهار بخش بود. زردشت به آب رفت. بخشی تـا ساق، بخشی تا زانو، بخشی تا میان تن و

۱) در دینکرد، هفتم، چنین داستانی وجود ندارد اما درگزیده‌های زادسپرم،فصل چهارده، گونه‌ای ازاین حکایت‌آمده است.

۲) انیران روزسی‌ام ماه است.

۳) باختر به معنی‌شمال و درفرهنگ ایران باستان جایگاه دیوان است.

۴) روز پانزدهم ماه.

بخشی ازگردن به بالا. واین نشانهٔ آن بودکه دراین نه‌هزار سال دین، به چهاربار تازه گردد. اول با زردشت سفیتمان، دوم هُشیدر[1] و سوم ماه هُشیدر[2] و چهارم ساسانش[3].

زردشت سروتن درآب شست وچون به خشکی آمد جامهٔ خوشبوی پوشید وهمان روزبه فرمان خدا بهمن بر اوآشکارشد. بهمن درخشنده بود و از دور مانند خورشید می‌نمود وجامه‌ای از نوربرتن داشت. به‌زردشت گفت که:«دردنیا چه‌نامی جویی وچه‌کامی داری؟» زردشت گفت: «جزخشنودی خدا و راستی‌نجویم.» بهمن سخنان شایستهٔ اورا شنید واورا به پیش یزدان رهنمون شد. به زردشت گفت که: «دوچشم خویش را فراگیروپیش رو». وآنگاه چون‌چشم گشود، تن خویش را در مینو دیــد و به انجمنی نگریست چنان پرنور که از نور ایشان سایهٔ خویش را نمی‌دید. میان او و انجمن بیست و چهار گام فاصله بود. از میان فرشتگان به پیش یزدان فرازآمد ودرخور ارزش او نمازبرد وسخنها از دادار پرسید.

ایزد اورا براسرارآفرینش آگاه کرد و امشاسپندان و نیز اهریمن را بر او نمود، وبدین گونه نیرنگهای اهریمن بر اوکارگرنشد و زردشت پاسخهای شایسته به او داد.

چون زردشت‌ازکارخدای آگاه‌ترشد، زمان‌آزمایشهای گوناگون فرا رسید. کوهی ازآتش فروزنده دید. فرمان پروردگارچنین بودکه آن پرخرد بر آن‌آتش تیزهم بگذرد.زردشت برآن‌آتش تفته به‌بلندی کوه‌گذرکرد و آسیبی بر او نیامد. سپس به فرمان پروردگار، روی بگداختند وبرسینهٔ سیمگونش ریختند، بازآسیبی براونیامد. دگرباره شکمش را بشکافتند واندرون آن را باز برجای گذاشتند. کسی

۱) منظوراوشیدر /هوشیدراست.

۲) منظوراوشیدرماه /هوشیدرماه است.

۳) منظورسوشیانس یا سوشیانت است.

راکه یزدان پشت‌باشد روزگارهمین است.

پروردگاربه زردشت گفت که :«این آزمایشها را برای مردم شرح بده. زیرا درزمانی که دینِ بهی درجهان آشکارشود، مردمان دردین شك وگمان کنند . در این زمان موبدانْ موبدی به نام آذَرباد مَهْراسْفَنَد[1] برای زدودن گمان ازجان ودل‌مردمان روی گداخته برسینه ریزد و گزندی نیابد.

سپس زردشت ازنمازونیایش پرسید وپاسخ شنید.یزدان اوستا و زَنْد را بدو آموخت و بدو گفت که « پیش گشتاسب اوستا را بخوان. » چون زردشت ازپیش یزدان بازآمد، بهمن اورا پذیره شد وبه‌او گفت که: «گوسفندان وهمهٔ رمه‌ها را به تو سپردم» به موبدان و ردان بگو تا آنها را نیکو دارند وبره وگوسفند جوان را بیش ازاندازه‌نکشند وچهارپا را گرامی‌دارند.»

اردیبهشت به اوپیام داد که:« هرآذری که درهرجا و در هرکشوری می‌بینی نیکودار» وفرمان ده درهرشهرآتشکده برپا کنند وآیین‌های سده‌را فراموش‌ننمایند وهیزم‌خشك وبوی خوش برآتشها نهند.»

شهریورامشاسپند گفت که:« این پیام را برمردمان وبرهرکس که‌زین‌افزاری دارد برسان که زین افزار خود را آراسته و پیراسته دارند.»

اسفندارمد امشاسپند گفت که : « فرمانِ دادْآفرین این است که روی زمین را ازخون وپلیدی واز مردگان نگاه دارند وزمین را آبادان کنند.»

خرداد امشاسپند بدو گفت که «آبهای روان را به تو سپردم تا مردم آن را با آلودگی‌ها نیالایند و پاك نگاه دارند.»

امرداد امشاسپند به زردشت سفارش کرد که:«مردم رستنی‌هارا پاس دارند آنها را بیهوده برنکنند وتباه نکنند که‌آسایش‌مردم و چهارپا از آنهاست.»

زردشت همهٔ این سخنان و رازهای ایزدی راشنید وبازگشت.دیوان‌آگاهی

۱) نك به دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۵ .

یافتند وبه پیکاربا اوشتافتند. زردشت اوستا و زند خواند ودیوان رمیدند و به زیر زمین نهان شدند وجادوگران زار و لرزان شدند.

پس از پیروزی بر لشکر اهریمن ، زردشت به سوی بلخ روان شد و به سوی درگاه گشتاسب رفت وبه‌بارگاه او درآمد. شاه برتخت عاج بود وبزرگان به پیرامون.

زردشت آفرین کرد وگفتار خود آشکار نمود. گشتاسب فرمان داد کرسی زرین آوردند وزردشت برآن نشست وبا دانایان به مناظره پرداخت و برهمهٔ آنها پیروزشد. گشتاسب درنزدیکی جایگاه خود اورا خانه داد وفیلسوفان دربار تنگدل شدند وآن شب نخفتند وبرای روز دیگر آماده شدند. روز دیگرهمچنان زردشت برآنان در گفتارپیروزشد وروزسوم نیزبه همان‌گونه‌گذشت.

سرانجام زردشت پیامبری خود را پیش گشتاسب آشکارنمود و اوستا و زند را پیش آن شاه ارجمندآورد وشاه‌گفت که باید درنگریست. دانایان دربار بسیار رنجیدند ودلشان ازاندوه وغم پرخون شد. پنهانی همداستان شدندکه به زردشت آسیب رسانند واورا رسوا کنند. دربانی راکه در دربار گشتاسب بود و کلید خانهٔ زردشت را داشت، فریفتند و کلید خانه را برگرفتند وبا چنین ترفندی، هنگامی که زردشت نبود به‌خانهٔ او وارد شدند ودرهمهٔ‌گوشه‌های‌آن خانه خون وپلیدی وموی ومرداراستخوانهای مرده پنهان‌کردند وهنگامی‌که زردشت در پیشگاه گشتاسب اوستا وزند برمی‌خواند، سخن ازجادوگری او وکارهای زشتش به‌میان آوردند و با نشان دادن‌آن پلیدیها درگوشه و کنار خانهٔ زردشت، دل گشتاسب را بر او تیره کردند واورا جادوگرجلوه دادند. گشتاسب سخن ایشان را باورکرد وحکیمان با چنین حیله‌ای برمهرخود در دل گشتاسب افزودند. گشتاسب زردشت را با دشنام فراخواند واین پلیدیها را براونمود. هرچند زردشت‌گفت‌که این پلیدیها ازآنِ او نیست سودی نکرد. گشتاسب اوستا وزند را بینداخت وفرمود تا او را دربندکنند و زردشت بی‌هیچ‌گناهی یك هفته در زندان بماند.

گویند گشتاسب را اسبی بود پیل‌وار و چون عروسی در خرام کـه با باد پهلوزدی و نام او «اسب سیاه» بود. گشتاسب آن را گرانمایه می‌داشت روزی در بامداد هنگامی که مهتر به‌بررسی‌اسبان می‌پرداخت«اسب‌سیاه» را بی‌دست وپا دید وچون‌خوب نگریست دریافت که‌چهاردست‌وپای او درشکمش فرورفته است.مهتر بی‌تاب شد و دوان تا تخت شاه آمد و حال اسب سیاه را گفت. گشتاسب دژم شد. حکیمان را یکایك بخواند تا چاره اسب کنند. هیچکس چاره‌ای نیافت وحکیمان نیز در کار فروماندند. گشتاسب دلتنگ شد و از اندوه این اسب چنان غمین و بی‌تاب گشت که نه چیزی خورد و نه کاری کرد. زردشت همچنان درزندان به‌سر می‌برد. مردمان و لشکریان چنان دل‌مشغول بودند که اورا ازیاد برده بودند وحتی حاجبی هم که برای او غذا می‌برد او را فراموش کرده بود. شامگاهان به یاد او افتاد و برای او خوراکی برد و چگونگی حال اسب سیاه و اندوه بی‌اندازهٔ گشتاسب و دیگران را باز گفت. زردشت بدو گفت که به شاه گشتاسب بگو که : «اگر مرا ازاین جای‌تیره بیرون‌بیاورد، دست‌وپای اسب را ازشکم او بیرون‌آورم و تیمار او کنم.» فردای آن روز حاجب این پیشنهاد را به‌گشتاسب رساند وهمانگاه شاه به‌حاجب فرمود که زردشت را به بارگاه بازآورند.

زردشت چون به پیشگاه شهریار رسید، براو آفرین کرد. گشتاسب داستان اسب را با او گفت. زردشت گفت: « ای شه کامکار، اگر تو با درست پیمانی و بدون شك وشبهه چهار کار به‌جای آوری دو دست وپای این اسب نیز ازشکم او بیرون آید.»

شهریار از زردشت بپرسید که «این چهار کارچیست تا ما پیمان کنیم که‌آن را به‌جای آوریم؟» زردشت گفت که: «بربالین اسب سیاه آن را بگویم.»

زردشت چون اسب را بنگرید درشگفت ماند و به‌گشتاسب گفت: «از این چهار درخواست یکی این است که تو این سخن راست را برزبان آوری که من بی‌گمان پیامبرم و فرستادهٔ ایزد داور و جز آنم که بر من نسبت ناروا دادند. اگر

دلت با زبانت راست باشد کامت بر آید».

شهریار پذیرفت و این سخن را برزبان آورد و چون زردشت گفتار شاه را شنید، در پیشگاه کردگار نیایش کرد و بنالید. آنگاه دست اسب رامالش داد و دست راست او همانطور که گشتاسب خواسته بود بیرون آمد. همه خرم شدند و بر او آفرین خواندند.

سپس زردشت گفت: « ای شه نیکنام، دومین درخواست من این است که به یل اسفندیار، پسر نامورت بفرمای که در پیش تو با من پیمان کند که یاور دین یزدان باشد.» چون اسفندیار سوگند خورد که زردشت را یار و پشت باشد، پای راست اسب گشتاسب بهفرمان ایزد بیرون آمد.

درخواست سوم زردشت این بود که او را به سراپردهٔ گشتاسب رهنمون شوند تا او با همسر گشتاسب و مام اسفندیار سخن بگوید، چنین کردند و او به شهبانو چنین گفت: «ای بانوی بانوان، همسر وفرزند تو بادل پاك دین راپذیرفتند. باشد که دل روشن تو نیز «دینِ بِهْ» را بپذیرد.» آن پاك زن پذیرفت. زردشت به کنار اسب آمد و پیش جهان آفرین نالید و پای چپ اسب درزمان بیرون آمد و درست شد.

زردشت برای درخواست چهارم خویش به گشتاسب گفت: فرمان بده تا دربانی که کلیدخانهٔ مرا داشت بهپیشگاه آید و بهتو سخن راست را بگوید که آن پلیدها چگونه درخانهٔ من جای گرفت.

چنین کردند. دربان در پیشگاه گشتاسب از بیم لرزید و زنهار خواست و سخن راست را باز گفت که چگونه فیلسوفان دل اورا نرم کردند وبهاو رشوه دادند و او را به این کار زشت واداشتند. گشتاسب فرمود که آن چهار فیلسوف را زنده به دار کنند و به این گونه دست چپ اسب نیز بیرون آمد و دل شهریار نیز ازغم برست. گشتاسب زردشت رانیکو بنواخت و از او پوزش خواست و کارراست شد. گشتاسب آیین اورا پذیرفت و ازپیمان بسته بیرون نرفت.

فردای آن روز زردشت به‌دربار آمد وچهرهٔ بدخواهان همچون کاه زردبود. گشتاسب بدو گفت که: «من چهار آرزو دارم که می‌خواهم ایزد برآورد: آرزوی نخستین من این است که بدانم درجهان دیگر جای من چون است؟ دوم این که تن من چنان شود که زین‌افرازی بر آن کارگر نگردد. سوم این که هر آنچه در جهان خواهد بود از نیك و بد و آشکار و نهان ازپیش بدانم. چهارم این که تا رستاخیز روان من از تن نگریزد.»

زردشت اورا گفت: «برای پذیرش این آرزوها پیش دادار نیایش کنم، ولی توباید از این چهار درخواست یکی را برای خود بگزینی و سه‌آرزوی دیگر را برای سه کس دیگربخواهی. چون ایزد به‌یك‌تن این چهاررا نمی‌بخشد.»

گشتاسب براین فرمان سربرنهاد ونخستین آرزو را برای خودکرد تاجایگاه خویش را درجهان‌دیگرببیند. زردشت بردرگاه ایزد نیایش کرد وایزد این‌خواهش گشتاسب را پذیرفت.

فردای آن‌روز چون شهنشاه برتخت نشست و زردشت به‌پیشگاه‌آمد دربان دوان‌آمدکه چهار سوار سبزپوش بردرهستند با زین‌افزار **کارزار** ، هریك به‌کردار کوهی روان، خفتان‌وبرگستوان دارند. گشتاسب از زردشت پرسید که: «اینان چه کسانی هستند؟ زردشت هنوز پاسخ نداده بود که سواران از بام فرودآمدند و به سوی تخت شاه رفتند. اینان که بهمن و اردیبهشت و آذر خُراد[1] و آذرگُشَسْپ[2] بودند به‌گشتاسب گفتند: « ما هرچهار فرستادهٔ ایزدیم به نزد تو. ایزد گوید که : زردشت را نکودار و اورا درخطرمینداز که زردشت فرستادهٔ من است وجهانی را به‌فرمان او داده‌ام.»

شاه ازسهمناکی دیدارآن چهارتن خموش وبیهوش ازتخت فروافتادوچون هوش بازیافت گفت: «من کهترین بندگانم و به فرمان ایزدکمربسته‌ام.» فرستادگان

۱) منظور آذَرفَرنْبَغ.نك به دجرکرددینی، بند ۲۰.
۲) آذَرگُشَسْب یا آذَرگُشْنَسْب. نك به دجرکرددینی، بند ۲۰.

ایزدی چون این پاسخ را شنیدند، در زمان چون تیری که از کمان برجهد، برفتند.

گشتاسب به زردشت گفت: «فرمان تو برجان من چون فرمان یزدان است.» و زردشت به او گفت که: «آرزوی ترا درخواست کردم.» زردشت فرمود درُون[1] برپا دارند و درآن درُون می، گُل، شیر و انار بگذارند. گشتاسب از آن میِ یَشْت شده[2] خورد وسه روز بخفت و روانش به‌مینوشد و همه چیز را درآنجا آشکارا بدید وپایهٔ خود و هرکسی را درآنجا یافت. پشوتن شیرِ یَشْت شده را خورد و جاودانه شد. جاماسب گُلِ یَشْت شده را برگرفت و همهٔ دانشها براو روشن گشت. اسفندیار دانهٔ انار یَشت‌شده را خورد و رویین تن گشت.

چون گشتاسب بیدار شد بر کردگار آفرین کرد. زردشت را پیش خواند و او اوستا و زند خواند وازاین گفتار، دیوان گریزان‌شدند و به‌زیرِزمین پنهان گشتند. زردشت گشتاسب را دربارهٔ دین اندرز داد.

از این پس پیشگوییهایی دربارهٔ آیندهٔ جهان آمده است[3] که چون بازندگینامهٔ زردشت چندان ارتباطی ندارد، ازنقل آن چشم می‌پوشیم.

۱) نك به وجرکرددینی، بند ۱۹.

۲) یعنی دعا خوانده.

۳) نظیر این مطالب را درکتاب پهلوی زَنْدِوَهْمَن یَسْن می‌یابیم.

بخش ششم

ملل و نحل شهرستانی

* زندگانی زردشت به روایت شهرستانی

زردشتیان پیروان زردشت پسر پوروشسب‌اند که در زمان گشتاسب پسر لهراسب شاه ظهور کرد. پدرش از آذربایجان و مادرش از ری بود و دوغدویه نام داشت....

زردشتیان بر آنند که خدای تعالی درزمانی از ملکوت خود که درصحیفه‌های نخستین و کتاب اعلی[1] مذکوراست، آفرینشی روحانی[2] را آفرید، وچون سه هزار سال گذشت، خواستِ او براین قرارگرفت که درصورتی از نور درخشان، صورت انسان را ترکیب کند؛ وهفتاد فرشتهٔ بزرگوار را گرد اوجمع کرد، وخورشید وماه ستارگان وزمین وآدمیان را آفرید که سه‌هزارسال بی‌حرکت بودند. آنگاه روح[3]

* این بخش برگردانی است ازمتن عربی کتاب الملل والنحل به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۷۰/۱۹۵۰، ص ۵۸۳ به‌بعد؛ چاپ‌سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه.ق.ص۱۱۵ به بعد؛ به‌کوشش کورتن (Cureton)، لایپزیك، ۱۹۲۳ ص ۱۸۵ به بعد ، نیز نك به ترجمهٔ فارسی ملل‌ونحل ازافضل‌الدین صدر ترکهٔ اصفهانی، به کوشش جلال نائینی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۸۳ به بعد.

۱) احتمالاً منظورکتاب اوستاست.

۲) آفرینش مینویی دراصطلاح کتابهای پهلوی.

۳) منظور فَرَوَهْر زردشت است. نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند۲۲ به‌بعد.

زردشت را دردرختی که آن را دربهشت برین آفریده بود، قرار داد، و هفتاد فرشتهٔ بزرگوارا درپیرامون آن گرد آورد، و آن درخت رادرقله‌ای از کوههای آذربایجان به نام اسموندگر[1] کاشت. آنگاه شبح[2] زردشت را با شیر گاو آمیخت[3]، و پدر زردشت آن را نوشید. آن شبح در زهدان مادر به صورت نطفه و بعد به صورت مضغه (تکه‌گوشت) درآمد. آنگاه شیطان (= اهریمن) به دشمنی با مادر برخاست واو را دچاربیماریها کرد. سپس مادر از آسمان ندایی شنید که دلالت برشفای او داشت، و(ازبیماریها) شفا یافت.[4]

چون زردشت متولد شد، خنده کرد که حاضران متوجه آن شدند. سپس (بدکاران) دست بـه حیله زدند وزردشت را بر سرراه گاوان و اسبان و گرگان نهادند، اما هرکدام ازآن حیوانات به پاسبانی ازآن کودك دربرابر همجنسان خود پرداخت.[5]

پس ازآن زردشت بزرگ شد تا به‌سن سی سالگی رسید وخدای تعالی‌او را به رسالت و پیامبری مردمان برگزید[6] . آنگاه گشتاسب شاه را به دین خویش خواند و گشتاسب آن را پذیرفت[7]. دین اومبتنی بر پرستش خدا و عدم پرستش شیطان، فرمان به نیکوکاری ونهی‌از زشتکاری و دوری جستن ازبدیها بود....[8]

۱) متن: اسمویذخر که تصحیف اَسْنَوَنْدگَر (کوه اَسْنَوَنْد) است . نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند۲۲ .

۲) در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳۷ «گوهر تن» (جسم).

۳) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند۳۸ به‌بعد.

۴) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند۵۳ به بعد.

۵) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند۲ به‌بعد.

۶) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند۱ ۵ به بعد.

۷) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بندهای ۶۳ و۶۶ به‌بعد.

۸) بخشی از متن که شرح بعضی از عقائد زردشت است و با زندگی‌نامهٔ اساطیری او ارتباطی ندارد،درترجمه حذف‌شد.

زردشتیان معجزات بسیاری را بدو نسبت می‌دهند، از آن جمله است:

دست وپای اسب گشتاسب در شکم حیوان فرو رفته بود، و در این هنگام زردشت درزندان بود. گشتاسب اورا آزاد کرد، ودست وپای اسب باز شد.[1]

معجزهٔ دیگر اینکه: دردینور به کوری برخورد. گفت: «گیاهی را بر گیرید و شیره‌اش را درچشم وی بریزید تا بینا شود.» وآن گیاه را برای آنان توصیف کرد. چنین کردند و کور بینا شد[2]. واین، به علت آشنایی وی به خواص آن گیاه بود وبه هیچ‌روی ازنوع معجزات نبود.

جیهانی در مقاله‌ای از مقالات مربوط به زردشت دربارهٔ مبدءها آورده است[3]

دین زردشت، دعـوت به دین مازْدَیَسنان[4] است و معبودش اورمزد است. فرشتگانی که میانجی‌رسالت اوازسوی‌اورمزد بودند،عبارتنداز: بهمن،اردیبهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد ومرداد. زردشت این فرشتگان‌را دید وعلوم‌را ازآنان فراگرفت، ومیان او اورمزد، بی‌میانجی، پرسشها و پاسخهایی مبادله شد[5]:

نخست: زردشت گفت:«آن چیست که بود واکنون نیز وجود دارد؟»

اورمزد گفت: « من و دین و کلام.» دین، عمل اورمزد است ، و کلام او، ایمان اوست[6] [کلام، کلام اوست]، و دین برتراز کلام اوست، زیرا عمل برتر از

۱) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند۵۷.

۲) درمنابع دیگرازاین معجزه سخنی به میان نیامده است.

۳) این قسمت درچاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه.ق، ص۱۱۷ به بعدو نیز درچاپ بدران، همان مأخذ، ص ۶۰۱ به بعدآمده است. این بخش را دومناش به فرانسه ترجمه کرده است:

J. De Menasce, « Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme », *Donum Natalicum H. S. Nyberg Oblatum*, Uppsala, 1954, 50–59.

۴) متن: مارسیان. دومناش: مزدیسنان.

۵) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳ و زراتشت نامه. ص۴۱ به‌بعد.

۶) متن: کلامه وایمانه.

گفتار است.

نخستین فرشته‌ای که آفرید، بهمن بود، ودین را بدو آموخت وجایی را از جایگاه نور بدو اختصاص داد، وازذات خویش، ذاتی را بدو بخشید. بنا براین عقیده، سه مبدء وجود دارد.

پرسش دوم: «چرا همهٔ اشیاء را در زمان بی‌کرانه (غیرمتناهی) نیافریدی؟ زیرا که زمان را به دو بخش کردی، بخشی را محدود و بخشی را نامحدود؛ اگر آنها را درزمان نامحدود آفریده بودی، هیچ‌چیزی ازمیان نمی‌رفت.»

اورمزد گفت: «در این صورت امکان نداشت که آفات اهریمنِ گناهکار از میان برود.»

پرسش سوم: زردشت گفت: «ازچه این جهان را آفریدی؟»

اورمزد گفت: «همهٔ این جهان را از نَفْس[1] خویش آفریدم. اما نَفْسهای نیکان را ازموی سرخود[2]، و آسمان را از مغز خود[3]، . . . .[4] از پیشانی خود، و خورشید را از چشم خود، و ماه را ازبینی خود، و ستارگان را از زبان خود، وسروش و دیگرفرشتگان را ازگوش خود، وزمین را ازعصب‌پای خودآفریدم[5].»

<زردشت گفت: «این دین را نخست برچه کسی نمودی؟»>[6]

۱) ازخودآفریدم. نظیر این گفته در روایات پهلوی، فصل ۴۶ (ص۱۲۸) به بعد آمده است که درجزئیات با روایت جیهانی تفاوتهایی دارد.

۲) در روایات‌پهلوی، بند۱۳: گیاه را ازموی (خویش) آفرید.

۳) در روایات‌پهلوی، بند۴: آسمان را ازسر(خویش)آفرید.

۴) متن مغشوش است: والظفر والمعاضد: انگشتان وبازو.

۵) در روایات‌پهلوی، بند۵: زمین را ازپای (خویش)آفرید.

۶) این سؤال در متن عربی ازقلم افتاده است. نظیر این مطلب و دنبالهٔ آن با تفصیل بیشتری در دینکرد، هفتم، فصل۱، بند ۷ تا ۳۲ ونیزدینکرد، نهم، فصل ۳۶ (به‌کوشش مدن ص ۸۵۱) آمده است.

اورمزد گفت: «این دین را نخست به‌گیومرت عرضه‌داشتم که آن را دریافت وبدون فراگیری و تحصیل آن را حفظ کرد.»

زردشت گفت: «چرا این دین را از طریق وهم به‌گیومرت نمودی و به من از راه گفتار القا کردی.»

اورمزد گفت: زیرا لازم است که تو این دین را فراگیری و به دیگران بیاموزی، حال آنکه گیومرت کسی را نداشت که آن را بپذیرد. پس بهتر است که خاموش باشی تا من سخن بگویم و تو بشنوی، و تو سخن بگویی و مردمان (سخن ترا) بشنوند و بپذیرند.»

زردشت به اورمزد گفت: «آیا این دین را پیش ازمن بر کسی، جز گیومرت، نموده‌ای؟»

اورمزد گفت: «آری، این دین را به *جمشید[1] نمودم، به علت اینکه ضحاك را منکر بود.»

زردشت گفت: « چون می‌دانستی که او دین را نمی‌پذیرد، پس چرا آن را بدو نمودی ؟»

اورمزد گفت: « اگر دین را بدو نمی‌نمودم، دین به تو نمی‌رسید. همچنین آن را به فریدون و کیارش[2] و کیقباد و گرشاسب[3] نمودم.»[4]

۱) در نسخه‌ها کلمه تصحیف شده است: جم خمسین نجماً مجسماً یا جسماً مجسماً که ظاهراً تصحیف جمشاد (= جمشید) است.
۲) درمتن ملل‌ونحل چاپ بدران کیکاوس ولی در نسخه بدل کبارس (= کیارش، کی آرش) آمده است. دومناش، همان مأخذ، ص ۵۳ ح ۲، با مقایسه با عبارت دینکرد، نهم، کی آرش را مرجح دانسته است.
۳) متن چاپ بدران: کشتاسب. اما نسخه بدلها: کوشاسب، کرشاسف.
۴) در دینکرد، نهم، همانجا چنین آمده است: «دین را به جمشید دارندهٔ رمهٔ خوب نمودم (= عرضه کردم)، به فریدون روشن «= نورانی» بلند نمودم، به کی آرش نمودم و به گرشاسب ازخاندان سام نمودم و آنان نپذیرفتند.»

زردشت گفت:«آفرینش جهان و ترویج دین برای چیست؟»

اورمزد گفت:«نابودی دیو گناهکار بجز از راه آفرینش جهان و ترویج دین ممکن نیست، واگردین رواج نیابد، پیشرفت امورجهان ممکن نیست.»

چون زردشت دین را ازدادار اورمزد پذیرفت وآن را استوارداشت وبدان عمل کرد ودرخانهٔ پدر به زمزمه پرداخت[1]، کَرَپ[2] گناهکار ازاین کار به خشم آمد و آشفته شد؛ زیرا اوشریری بود پرازمرگ وظلمت وبلا ومحنت. سپس دیوان خویش را فرا خواند که نامهایشان ازاین قراراست[3]: *بوُد دیو، *اثیاج دیو[4]، *نهانْ رَوِش دیو، فریفتار دیو[5]، و به همهٔ آنان دستور داد به نزد زردشت روند و اورا بکشند. زردشت ازاین کار آگاه شد و به خواندن (دعا) و زمزمه پرداخت، و بر طبق دین مازدیسنان[6] آب نثار کرد[7] تا دیوان شکست خورده، گریختند. ستیزهای دیگری نیزروی داد، اما زردشت دیوان را با خواندن ۲۱ آیه[8] از کتاب خویش اوستا، گریزاند، ودیوان ازمردمان دور شدند.

۱) اوستا را معمولا با زمزمه می‌خوانند.

۲) درمتن کون، احتمالا تصحیف کَوی، اما درروایت پهلوی(دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۳۶ به بعد) به جای این کلمه اهریمن آمده است واین اعمال بدونسبت داده شده است.

۳) نامهای این دیوان درنسخه‌های ملل ونحل تصحیف شده است، موله، ص ۱۸۳، بامقایسه روایت دینکرد، توانسته است این نامها را اصلاح کند.

۴) درپهلوی: سیج یا سیز. صورت متن عربی به شکل اوستایی کلمه نزدیک تراست.

۵) نهانْ رَوِش (= پنهان کار) و فریفتار درمتنهای پهلوی همیشه دوصفت دیو سیز (سیج) است، دراینجا دو دیو جداگانه بشمار آمده‌اند.

۶) متن مارسیان. درمتن بدران: علی یدی آمده است که تصحیف علی دین است. درچاپ سنگی تهران: بدین.

۷) منظور«آبْ زوُهْر» است. نك به ترجمهٔ مینوی خرد، تعلیقات، ۱۵۲ تا ۱۵۵.

۸) ظاهراً منظور دعای اَهوُنَوَر است که ۲۱ کلمه دارد.

چون زردشت به‌کمال چهل سالگی رسید، و هم‌سخنی‌های اوبا اورمزد در طی هفت ملاقات[1] با اورمزد، به پایان رسید وبا قوانین دین خدا و فرائض و سنن اوبه‌کمال آشنا شد، خدا به اوفرمان داد که به نزدگشتاسب‌شاه رود وذکرخدا ونام اورا برشاه آشکار کند. زردشت فرمان خدا را به اجرا درآورد. نخست دوپادشاه[2] آن ناحیه را به نامهای * اوُروایْتادِنْگ[3] و*وَیْدْویشت[4] به دین خویش خواند، وهر دو را به دین‌خدا ونپرستیدن شیطان وانجام دادن‌کارنیك وپرهیزازبدی دعوت کرد. آن دوپادشاه سخن اورا نپذیرفتند ودرگناهکاری سخت‌ترشدند. آنگاه بادی‌برآنها وزید وهردورا اززمین بلند کرد ودر هوا قرارداد. مردمان گرد آمدند و آن دو را نظاره می‌کردند؛ پرندگان از هر جانبی به آن دو روی آوردند وگوشت‌آنان را برکندند واستخوانهایشان برزمین افتاد.

چون زردشت به تبلیغ دین درپیش‌گشتاسب پرداخت، هرچه اورمزد پیش ازآن بدو خبرداده بود، به او رسید ازقبیل به زندان افتادن و گرفتار بلا شدن، تا اینکه داستان اسب(گشتاسب) پیش آمد که دست وپای او دربدنش فرورفت،وهیچ اثری درجسم او از آنها پیدا نبود، و مردمان در آن کار فرومانده وحیران بودند. گشتاسب‌زردشت را اززندان به درآوردوآن حال را ازاوپرسید. زردشت گفت: «این یکی ازنشانه‌های راستی‌گفتارمن است که خدای وآفریدگارم مرا قبلاً ازآن آگاه کرده بود.»،وباآنان‌شرط کرد که اگر دعا کنند و دست وپای اسب را خارج

۱) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳ و زراتشت‌نامه، ص ۴۱ به‌بعد.

۲) نك به دینکرد، هفتم، فصل۴، بند۶ به‌بعد، ونیز دبستان‌المذاهب، بـه کوشش رضا رحیم‌زاده ملك، ج۱، تهران، ۱۳۶۲، ص۸۱.

۳) درمتن عربی فوربمارای وصورتهایی مانندآمده است‌که ظاهراً تصحیف‌اوروایتادنگ متن پهلوی دینکرد، هفتم، فصل۴ بند ۶ است. نك، موله، ص۱۸۱؛

۴) در متن عربی: بیویدست، اویدست و غیره که تصحیف ویدویشت متن پهلوی دینکرد، هفتم، فصل۴، بند ۲۱ است. نك به موله، همانجا.

کند، بدو ایمان آورند. شرط را پذیرفتند. زردشت نام خدا را خواند ودست وپای اسب به‌همان گونه که بود، بیرون آمد، گشتاسب بدو ایمان آورد ، و فرمان‌داد که دانشمندان زمان از بابِل و ایران شهر گردهم آیند ، و دستور داد تا با زردشت به گفتگو بپردازند . پس از آنکه به مناظره با او پرداختند ، بر فضیلت او معترف گشتند .

کتابنامه

آموزگار، ژاله، «ادبیات زردشتی به‌زبان فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۷، شمارهٔ ۷۲، ۱۳۴۸ ص ۱۷۲ تا ۱۹۹.

بهار، مهرداد، اساطیر ایران ، تهران، ۱۳۵۲.

همو، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲.

بیرونی، آثار الباقیه، به‌کوشش زاخو، لایپزیك، ۱۹۲۳.

تفضلی، احمد، ترجمهٔ مینوی خرد، تهران، ۱۳۶۴.

راشد محصل، محمدتقی، (مترجم)، گزیده‌های زادسپرم، تهران، ۱۳۶۶.

زردشت بهرام پژدو، زراتشت‌نامه، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸.

شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم‌بن‌احمد، الملل والنحل، به‌کوشش محمد بدران، قاهره ۱۳۷۰/۱۹۵۰ ؛ چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه.ق.؛ به کوشش کورتن ، لایپزیك، ۱۹۲۳.

مسعودی، التنبیه والاشراف، به‌کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴.

همو، مروج‌الذهب، به‌کوشش‌پلا، بیروت، ۱۹۶۶.

معین، محمد، مزدیسنا وادب پارسی، تهران، ۱۳۳۸.

میر ذوالفقار اردستانی، دبستان المذاهب، به‌کوشش رضا رحیم‌زاده ملك، تهران، ۱۳۶۲.

میرفخرایی، مهشید (مترجم)، روایات پهلوی، تهران، ۱۳۶۷.

هنینگ، زردشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمهٔ کامران فانی، تهران، ۱۳۵۷.

هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمهٔ ژاله آموزگار ـ احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۸.

Anklesaria, B. T. (ed.), *Bundahišn*, Bombay, 1908.

Id. (ed.), *Vichitakiha_i Zatsparam* (*Wizīdagīhā ī Zādspram*), Bombay, 1964.

Benveniste, E., 'L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens', *BSOS* VII, 1933-35, 265-274.

Boyce, M., *A History of Zoroastrianism*, I, Leiden, 1975; II, 1982.

Id., *Zoroastrians*, London, 1979.

Boyce, M. - Gershevitch, I, (eds.), *Henning Memorial Volume*, London, 1970.

Burrow, T., 'The Proto-Indoaryans', *JRAS*, 1973, 123-140.

Dhabhar, N.D. (ed.), *The Pahlavi Rivâyat*, Bombay, 1913.

Id., *Saddar Nasr - Saddar Bundahišn*, Bombay, 1909.

Dresden, M., *Dēnkart* (*Dēnkard*), Wiesbaden, 1966.

Duchesne-Guillemin., J., *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962.

Gnoli, G., *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980.

Haug, M.—West, E. (eds.), *The Book of Ardā Virāf*, Bombay - London, 1872.

Herzfeld, E., 'The Traditional Date of Zoroaster', J.D.C. Pavry (ed.), *Oriental Studies in Honour of C.E.P. Pavry*, London, 1933, 132–6

Humbach, H., 'A Western Approach to Zarathushtra', *JCOI* 51, 1984, 6 ff.

Jackson, A.V.W., *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, New York, 1919.

Junker, H., 'Frauwelt', ZII,2, 1923, p. 238.

Klima, O, 'The Date of Zoroaster', *Arch. Or.*, 1959, 556 ff.

Madan, D. M. (ed.), *Dinkart* (*Dēnkard*), Bombay, 1911.

Markwart, J., *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938.

Marquart, *Ērānšahr*, Berlin, 1901.

de Menasce, J., 'Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme,' *Donum Natalicum H. S. Nyberg Oblatum*, Uppsala, 1954, 50–59.

Molé, M., *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien*, Paris, 1963.

Id., *La légende de Zoroastre*, Paris, 1967.

Nyberg, H. S., *A Manual of Pahlavi*, I, Wiesbaden, 1964, II, 1974.

Sanjana, P. (ed.), *Dinkard* (*Dēnkard*), 1–19, Bombay, 1874–1928.

Sanjana, P. (ed.), *Vičirkart ī Dēnik* (*Wizīrkard ī Dēnīg*), Bombay, 1848.

Shahbazi, Sh., 'The Traditional Date of Zoroaster Explained', *BSOAS* 40 (1977), 27 ff.

Tavadia, J. (ed.), *Shāyast nē Shāyast*, Hamburg, 1930.

West, W., *Pahlavi Texts*, Part 1, *Sacred Books of the East*, Vol. V, Oxford, 1880, Id., Part 4, *SBE*, Vol. XXXVII, 1892, Id., Part 5, *SBE*, Vol. XLVI, 1897.

فهرستها *

* اعدادی که با حروف سیاه چیده شده، مربوط به مواردی است که در بارهٔ کلمه توضیح داده شده است.